

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ... والصلوة علی النبی محمد و آله ... اما بعد چنین گوید
[illegible] خداوند [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] آن میکرد [illegible]
[illegible] دین اسلام [illegible]
در [illegible] دین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مشغول [illegible]
که [illegible] الاسکان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
المبداء والیه المصیر [illegible] **آنکه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **باب اول** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لا وضو پس چنین خواهد آدمی که نماز بگزارد و واجب است براو که فضوب زند ذاکر
وضو نداشته باشد چنانکه در قرآن مجید خداوند ستایش فرموده است و معنی
لغت او پاکیزگی است و لاکن بحسب شرع اقدس عبارت شده است از سه شستن و
مسح نمودن چنانچه بیانش خواهد شد و ولا آنکه آنها را باین نام مسمی نموده اند
آنست که او آدمی را از گناهان پاکیزه میکند علاوه بر آنکه پدر ما حضرت آدم
علیه السلام را از آن سیاهی که رو و دستهایش رخ نموده بود بجهت
خوردن گندم پاکیزه نمود و خلاصی داد چنانچه تفصیلش در محلش مذکور شده
و هر یک از مومنین را در قیامت باعث سرفرازی میشود چنانچه در حدیث
وارد شده که شما مومنان سفید رویان و دست و پا نورانیان میباشید در روز
قیامت بجهت شستن اینها در وضو در دنیا میکنید و بالجمله شستن وضو یک
[illegible] و دوم دست راست و سیم دست چپ است و سه مسح آن یکی سر و دوم
پای راست و سیم پای چپ است و ترتیب آنها بر همین نهج است و لاکن اورا
شستنها بر چند که مقدم بر مسحها هستند و هر یک از آنها هند و واجبات

ذاکری

ذاکری دلله پس چنین خواهد آدمی که وضو بزند نظر او که بر آب افتد این دعا
بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و ادخلنی
فی عبادک الصالحین یعنی که ابتدا میکنم در این کار خود و شروع مینمایم
در این امر بنام خداوند عالمیان و یاری میجویم در این کار بذات پاک خدا
که دیگر یاری دهنده در آن هیچ وجه نمیدانم چراکه هر کاری که بسم الله در او نباشد
ناتمام خواهد ماند چنانچه در حدیث وارد شده است و معلوم که وضو چیست
امری معظم میباشد الخ خداوند من بگردان مرا از جمله کسانیکه توبه و انابه
کنند بسوی تو و رجوع باشند در همه امور بجانب تو که دیگری بسوای تو هیچ
اثر نمیدهند و بگردان تو خداوند مرا از جمله پاکیزه شوندگان که نفس مرا
از رذایل اخلاق مانند حسد و بخل و حرص و غضب و غیر آن پاک بسازم
و آنها را از او زایل نمایم چراکه اینها نجاست معنویه میباشند
که آن نجاسات مشهوره ظاهریه هستند و لهذا بعضی از فقهاء رضوان الله
علیهم چنین تعبیر از عنوان نموده اند که او دو قسم است باطنی و ظاهری

و هر یک ازین دو را ذکر که مطهر و پاک کننده از آنچه ذکر شد پس مراد از طهارت
در اینمقام طهارت حقیقیه میباشد چرا که او اصل است و الا طهارت ظاهریه را
که معلوم است مشغول او شده و از جمله متطهرین میباشد و دخل بان ندارد و خداوند
مرا در زمره بندگان نیک و صلاح دار یعنی بکنه اعمال مرا پسند درگاه حضرت تو
بگردان تا همچون که در ظاهر مومن هستم در واقع نیز باشم تا فیوضات و رحمتهای تو
شامل احوال من گردد پس بعد از ذکر وضو دعای مضمضه است باین معنی چون
فرو آب آید یا آب را نزد خود حاضر سازد بجهة وضو ساختن او لانیت کند یعنی که
بنظر خود آورد که چه عمل میسازد چنانچه تفصیلش بالا بیان در باب چهارم خواهد آمد پس
مسواک کند هر چند با انگشت باشد چرا که در حدیث وارد شده است که
با انگشت مهین و شهادت دندانهای خود را سائیدن مسواک کند محسوب است
پس از آن سه نوبت آب را در دهان خود کند و در کردانیدن بگرداند و بعد از آن بیرون اندازد
و آن را مضمضه گویند و در وقت این عمل یعنی در نوبت شروع بان این دعا
بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک

بجنبا

یعنی ای خداوند مرا یاد آور و تعلیم نما مرا حجت خود را که از من خواسته
حجتی را که من بر تو دارم در روز یکه ملاقات میکنم من تو را باین معنی که دین
و ایمان و اعتقادات مرا محکم ساز تا روز قیامت که من ملاقات میکنم
جزای اعمال خود را بگیرم پیش تو تا غالب باشم بسبب اینها بر دشمن خود که شیطان است
تا به بهشت روم و از آتش جهنم دور باشم و روان کن تو زبان مرا بیاد
آوری خود و شکرگذاری نعمتهای خود یعنی چنان کن که زبان من گویا باشد همیشه
و همه مشغول این چیزها که بیاد آوری تو خداوند در این باشد با ثنای تو و خوبی تو
در آن جمله نعمتها که بر من داری و منتها که بر من میگذاری چرا که زبان آدمی
مخلوقی از مخلوقات خداوند است و چون او انکار دارد که بنده را او در این آن
ستم کردن خواهد بود و خداشناس کیانی را درست نمیداند چنانچه در جنبه موضع از او
میفرماید پس از ذکر وضو دعای استنشاق است باین معنی چون مضمضه
بقسمیکه بیان شد بجا آورده سه نوبت آب در دماغ خود کند و نفس خود بالا
کشد و آنهنگام این دعا بخواند اللهم لا تحرمنی طیبات الجنة و اجعلنی ممن

نکشم ازیجیها و ریکانهها سبب اینکه ای خداوند من محروم مکن امرا و باز مدار تو مرا
از بوهای خوش بهشت و نه از راحتهای آن و نه از گلهای آن حاصل اینکه مرا
از بهشت محروم مفرما چرا که چون داخل آن شوم مسرور و دلشاد شده بوی او را از گل
میشنویم و بالکه دلهٔ که هم راحت در آن میبایم و گلهای آن را تماشا خواهم نمود
خداوند در قرآن فرموده است که اگر بنده ما از جمله مقربین درگاه ماست
پس روحی و ریحانی و بهشت جاودانه از برای او است چهارم از اذکار
وضو دعای روشنی است یا معنی چون استنشاق نمود بقسمیکه گذشت کفی
از آب بر دلها و بر روش لند و اگر خواهد بر روی خود بالا آب برساند
و باز از رستنگاه موتا چونه طولا و آنچه که انگشت مهین یا انگشت میانین
او را فرو گیرد عوضا شوید و آن هنگام بهمان معنی که بیان شد این دعا
بخواند اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه معروف در تسود فتح اول و سکون
دوم و فتح سیم و ضم چهارم با تشدید آن است پس الوجوه ضم خواهد داشت و بعضی
ضبط او را الضم اول و فتح دوم و کسر سیم با تشدید آن نموده لذا و الوجوه بنابر این
منصوب

منصوب خواهد گشت یعنی زبر خواهد داشت و هر دو صحیح است لاکن طریقه اول
با موافقت با قرائه سیاهی قرآن میکنید در آنجا که میفرماید یوم تبیض وجوه
و تسود وجوه و دویم موافق با فعل اقدس مینماید چنانچه پوشیده نیست بر اهل
ادراک سر رشته از علم عربیت دارند الغرض معنی این فقره چنان است ای
خداوند من سفید بگردان روی مرا در روزی که سیاه میگردد در آن روز رو
یا سیاه میشود تو در آن روز روهای مجرمان عاصی را و لا تسود وجهی یوم تبیض
فیه الوجوه معروف در تبیض همان است که ذکرش شد در تسود از فتح اول
و سکون دوم و فتح سیم و رفع چهارم با تشدید آن و بعضی مانند تسود
نیز خوانده اند از ضم اول و فتح دوم و کسر سیم با تشدید آن و رفع چهارم
و الوجوه بنابر اول ضم دارد و بنابر دوم نصب دارد بهمان قسمی که گذشته
و طریقه اول موافق دارد با قرائه قرآن و دوم با فعل اقدس چنانچه معلوم شد
پس حاصل معنی در این فقره عکس آن خواهد بود از آنکه خداوند اسیاه
مگردان تو روی مرا در روزی که سفید میشود در آن روز روها یا سفید میگرداند

تو در آن روز روی سفیدان را اگر گویند که چرا نسبت سیاهی و سفیدی در این
فقره بجمع عامه شده است و حال آنکه مشخص شد هر یک مخصوص دسته
میباشد جوابش چنین میباشد که خبر این جمیع در هر مقام آمده است معلوم
میشود که مراد از اهل جماعت عاصین و از هم جماعت مطیعین است و هیچ یک
بدیگری مشتبه نمیشود چرا که سیاهی و سفیدی در اینجا کنایه است از خوشی و بدی
چنانچه متعارف در میان مردمان نیز چنین است که هرگاه خواهند دعای
خیر بکسی بکنند میگویند که روی شما سفید باد و هرگاه خواهند دعای بد بکنند
گویند روی تو سیاه باد پس مراد از این فقره دعا خواستن آنست که خداوند
اعمال صالحه ما را قبول فرما تا بواسطه آن در روز قیامت از جمله خوش حالان
باشیم و از اعمال قبیحه در گذر تا مبادا بجهة آنها در روز قیامت از جمله
بد حالان گردیم پنجم از آداب کار وضو دعای دست راست شستن است یعنی
چون روی خود را شوید کفی دیگر از آب بر دارد و بر دست راست بریزد و از مرفق
تا سرهای انگشتان خود را بشوید و آهسته گوید این دعا بخواند اللهم اعطنی کتابی

بیمینی

بیمینی یعنی بدرستیکه ای خداوند من عطا فرما و بده تو در روز قیامت نوشته اعمال مرا
بدست راست من یعنی مرا از جمله نیکوکاران گردان که توفیق عبادت در دار
دنیا عطا فرما تا عمل نیک کنم و در آخرت بجزای خیر برسم زیرا که دنیا
مزرعه آخرت است چنانکه در حدیث وارد شده است پس هر چه آدمی در اینجا
بکار دارد خیر و شر در آنجا برسد چنانکه شاعر گفته است هر چه کنی بخود کنی گر همه
نیک و بد کنی و این فقره برداشت از آیه قرآن است که خداوند میفرماید
فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا یعنی هر کس داده شود نوشته او
بدست راستش پس بتحقیق که حساب کرده میشود در روز قیامت حسابی آسان
و سهل شمار و این کتاب عبارتست از آن نوشته که هر یک از ما را چون
بقبر سپارند پس از سوال نکیر و منکر ملکی ببالین ما حاضر شود رومان نام
و نامه اعمال ما را از ما طلبد هر چند عذر آوریم که کاغذ و دوات و قلم نداریم
نه پذیرد و گوید پاره کفن کاغذ و آب دهن دوات و انگشت شهادت
قلم خود اعمال خود را در آن ثبت نمائیم او را در گردن ما بیاویزد از کفن آن

ای احسنه که ما آورده‌ایم تا آنکه روز قیامت شود و سر از قبر بر آوریم
آن نوشته را با ما نمایند و اگر خوش عمل هستیم او را از پیش رو یا بطرف راست ما
حاضر سازند و اگر بد عمل باشیم او را از جانب چپ یا از پس سر باز دهند
و همان نوشته از برای حساب با کفایت میکند چنانچه خداوند بمجموع این
فقرات در قرآن مجید اشارت فرموده است آنجا که میفرماید وکل انسان الزمناه
طایره تا آخر آیه پس از آن وانتم فی الجنان تحبرون یعنیکه خداوند اعطا فرما
بر ما ندان در بهشت بهار السبب عزو وسعت من یعنی روزی بفقر ما مرا
عملهای نیک را که در فراخی اوضاع ما شایسته تر و بهتر از من صادر گردد
چنانچه محسوس و مشاهده است که آدمی بسببی از امورات خیر باطل باشد
که میخواهد بجا آورد بسبب فقر و دستتنگی نتواند و لهذا در حدیث وارد است
ها الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنیکه درتنگی باعث روسیاهی
میباشد در هر خانه که عبارت از دنیا و آخرت باشد زیرا که بسیاری از خیرات را
باز نمیاید و از ثواب آن نیز محروم میگردد بلکه لیاقت صورت کار خلاف
شرعی

شریعت میشود و لهذا در حدیث دیگر وارد شده کاد ان یکون الفقر کفرا
یعنی نزدیک است که فقیر بودن چنین کافر بودن است و حاسبنی حسابا یسیرا
یعنیکه ای خداوند حساب مرا سهل بفرما مرا در روز قیامت بر کارها
که در دنیا کرده‌ام حساب آسان و با دشوار چرا که کسی که حساب
نمیشود و ازین سبب آن روز بلا روز حسابش میکوبند زیرا که هر شیء
آنچه خداوند بما عطا فرموده است در دنیا بچه مصرف رسانیده است
چنانکه در حدیث وارد شده است که در حلال دنیا حساب است
و در حرامش عقاب بلکه خداوند در قرآن مجید بآیه شریفه ان السمع
والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا اشارت فرموده است بآنکه
هر یکی از اعضای آدمی چون از برای چیزی آفریده شده است آدمی
پرسیده میشود در قیامت که آیا او را در آن چیز بکار برده است یا نه پس
حاصل این فقره چنان میشود با بعضی که بتوفیق تو خداوند نعمتهای
دنیوی‌ات را در مصرف خود رسانیده باشم حساب ورا که در قیامت

ها پس بر همه آنها آسان باشد که فضل و رحمت تو شامل احوال من شود بار از (راضی)
در گذرد و باقی سبک گردد و حاصل معنی آسان است ششم از اذکار وضو
دعای شستن دست چپ است باین معنی که چون دست راست را بقسمی که معلوم
شد بشوید کف دیگر از آب پر کند و دست چپ را بهمین قسم بشوید
و آنچه هنگام این دعا بخواند اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا من وراء ظهري
یعنی که خداوندا عطا مفرما و مده تو نوشته مرا در روز قیامت بجانب
چپ من و نه از پس من چنانکه نامه بدعملان را چنین میفرمایی چنانکه
بیانش شد پس مراد از این فقره خواهش من است از خداوند که مرا توفیق
بدهد تا از جمله بدکاران نگردم که نوشته ام در روز قیامت از پس پشت یا از جانب
چپ داده شود ولا تجعلها مغلولة الى عنقي یعنی که مگردان تو خداوندا آن
نوشته مرا بسته شده و آویخته شده بگردن من و ظاهر مراد از این فقره
آنست که توفیق طاعت عطا کن تو مرا تا بدعملی نکنم در دار دنیا و بواسطه آن
نامه عمل من غل نگردد نشود در عالم برزخ چرا که از اجزاء حدیث گذشته

که چون

که چون نوشته و نامه عمل شخص را بر طوق طلا و ابریشم را بلند از گردن آن آزار کشش
او بچسبد اگر بدعمل بود در گردن نوشته ببندند غل و زنجیری که بگردن او بسته شود
گو بهتر از آن از آن و اگر خوش عمل بود مانند گوهر ببندند بر آن عزم و الماس
طلا و نقره و غیر از آن را او نماید و باعث زیور آن شود و بنابر این
تأنیث ضمیر با وجود آنکه مرجعش کتاب است مذکر میباید باعتبار
معنی او است که صحیفه باشد و نیز که باعث آنکه جمعی او بمعنی جمع او نسبت
آمده است چرا که فعل بفتح فاء و سکون عین و فعال بکسر فاء میآید مانند
بحر و بحار و ثوب و ثیاب و مستدلین که ضمیر راجع بدل است چرا که او
ساعی است گذشته از آنکه مراد از او دست است و او نیز مؤنث است
بنابر قاعده کلیه که هرچه در آدمی طاق است مذکر است بجز جگر و آنچه
جفت است مؤنث است بجز گونه و ابرو و معنی بنابر این چنین میشود
که دست مرا و بال گردن من مگردان که عبارت از رسوائی و خواری در میان خلایق
است بجهت بدعملی چنانچه مشهور است که دست گشته و بال گردن است والاعدا

غیث را با این سبب آنست متضمن معنی میل است چرا که هر که پناه بکسی آرد
شود سبب او دلیل چنانکه واضح است و اغثنی من مقطعات النیران معروف
در مقطعات آنست که او بضم میم و فتح قاف و تشدید طاء با نقطه و فتح الف بعد از آن
و حاصل معنی بنا بر این چنان میشود پناه میبرم من بتو خدایا و ندارم جامهای
بریده و پاره پاره کرده شده آتش چرا که مقطعات جمع مقطعه است و او جامه
گویند که برش خواهند برای جبه و امثال آن نه آنکه برش نخواهد مانند
قطیفه و لنگ و غیر آن و سر آنکه نام او را برده اند بعضی چنان گفته اند
که احاطه و اشتمال آنها بر بدن زیاده از همه است پس شدت عذاب در آن
زیاده است و این کلام بنظر فقیر خوش نمیآید چرا که مناسب بنا بر این چنان بود
که پناه از همه برده شود تا از اول الطریق وارسد زیرا که مراد است
که پناه میبرم بخدا اما هیچ قسم عذاب نخشم و بنا بر این معنی عکس میشود یعنی
مضاعف از قسم اقسام بیازارم و از قسم همه پناه میبرم و آنچه بنظر قاصر
میرسد آنست چون این فقره کلام برداشت است از آیه قرآن آنجا که خداوند

میفر

میفرماید قطعت لهم ثیاب من نار یعنی که بریده میشود از برای اهل جهنم
جامهای از آتش لهذا آنچه در آن ذکر شده در اینجا نیز آن لفظ شده زیرا
که مقطعات اسم مفعول از تقطیع است و قطعت نیز از آن ماخوذ است علاوه
بر آنکه مصداق آن لفظ جامه که خداوند وعده آن داده است از غیر
مقطعات مسکوت است با وجود اقتدار براین آیه شریفه خوب است چرا
قطعت فرموده و لهم ثیاب اکتفا نفرموده پس ذکرش را در او جهت
این دو معنی میدهد که از الآن باکه جزاء او ماخوذ از آن است پس هر چه
در او گفته شود همانست که در آن گفته شده و تو به آنها نیز منحصر در این یک نباید
چرا که مستلزم لغو است در وجه آن که چنین مراد از آن آماده کردن و مهیا
ساختن است اکتفا بذکر جامه شده که مثل در آدمی باشد و او را جامه
دارا است چنانکه ظاهر میشود و بعضی مقطعات را با ضم میم و سکون قاف و
طاء با نقطه مخفف خوانده اند که مقطعات نیز یعنی رسوا کننده های آتش
و او هم نیز صحیح است و با اقدام نیک است چرا که اینجا جامهای آتشی

رسوا از زنی آدمی است اعاذنا الله منها جمیعاً هفتم دعای از اذکار وضوی

مسح سر است بانیمعنی که چون دست چپ را با بطریقی که گذشت بشوید پیش روی

سر را با موی که در آنست با آن تری که در دست هست مسح بکند بآن قدر

که در عرف مسح گویند و آهسته هنگام این دعا بخواند اللهم غشنی برحمتک

وعفوک وبرکاتک یعنی که ای خداوند من فروپوش و مغشوش ساز یعنی که

ممزوج و مخلوط بگردان مرا با مهربانی و بخشش و منفعتهای و پایان نهایت خود

بانیمعنی که توفیق عطا بفرما من تا بر نفس اماره خود غالب شوم و نوعی کنم

که باعث مهربانی تو شود با مرخ عبارت از رفع طاعات و عبادات

و دوری از معاصی و سیئات شود و همان باعث میگردد که تو می بخشی و در

میگذری از بدیهای گذشته من چراکه خود فرموده در قرآن مجید که ان

الحسنات یذهبن السیئات یعنی که کارهای خوب را میبرند بدیها کارهای

بد را بلکه همین نماز اگر مقبول شود موجب آن میگردد که تا نماز دیگر

گناهی که از من صادر شود بپوشاند چنانچه در حدیث وارد است که الصلوة

الصلوة کفارة لما بینهما من الذنوب یعنی که نماز کفارت تا نماز دیگر گناهانست

از برای آنچه در این ما بین از آدمی صادر شود از گناهان و میتوانی که مراد

از بخشش گناهان توفیق کردن آن باشد پس معنی چنان میشود که اگر کردم

و تو میخواستی که سیاست بر آن بفرمائی باید که از آن در گذری و بجای آن ببخشی و همین

معنی نیز باعث آن میشود من سرو برم و برکت و منفعت از جانب تو

داشته باشم زیرا که عمر خود را به بیهوده تلف کرده رسانیده باشم امروز و حصه

طالع ام در مقابل عمل آخرت گرفته ام چنانچه در حدیث وارد است کاشکی

میگوید لیت هذا الخلق لم یخلقوا و لیتهم اذا خلقوا علموا لما ذا خلقوا و لیتهم

لما علموا عملوا بما علموا یعنی که کاش این خلق آفریده نشده بودند چراکه برطبق

آنچه باید رفتار کنند نمیکنند و کاش حال که این خلق شده اند میدانستند

که از برای چه چیز آفریده شده اند و آن عبادت پروردگار است همچو که

در قرآن مجید تصریح بآن شده است بکریمه و ما خلقت الجن و الانس الا

لیعبدون یعنی که نیافریدم من هیچ یک از جنیان و آدمیان را مگر که عبادت

کنند و کاش پس آنچه ایشان دانستند که از برای چه خلقت شده‌اند عمر را شمار

میکردند با آنچه دانسته‌اند چرا که بدترین آتش آتش حسرت و افسوس

خوردن کسی است که دلش بخیر رسیده باشد و ترک آن کرده عمر با آن

چنانچه در حدیث وارد است هشتم از آداب وضو دعای مسح پا است

و معنی مسح از مسح پا مقیمیکه بعد فارغ که به مشغول مسح هر یک

از پای راست و چپ شد که بهمان تری آب وضو آنها را مسح نماید و ابتدا

کند در طول از سر انگشتان است تا برآمدگی که در میان پشت پای است

و او را عربان قبة القدم خوانند و در عرض آنچه بحسب عرف او را مسح کنند

و اگر در اینجا و در مسح سر کمتر از سه انگشت نباشد بهتر خواهد بود چنانچه

هنگام شروع بپای راست نماید چون فارغ شد بپای چپ پردازد خود را خاطر

جمع ساخته است هر چند که بعضی ترتیب را در اینجا معتبر ندانسته‌اند الغرض

چون خواهد که هر یک از پاها را مسح بکند این دعا را بخواند اللهم ثبت قدمی علی

الصراط یوم تزل فیه الاقدام معروف در قدم آنست او [illegible] ثابت

ایمن

پس معنی چنان میشود که خداوندا قدم ثابت بدار و باز نگهدار از لغزیدن قدم ما

در روز قیامت چرا که آن روز کسی که میلغزد در آن روز قدمهای از آن پل

که جمله گناه کاران مستحق جهنم شده باشند و تا از این پل بگذرند به بهشت نمیرسند

پس چه گونه خواهد میشود که از آن نلغزند و هر که بلغزد بجهنم افتد

و هر یک از ایشان باندازه استحقاق خود در آن خواهند ماند تا خلاص یابند

از او نجات یافته کافران در آن باقی مانند چنانچه خداوند در قرآن بیان

او را فرموده است و جمع آمدن اقدام اشارت بآنست که در آن روز

بسیاری از مردم در آتش خواهند افتاد و از این سبب است که خداوند در قرآن

فرموده است در صفت قیامت که آن روزیست که با جهنم میگوییم آیا پر شدی

از بسیاری آنچه در تو انداخته شده و میگوید [illegible] چنانچه

با خواندن او در هر یک از پاها این است و معنی آن حال در ترجمه او

از صراط صراط دنیا باشد یعنی راه حق چرا که طاعت حق واقعی در دنیا بسیار

کم است و چون آدمی در دنیا بر این راه باشد البته در آخرت هم بر صراط پس

حاصل معنی چنان میشود خداوندا مرا ثابت و برقرار بگذار بلکه رجوع
اگر نیستم مرا از ابرار در این دنیا که روزگار تنگ است مردم در آن مبتلا شدند
و از این راه بدر میروند بجهت متابعت شهوات نفسانیه چنانچه اهل غفلات
که بچنین خداوند عالم بدر رفتند حضرت اله مرا خلق فرموده مدت چهل
او را بیابان در صحرای طایف بایگذارند چنانچه آیه شریفه هل اتی علی
الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بنابر بعضی از تفاسیر اشارت
باین است یعنی بتحقیق آمده است بر پدر آدم میان پارهٔ از زمانه که نبود
در آن روزگار چیزی که نام برده شود و فوج فوج ملائکه بدیدن او میآمدند
تا آنکه روزی شیطان لعین با جمعی از اتباعش آمد که او را ببینند و مصاحبت
الهی را در باره او فهمید ملاحظه که او را اجوف و شکم دار دید با اتباعش گفت
که در روحی یعنی یکه وقتی که او را جان میدمند بدرد شکم مبتلا شود
و من آنچه خواهم بواسطه آن با آن میکنم و در حدیث وارد است معده
یعنی شکم خانه هر دردی است و بعضی از علما در تفسیرش بیان کرده که مراد

مو درد ها

درد های ظاهری تنها است بلکه آنها با دردهای معنوی یکجا است چنانچه
تفصیل آن در محلش تمام ذکر شده و در حدیث دیگر وارد است که آدم را شکم مبتلا شد
که با او میگوید که مرا پرکن والا تو را رسوا میکنم و هرگاه او را پر میکنند با او میگوید
که خالی کن والا تو را رسوا میکنم پس آدم همیشه در میان این دو رسوائی میباشد
و همه مفاسد از این رسوائیها حاصل میگردد **و اجعلنی غنیا بفضلک**
یا ذا الجلال والاکرام یعنی یکه ای خداوند بگردان کوشش و شتاب مرا
در آنچه رامراب زد و خوشنود بگرداند تو را از من ای خداوند بلکه صاحب حرارت
و بخشش هستی پس هرچه خواهی بفرما از قدرت و اقتدار آن داری خواهش من از تو
آنست که نفس مطمئنه مرا بنفس اماره ام غالب گردانی تا بکنم هر کاری که رضای تو
در آنست از معاصی و سیئات و بکنم آنچه تو را خوشنود میسازد از طاعات
و عبادات چنانچه در حکایت بایزید و وزیر شهر ها است که خبر داد که خداوند
عالمیان غم بنده گانش زیرا که آنها مشغول آنچه هستند که صلاح ایشان
در اوست مشغول نشده او چیزی از برای آنها میخواهد که ایشان تابع او نشوند

که نفس لوامهٔ ایشان آنها را باز میدارند از آنکه لذت فانی و خلاف او را بنظر
آنها جلوه گر میسازد چنانچه خداوند عالمیان در بیان قصهٔ گاو کشتن قوم
حضرت موسی از برای معلوم شدن کشندهٔ کشتهٔ ایشان و کاهل شدن ایشان
اشارت فرموده به نفس لوامهٔ آدمی که کشته نشده به بنده گاو است نفس مطمئنه
زنده نمیگردد تا که بحق نرسانیده کشته شود چرا که تا او در حیات و قوت
میباشد یعنی که آدمی مطیع او میباشد آن نفس مطمئنه مرده و بیکار میماند چنانکه
مشهور است که آدم تا طالب دنیا میباشد یعنی دماغ دلش اصلا بفکر آخرت
نمی افتد و چون از دماغ بیرون میکند ملتفت آن عالم میگردد و معنی دوستی دنیا
بجز تزیین شیطان چیز دیگر نیست چنانکه خداوند رحمان در چند موضع
از قرآن اشارت فرموده بلکه تصریح نموده بآنکه شیطان تزیین میدهد از برای
آدمی هر عملی را و اینمطلب رضای خداوند شما باید متوجه شده کشتن
چون ما طالب آن نیستیم در نظر ما دشوار و مشکل مینماید و الا چون بنده
یا بنده است چنانچه از بعضی علما منقول است که میگفت هرگز من کاری نمیکنم

که خود را مستحق ثواب میدانم با بعضی لقمه حتی جمله اینکارها که ما بدست داریم
از خوراک و پوشاک و اهل و عیال و خواب و غیر از اینها میتوانست زیرا که
حرام را ترک نمیشد و مباح را نیتی با او ضم میکرد یعنی افعال العقلا
با قصدی میکرد که او را واجب باشد تا که چنانچه میکنند لقمه غذا میخوردم
تا قوت بر عبادات بهم رسانم و جماع میکنم تا خیال از زن مردم بر طرف
سازم پس مستوجب ثواب بسبب فعل ایشان از خداوند خود میگردیدم
از اذکار وضو دعای فراغ است یا همین معنی چون تمام وضو را بآن
قسمیکه بیان شد بجا آورده باشید بعد بخوانید اللّهمّ انّی اسئلک تمام الوضوء
و تمام الصلوة یعنی که ای خداوند من بدرستیکه من خواهش میکنم از تو تمام عبادت
بودن این وضو که ساختم و تمام عبادت شدن این نمازیکه با او میخواهم بجا
آورم یا همین معنی که نوع تفرقه است یعنی که این وضوی من در نظر تمام عبادت
است و نقصی ندارد در واقع نیز چنان باشد و پسند درگاه تو شده او
که تمام از عهدهٔ تکلیف تو با آن بیرون آمده باشم چرا که مرا از واقع

که رمز پنهان است و خبیر نیست و تو عالم آن هستی و همچنین بار خدایا آن
نصیب نفس ما که قسمی شود خطا از معایب ظاهری و باطنی ما و نقصی در آن
راه نیابد تا پسند درگاه خداوند احدیت گردد چرا که دانای
پنهان و آشکار تویی و مرا اطلاعی بر آن در حقیقت هیچ و چه بسا زیرا
که چه اعمال بسیار می‌باشد که آدمی او را خوب می‌داند و او چنان نیست
و همچنین بر عکس آن چه بسیار اعمال می‌باشد که آدمی او را به نظر نمی‌آید و او
مقبول درگاه خداوند است چنانچه نقل است شخصی مشرف شده بود
به کربلای معلا و چندین زیارت با آداب بعمل آورده بود چون روزی رسید
که خواست از آن مکان شریف بیرون آید سوار حیوان خود شده معاودت
به در روضه مقدسه می‌آید چون آنجا رسید به خاطرش خلید که سلامی دیگر
به آن جناب برسد سواره نیز نماید همان گفت که السلام علیک یا ابا عبد الله
در بعضی از منازل راه یا در بین راه گرفتار از راهزنان گردید خسته و مجروح شد و شخصی
که میتوانست که چاره او را نماید بر آن ظاهر شده با او گفت که اگر تو

یا از این

یا از این زیارتها که منفعه با من و امیدواری من تو را از این بلیه نجات میدهم
و آن مرد را از تمامی میداشت تا آنکه آخر الامر به خاطرش چنان آمد که تو آن
آن زیارت آخر را که بر سر سواری میکنی و به نظر او بسیار کم می‌نمود با او
واگذار و تا از این گرفتاری خلاصی یابی چنین کرد چنین می‌نمود در خواب
جناب سید الشهداء علیه آلاف التحیة و الثنا را که با او فرموده این
که در کربلا بودی همه زیارت از برای من بود و او را هم تو انس باید بکری
دل او بس خوب چه ذخیره که ما بلکه ما زیر از آنکه از همه مفاسد ظاهری
خالی مقبول واقعی بودن و تو بخشیدن او را خداوند بسیار آن
دلداری صاحبش از زر نامی اخلاف عزت و ریب باشد و الا مقبول درگاه
خداوند نمیگردد چنانچه در حدیث وارد است چون ملائکه که موکل
بر حسنات آدمی هستند نماز را بالا برده خداوند رد نمیکند زیرا که عمل خیر
از آدمی بالا برده می‌شود چنانچه خداوند در قرآن اشاره به آن نموده
در آیه شریفه و العمل الصالح یرفعه یعنی که عمل خیر بنده را خداوند

بالا می‌برد به جانب خود به هر یک از آسمانها که می‌رسد ملائکه که موکلان آن آسمان‌اند
هستند عیبی از عیوب باطنیه را از صاحب آن نماز می‌جویند تا آن
نماز را بالا می‌برند پس اگر صاحبش خالی از آنها باشد از آن مانع نمی‌شوند و او
بالا می‌برند و الا رد می‌کرد و بر سر صاحبش می‌زنند و تمام رضوانک و الجنة
و بیست آنکه الجنة در این عبارت مجرور باشد تا عطف بر رضوانک بود پس معنی
چنان می‌کرد که خواهش می‌نمایم من از تو خداوندا که با تمام رسانی از برای
من رحمت خود را و تمام سازی از برای من بهشت خود را یعنی که اگر من
از اعمال حسنه چیزی نمی‌کنم و نماز می‌گزارم ناقص کرده باشم و با وجود آن
مفلس درگاه تو خداوند باشم تو مقابل آن کم بوده را از رحمت و بهشت خود
که در عوض آن عمل من است هیچ کم مگذار بلکه مرا ثواب عمل تمام ببخشی
از برای او مقرر فرموده است چرا که این از عادت بنده کان نیست و از مرتبه تو
دور است چنانچه شاعر گفته گر من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق
میان من و تو چیست بگو و بنا بر این بسیار بود در بنا و در لفظ تمام را
اتمم

برسد خشنودی او خواهد بود که او عین رضوان است زیرا که رحمت حقیقی خداوند
در آخرت است پس هر چه رحمت تمام است بهشت نیز تمام است و معنی
تمامیت بهشت آنست که انعام ضایع نشود او را نقصی نرسد و تا من مستبدل الجنة
منصوب بود تا عطف بر تمام کنم پس معنی چنان می‌شود که خواهش می‌کنیم
من تو را ای خداوند که رحمت خود را بر من تمام فرمایی و مرا بهشت خود
رسانی که چرا که رحمت در معنی مهیا است و هیچ که مهیا باید بود بهشت
حاصل می‌شود به بنده دن جنت تمام حاصل می‌شود پس خواهش تمام آن چه در پایان من
بهان رحمت شما فانی عن نفوذ بلکه به بهشت نیز رسد بلکه با عمل مقبول از
آدمی مستحق بهشت نمی‌گردد و دیگر آن که عمل بلکه به فضل خداوندی می‌شود چنانکه
در حدیث وارد شده است که لن یدخل احدکم الجنة بعمله یعنی که هیچ یک
از شما امتان در جنت نخواهید به سبب عملش بلکه به فضل خداوند بهشت داخل
می‌شود و بنا بر این وجه عطف تمکن الجنة را بر رضوانک تا لفظ تمام در است خداوند
نبود آنست که چون تمام رضوانک نصب آدمی که بهشت را نیز بالتمام یعنی مراتب

او را حکم خواهد گرفت و الا اذان و اقامت پس معنی او با و در اصحاب خبر دار

منقول است و حرج نباید دانستن و سر آنکه این حرف را با پنج نماز مسمی

نموده اند آنست که بجهة اقامت دیگر از اخبار دار است معلوم میشود که نماز شیعه بجهة حرم

حال انتها میشود او پیدا شده است و آنجمعنی در نماز جماعت ظاهر است.

و در غیر از نماز آن دلیلی در حدیث وارد شده است که چون نماز

گذارد برای نمازش اذان و اقامت هر دو گوید دو صف از ملائکه در عقب او

ایستند و نماز با او گذارند که طول هر صفی از مشرق تا مغرب باشد

و چون اقامت تنها گوید یک صف از ایشان در پهلوی او ایستند پس بلیغ

پس نماز گزار با دام که اذان و اقامت یا یکی از آنها را میگوید تا جا

نماز خود را فی الحقیقه بجا آورد و لهذا فقهای ما رضوان الله علیهم اجمعین در

خصوص واجب بودن و سنت بودن آنها خلاف شده است و معتبر از ایشان

و مشهور در میان ایشان آنست که هر دو آنها سنت اند در همه جا و همه کار

لاکن هیچ سنتی نیست که از واجب کمتر نیست شده در سنت اهتمام

بآنها

بآنها و بعضی از ایشان هر دو را واجب داشته اند در نماز جماعت چه مردان

و چه زنان و بعضی دیگر شرط دانسته اند و بعضی هر دو را واجب

داشته اند از برای مردان در نماز صبح و مغرب چه در سفر و چه در حضر

و چه جماعت و چه فرادی و الا باقی نمازها پس بجز اقامه در آنها چیزی

دیگر واجب نیست و بعضی دیگر گفته اند که اقامت واجب است از برای

مردان در هر نماز و اذان واجب است نیز از برای ایشان در جماعت چنانکه

در نماز صبح و مغرب فرادی واجب است اذان بر هر یک از مردان

و زنان و اقوال دیگر نیز گفته اند که در مختصر خود شرح ذکر شده است و بالجمله چون

خواهد آدمی که نماز بگزارد باید اذان و اقامت خود را متصل به آن بگوید

بنحوی که چون از آنها فارغ شود مشغول نماز گردد بلکه بعضی گفته اند از فقها حرف

زدن در میان اقامت و نماز را حرام دانسته اند و از این سبب است نیز

که فصل و جدا در میان او و اذان را مستحب گفته اند که چه باشد جلسه

یا سجده یا خطوه یا سکته یا دعا از دعاها یا تسبیحی که در میان نماز

او شده و ذکرش در اینجا لطف میآید و فصل آینده و بعضی یک بندهای
آنها که درمیان هر یک با دیگری وقف باید نمود بطریق استحباب تا جدا
او از آن حاصل گردد بنا بر مشهور سی و پنج است چرا که اذان هجده فصل و لله
و اقامت هفده و این فقیر در شرح آنها هر یک که تکراری دارد یکبار
یکنوبت او را ذکر نمود بهر حال جمیع آنها پنج فقره میشود اول الله اکبر است
و او را باید در اذان چهار نوبت و در اقامت دو نوبت گفت و معنی آن
در شرح تکبیرة الاحرام بیان مفصل خواهد شد چرا که آنجا بهتر از این مناسبت
دارد علاوه بر آنکه او واجب و این سنت است و او جزو نماز است و این
مقدمه آنست و مجمل از آن چنانست که خدا را بزرگ میدانم و دیگری را قادر
بر هیچ کار نمیدانم دوم اشهد ان لا اله الا الله است و او در هر یک
از اذان و اقامت باید دو نوبت خواند و معنیش در شرح تشهد بیان میشود
همان سببها که در تکبیر گفته شد و ملخص از آن اینست که گواهی میدهم و دیگران را
نیز گواه میگیرم بر آنکه نیست خدائی که باید او را پرستید بجز خداوند معلوم
که جمیع

که جمیع او را دیده آزاد آفریده است سیم اشهد ان محمدا رسول الله است
و او را هر یک از اذان و اقامت باید دو نوبت خواند و معنی آن چنانست که
شهادت و گواهی میدهم و از روی جزم و اعتقاد دیگران را خبر دار
میسازم بر آنکه محمد ابن عبدالله پیغمبر خداست و بجز او در این زمان پیغمبری
نیست چرا که با آدمیان بسبب بعثت آنجناب منسوخ گردید پس پیغمبر خدا
همان خواهد بود و بس در ظاهر و همچنین در حقیقت و نفس الامر پس آنجناب
با همه پیغمبران بعد است چنانکه خود فرموده است که من مبعوث شدم به پیغمبری
در وقتیکه حضرت آدم در میان آب و گل میبود یعنی هنوز خلقت تمام
نشده بود پس فی الحقیقه پیغمبری منحصر در آنجناب بود و سایر پیغمبران کارکنان او
میبودند در ظاهر و پیغمبری این زمان منحصر در وی میباشد زیرا که او ختم الانبیاست
و من بعد دیگری پیغمبر نیست و سر آنکه چگونه است این در ظاهر از همه متاخر
شده است در محلش عبید مولف از کتاب هدیة الاعجاز فی حجیة الاعیاد بیانش را
نموده ام و ملخصش چنانست که درست عرض کرده گفتم لکن شرح که عبارت باشد

بغیر از آن کسی زیاد بسیار بر آن کفتا که هر صورت نه شنیدی در حالت آن پیش

شده زد دنبال آن چهارم أشهد أن علياً أمير المؤمنين وولي الله واو

جزو هیچ یک از اذان و اقامت بحسب شرع نیست بلکه اگر کسی او را بقصد

جزئیت آنها گوید اذان و اقامتش باطل خواهد بود چرا که بدعت گفته است

زیرا که او عبارت از آن است که آدمی داخل سازد در دین اسلام چیزی را که از او

نیست ولکن متعارف در میان شیعیان چنان شده است که او را

در اذان هر نوبت و در اقامت یکنوبت میخوانند و همچنین است که فی الحقیقه

آدمی بواسطه این شهادتها اظهار اسلام خود را میکند نماز او مقبول

گفته چرا که نماز از جمله فروع دین است و آنها از آدمی مادام که مسلمان

نیست قبول نمیشود چنانچه در مقدمه بیانش شده است پس نتیجه این شهادتین

یعنی شهادت یگانگی خدا و شهادت پیغمبری محمد مصطفی در دین اسلام

تا اینجا منعقد است و جزء دین شیعه نیست دلیل بر آنکه جناب علی ابن ابیطالب

عم زاده پیغمبر را خلیفه و جانشین ایشان بلکه برادر خود و امیر مؤمنان

بدانند چنانکه در آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم که در عصر عید غدیر خم

نازل شده است تفصیلا که در رساله غدیریه بیانش کرده‌ام اشارت

بآن شده است که دین کامل دین شیعیان است و دین سنیان ناقص است

لهذا مناسب چنان شد که این شهادت را در عقب آن دو شهادت

ذکر نماید تا شیعه او کامل گردد و از این سبب است که در میان شیعیان

مشهور است که اصول دین یعنی دین حق ایشان پنج است توحید و نبوت

ولایت و عدل و معاد روز قیامت و لا سنیان پس حق وسط از آن قبول

نداند چنانکه در مقدمه مذکور شده است و اصول دین اینهاست و

بعضی و غیره در این خصوص منع کنند که اصول دین را سه بدانند چرا

که مراد از دین دین اسلام است و او اعم از سنی و شیعه است پس تمام

تقسیم بیان شده هر شخص هر مذهب که هست و بالجمله معنی این فقره

کلام چنان میشود که گواهی میدهم بر آنکه جناب علی پادشاه مؤمنان

و پیشوای ایشان از جانب خداوند عالمیان است الا پادشاه مؤمنان

پس لابد است که آنجناب خلیفه حضرت پیغمبر بود و آنچه از احکام الهی
آنحضرت بود با آنجناب سپرده و موضوع کسی است که اعتقاد بخداوند عالم
و آنحضرت داشته باشد پس همه احکام خود را از آنجناب اخذ میکند و همین
معنی ولی یعنی صاحب اختیاری است و اولی ولایت خدا پس اقتباس و ثابت
است از آیه شریفه که خداوند میفرماید انما ولیکم الله و رسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی بدرستیکه
اختیار شما بدرستی خداوند شما است و پیغمبرش و آنکسانیکه گرویدند
باشند آنکسانیکه نماز میکنند و به فقیر چیزی میدهند در حال رکوع خود چرا
که این آیه در شان جناب امیر مومنان نازل گردید هنگامیکه خاتم بخشید
فرمود در روز بیست و پنجم یا بیست و چهارم ماه ذی الحجة الحرام بتفصیلیکه در روز
مباهله از کتب حدیثیه الاخبار بیانش را مرقوم و از این بیان معلوم شد
که مراد از ولی در این فقره صاحب اختیار است و اضافه او بلفظ جلاله
از برای ذکر خداست چنانکه اضافه رسول هم باین لفظ جلاله در فقره نخست

ازرای

از برای افاده همین معنی میباشد پس معنی این فقره چنان میگردد که محمد
فرستاده و پیغام آورنده از جانب خداوند بزرگ است و معنی
این فقره آنست که علی صاحب اختیار همگان میباشد از جانب خداوند
عالمیان و کلامیکه در اینجا میآید از اینکه چگونه است خلافت ظاهری
آنجناب بعد از مدت بیست و پنج سال از وفات حضرت رسول و حال
آنکه لازم خلافت و جانشینی آنجناب چنان بود که بلا فاصله از فوت
آنحضرت باشد بجهت آنکه بیشتر ذکر یافت در بعث ظاهر جناب ختم
الانبیا بعد از همه پیغمبران از اینکه ایشان فی الحقیقة متقدم بودند
از برای آنحضرت پس این سه خلیفه بناحق قبل از جناب امیر حکام از برای
تمهید امر آنجناب میبودند که معاندین را مخذول و منکوب نمایند تا آنکه
از آنها از آنکه با آنجناب معارضه نمایند چنانکه تفصیلش در محل خود بیاید
پنجم حی علی الصلوة است و او را در هر یک از اذان و اقامت باید دو نوبت
گفت و معنیش چنان است که شتاب بنمائید که مراد خود نماز گذاردن است

مستی شراب نیست بلکه مستی خیال هر چیزی بعضی میشوند گرسنگی که در خیال
خوراک است و تشنگی که در خیال آب است و خستگی که در فکر خواب است و برهنگی
که در خیال پوشاک است و غضب که در خیال انتقام است و بلکه ابلهی اگر
گرفته و خسته دل در آمد شاید مناسب چنانکه آن وقت مشغول نماز
نکند و با حضور قلب مشغول آن شود چرا که خداوند عالمیان در قرآن
مجید در باب مذمت منافقان میفرماید که بزبان نماز میباشند
باکسان و خسته دل میباشند چو نماز بدیگران میکنند که ما نماز گزاردیم
حی علی الفلاح
و حال آنکه بیاد نمیآورند خدا را در نماز خود مگر کمی
و او را در هر یک از اذان و اقامت دو نوبت نیز یاد میکند و معنی او
چنانکه بشتابید بسوی نیکی که باز مراد از آن تخصیص نماز گزاردن است
برستگاری یعنی بکنید هر امر خیر زیرا که او باعث خلاصی از آتش
جهنم و رسیدن به بهشت میشود و مستور نیست که مراد همین نماز است چرا که او
سر همه چیزها است چنانکه بیانش شد که ستون دین اسلام است که

یعنی کسیکه با سبب قلبی رو بجانب آن آورد و همه را با و خوش دارد چنانکه
از پیغمبر صلعم منقول است که مکرر پیغمبر معظم میفرمودند روشنائی چشم من در نماز است
و چون وقت نماز میرسید و بلال مؤذن ایشان حاضر میگردید با او میفرمودند
که راحت میده ما را یعنی که اذان و اقامت نماز را بگو تا مشغول او
گردیم چرا که آنچه بکلام ما از خیالات فاسده دنیویه فارغ میشویم پس
باید آنانکه نماز میباشند دل را از جمیع ما سوی الله فارغ کنند اگر
و اصلا از امور دنیا چیزی بنظر نیاورند نه اینکه بر ما اهل دنیا که بر
مهری داشته باشیم در نماز بنظر میاوریم چنانکه شخصی گفته است الا که بعضی
در زبان و همه در خیال الیزوان و شخصی میگفت هر امری را که میخواهم فراموش کنم
دیگر از سه حالت او را بنظر میاوریم باید در وقت نماز که آن باوقت
خواب مثل خواب آلودگان و از این سبب است که خداوند عالم
در قرآن مجید نهی فرموده است بندگان مؤمن خود را از آنکه مشغول نماز
شوند در حالتیکه مست باشند و مقصود از این نهی او را فرموده که مراد
لمی از

قبول گردد با اعمال آن نیز قبول میشود علاوه بر آنکه در حدیث وارد شده که
چون وقت نمازی رسد منادی از جانب رب العزة ندا کند که برخیزید
ای بنی آدم و خاموش کنانید آتشی را که افروخته اید بر پشت خود
یعنی که از جهت گناهان زیرا که هر گناهی سبب آتشی میشود پس چون بنده
مشغول نماز شود ثوابی یابد بلکه بهترین ثوابها را العمل آمده است که موجب
کم شدن یا تمام شدن گناهان میشود پیش از آنکه است و همین معنی خاموش
ساختن آتش است و از این سبب است که در قرآن مجید خداوند حمید
فرموده است که ثوابها میبرند گناهان را و در حدیث تفسیر ثوابها را به نماز
های پنجگانه شبانه روزی فرموده اند که گناهان مابین خود را از میان میبرند
و در حدیث دیگر وارد شده که هر نمازی کفاره گناهانی میشود در میان آن و
نماز دیگر وارد است چنانچه سابق نیز ذکر یافت هم معنی مقتضی خیر العمل بودن نماز
است و او را نیز در هر یک از اذان و اقامت نوبت با هم گفتن معنیش
آشکار شتابان بنمی که باز مراد خود آن شخص نماز گزار است بر بهترین
کارها

کارهای خوب که آن نماز است بزودی و تعویق در آن روا مدارید زیرا که در
تاخیر هر چیزی از وقتش خوف آفت میباشد چنانکه در حدیث وارد است آنچه
گذشت رفت و باز نمیگردد و آنچه میآید کو تا چه باید شاید که عمر در آن نباشد
یا فرصت نیابید پس باید که فرصت را غنیمت دانید و ذخیره شمارید در
زمان حاضر را که در میان این دو عدم است و سر در آنکه چگونه است نماز را
عمل خیر نامیده اند بلکه سر بودن او از رأس تمام اعمال خیر از آنچه
پیش مذکور شد ظاهر میشود چرا که چون نماز ستون این دین است و قبول
همه افعال با و خواهد بود و معلوم است که فعل شرعی در آن غالب باشد پس او
در حقیقت باعث بر همه آنهاست و جملگی از آن ناشی میشوند و لهذا بعضی
از علما او را امل اعمال نامیده اند و میتوانند که مراد از خیر العمل
هر کار خیری باشد پس معنی چنان میگردد که بشتابید بسوی بهترین هر کار خیر
و از آن مضایقه منمایید چرا که بجزای خیر آن در آخرت خواهی رسید و او
اصل است زیرا که دنیا را وفا نیست و او مزرعه و کشتزار آخرت است

پس همانست که شاعر گفته است هر چه جز حق گفتی گر همه نیک و بد گفتی و بها

بر اخلال افتد شاید که وجه تعبیر از نماز به وصف از صفات آن نماز

تصریح باسم خود آن افاده تأکید هم نماید یعنی که چون اسم نماز بعد شد

و امر به شتابیدن بر آن هم که شد هر شخص آن طالب وجه آن که پیش در

مقام آن ذکر بعضی از صفاتش شد و چنین تأکید حسنی میماند است و لهذا

در امورات صعب قرار بر ذکر صفت شده است چنانکه مشهور است

یک جنس صدا انداز دفاعت ریا کنند و ذکر صفت شد و او هم

یک لفظ اند تا باعث دلتنگی نشود زیرا که مشهورات القضب جدید

لذة یعنی که هر تازه لذة است و لهذا پس همان که ذکر او و لفظ شود

دلتنگی نمی‌آید بلکه بهمین واسطه میتوان وجه این را بیان نمود

چگونه است هر یک از فصول اذان و اقامت دو نوبت ذکر میشود زیرا

که چون مراد تأکید هر فصلی میشد اکتفا بر یک نوبت نشد بلکه

دو نوبت ذکر شد تا مقصود بعمل آید و از حضرت امام رضا علیه السلام

معلوم است

منقولست که وجهش آنست که چون اصل نماز دو رکعت است چنانکه بیانش در باب

خواهد شد پس هر یک از این فصول مکرر شده است تا در مقابل هر رکعت

فصلی افتد یا کلامی حاضر میشود که چرا الله اکبر در ابتدای اذان چهار نوبت گوید

و تهلیل در آخر اقامت یک نوبت شد وجه اینست که چون اول اذان

مقام غفلت است چرا که آدمی در آن وقت ملتفت [illegible] پس دو تکبیر

در اذان از برای اعلام است تا دیگران را با خبر دار سازد و دو تکبیر

دیگرش مانند باقی فصول میشود و باقی را دو نوبت نمایند و چون آخر اقامت

وصل به نماز شود تأکید در آن حسنی ندارد چرا که آن کلام خارج از نماز

پس اکتفا بیک نوبت تهلیل در آن روا میباشد چنانکه مطلق کلام

خارجی بعد از اقامه مکروه شده است بنابر مشهور و بعضی او را حرام دانسته‌اند

و الا شهادت بر ولایت جناب امیر مؤمنان که در اذان دو بار میگویند

و در اقامت یکبار پس از برای محض فرق بودن میانه این دو میباشد

همین سبب هشتم قد قامت الصلوة است و او را در اذان نمی‌باید

گفته چرا که مضمون او چنانکه بیان شد تنویه نیک شدن نماز است و ظاهر است
که در اذان از ذکر با حاصل شده زیرا که آن فصل مستحب در میان اذان
و اقامت منع عیکه ذکرش خواهد شد و خود اقامت فاصله میان شده و در
اقامت هم نوبت به خواهد باآن سبب چه بیان شد و معنی این چنین
که راستی و حقیقت خبر نیک است بیان شود نمازیکه با انتظار آدمی بوده
چرا که قامت فعل ماضی است و خبر از تحقق در آن در آیه معنی را
میرساند تقریب و توقع و تحقق یعنی نزدیک و انتظاری و خاطر
جمعی و این مطلب در نماز جماعت خوب صورت میبندد و در نماز
فرادی شکر آن دلیل پیش این مذکور شد که چون آدمی اذان و اقامت
هر دو بگوید دو صف از ملائکه با و اقتدا مینمایند و چون اقامت تنها بگوید
بگوید یکصف با و اقتدا کنند پس همین که آدمی شروع باذان یا اقامت نماز
کند آن ملائکه منتظر نماز او میگردند و نیز مومنین که منتظر نماز امام
میشوند و قائم اخبار مامومین باشد زیرا این معنی است که مستعد و مهیا
باشند.

باشند از برای نماز با چیزی از افعال و اذکار او نفوذ هب آنها رفته
و از برای شنیدن نماز را در عرب بالصلاة خطاب چند وجه گفته اند که ذکرش در اینجا بتفصیل
موجب طول میشود چنانکه در قول او فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
و همچنین فرموده هو الذی یصلی علیکم که حاصل اینست و غیر این از آیات
که همه آنها میشود چه خدای تعالی رحم میفرماید سیما اهل الهدی از اجلال
و بهتر از آنها آن وقتی است که کمال خود باید بجهت آنکه چون صلوة بمعنی رحمت
است و این نماز نیز باعث مهیا پرورد کار میشود با آدمی لهذا صلوة
خوانده شد چنانکه در قول او فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
همچنین فرموده هو الذی یصلی علیکم که حاصل اینست و غیر این از آیات
که همه آن میشود چه خدای تعالی رحم میفرماید سیما اهل او و بعضی گفته اند که صلوة
معنی چوب خم را با آتش دادن است تا راست شود و آدمی در نماز
نیز از خشم نفس رکوع راستی لهذا از آن که قایمش کوبیده مبرید از آن
سبب است او را صلوتش نامیده اند و بعضی دیگر گفته اند که صلوة بمعنی آخر

کرات و چه در نماز جماعت بهتر از فرادی میباشد اشکال کرده که هر یک از دو نوبت

مقام استحباب کرد دیگری هم تا مصنف محقق که لهذا او را اصلوتش

گفته اند و بعضی دیگر گفته اند که در تشهد نماز چه صلوات بر حضرت

پیغمبر و آل ایشان ضرورت چنانچه بیانش خواهد شد لهذا ابتدا فی افعال

و اذکار را اصل نامیده اند تا ثابت خواندن کلمات را باسم خرشش الله

اکبر است و او را در هر یک از اذان و اقامت باید دو نوبت خواند و بیش معنیش

در شرح فصل اول سبق ذکر یافت چنانچه با تمامه مذکور با کلام در اینجا هم باید

که چگونه تکبیر در آخر آمد چنانکه در اول نیز می‌بود و جوابش آنست که

شاید وجهش آن باشد که هیچ نکته فتح کلام بآن شد ختم کلام بآن نیز شود زیرا که

این معنی از محسنات کلام میباشد بنابر آنکه در مقدمه بیانش شد نظر

آنکه در وجه تهلیل بعد از آن منقول شده است از حضرت امام رضا علیه السلام

که چون افتتاح بنام خداوند شده است مناسب چنان بود که اختتام نیز

بذکر آن شود یعنی که در اول تکبیر چون نام خدا شد اینست آنست که در آخر نیز

بهتر

تهلیل باشد که آخرش نام خداست تا آخر با اول مطابق آید و تتمیم لا اله الا

الله است و او را در اذان دو نوبت و در اقامت یک نوبت باید خواند

و سر اینمطلب در شرح فصل هفتم بیان شد و معنیش بیان شد که در شرح

فصل دوم ذکر شد زیرا که فرقی در میان ایشان نیست و بحث آنکه تهلیل دو نوبت

در آنجا بود و در اینجا نیست و مستند دو وجه وحدت (?) شدن تهلیل در آخر

هر یک از اذان و اقامت علاوه بر حدیث گذشته از حضرت امام رضا علیه السلام

متابعت حدیث دیگر هم در مقعد (?) که هر که آخر کلامش لا اله الا الله باشد

بهشت از برای او واجب میشود زیرا که هر یک از این دو کلامی میسر (?) است

پس مناسب چنان است که ختم او باین کلمه طیبه شود انتها لی در اینمقام باید

ماند و او اشکه چگونه میشد اذان و اقامت هر دو سنت و نیز را است

و حال آنکه فصول و فقرات آنها همه یکی میباشد و جوابش آنست که از آنجا

جهة آن باشد که خاصه اصل نماز دو رکعت میباشد چنانکه در باب دوم ذکرش

خواهد شد پس از برای هر یک از این دو رکعت یکی از این دو فصول مقرر شد

دیگر افعال رکعت دوم کمتر از رکعت اول میشود لهذا اقوال اقامه هم کمتر از
اذان میشود علاوه بر آنکه مشروعیت اذان بجهت اخبار دیگران است
و لهذا او را اذان میگویند چرا که معنی او اعلام است چنانچه خداوند
در قرآن مجید ذکرش فرموده بهمین معنی و از این سبب او در مواضعی
چند سنت شده که اقامت در آنجاها سنت نیست مانند اذان در وقت
و عقب سفر و از برای کسیکه دیوانه شده باشد و کسیکه چهل روز برسد
و گوشت نخورده باشد و کسیکه حمل بدشواری آید و امثال آنها و در گوش نوزاد اذان
دخول بنماز بر سازد بلکه بجهت آنستکه شروع در مهمی میخواهد بنماید و نیت زیارت
بجا آوردن چیزی را میخواهد و تکرار فصول آن بجهت آنستکه ذکر شد یعنی تأکید
آن فصل یا در مقابل دو رکعت نماز بودن والله اعلم و بدانکه جهت خواندن دعا
در میان اذان و اقامت دو فصل یعنی جدا کردن است و خواندن دعا او را
بذکر یعنی دعا و خواهش از خداوند حاجت ز دست آنست و او این
دعا بعد باشد باینکه او را همین قسم ایستاده که هست بخواند و آنچه در میان

کم

هم دوم متمادی گذشته دو پای راست خود را رو بقبله معاف یکقدم پیش
میگذارند و پای چپ در جای خود میشد بلکه بعضی از ایشان کف دستهای
خود را بجانب آسمان بلند میکنند مانند قنوت تا بکمال وجهی از راه
آن بنظر فقیر رسیده یا بعضی از علما ذکر کرده اند که سنت بودن آن نشسته
در اذان و اقامت نماز مغرب است و او همه در حال نشستن و نماز این
درست بعمل میآید چرا که نشستن نشستی جداگانه است و ذکر شستی دیگر
چنانکه بیانش سابق شد و کلام دیگران خیلی مطلق است بهمان شرایط
حال ایستادن میشود که او بهتر است الغرض دعا این است اللهم
اجعل قلبی بارا یعنی ای خداوند عرض میکنم بدرگاه تو و خواهش میکنم
از تو آنکه بگردانی تو قلب مرا یعنی دل مرا نیکوکار و مهربان و بنده بار دیگر
با همعنی که نجاسات باطنیه مرا که عبارت از رذائل اخلاق و مذام
صفات است از من دور بفرمائی تا آنکه من در همه اوقات بدرگاه تو خشنود
شاکر و قانع باشم و بر نصیب خود از دنیا باز نمانم چنانکه مضمون

بسیاری از دعاها و احادیث است و شاید بر آن پس از این از احوال
بعضی از پیغمبران در باب حرص نقل خواهد شد و همچنین در وقت حرص متنبه
از برای آدمی که ملاحظه با اعتبار دنیا باشد چرا که آنچه حکم
میفهمد که بقای دنیا نیست پس اگر خود دارد از دیگران مضایقه نمیکند
و اگر ایشان دارند حسد ایشان نمیکند و همچنین اگر خود بدی دارد مغموم
نمیگردد چرا که میداند که او را ایمن میشود و اگر بد بکند از بدی مردم آزرده
نمیشود چرا که اعتقاد دارد که ایشان را بطرف میکند چنانچه شیخ عزیز گفته است
ز حادثات جهانم همین پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک جمله در گذر است
پس بهمین سبب او با دیگران مهربان میشود و چنین خواهد که در باب خلق
همه خوش شوند با شیخ نظر خود را از همه کار زیرکا کنند چرا که در آن توقف
میداند که خود بهتر از او است زیرا که او خود را دلیل و اندکی ذلیل
چنانچه در حدیث وارد شده است که خداوند با حضرت عیسی ع
که یا عیسی همیشه پایین تر و پستتر خود را نگاه کن تا شکر نعمت باشی و هرگز بالاتر

از خود را

از خود را مبین که کافر نعمت میگردی وتمشی فی الدارا یعنی که و خواهش دیگر
من از تو خداوند چنانست که نگاهداری تا نزند گام مراد در دنیا رفتار با همعنی
که وسعت و غنا همیشه من عطا بفرمائی و بفقر و دست تنگی هرگز مرا مبتلا نسازی
که چرا که نفس من ضعیف است و طاقت بر بلا ندارد میترسم که بر فقر
از اطاعت تو رو در کار رفتم چنانچه در حدیث است که کاد
الفقر ان یکون کفرا یعنی نزدیک است فقر بکفر رسد و لکنه او سبب سیاهی هر دو دنیا میشود
و طبیعت آدمی رشته بعادات است پس هرچه را عادت نمود خلاص نفس را
نمیتوان کرد و چون اسباب زندگی بر قرار و یکجا باشد نفس راحت است
با دل و میتوانم که مشغول بعبادات و طاعت تو در کار کنم وزرا دارا
یعنی که و خواهش دیگر من از تو روز که آنکه بکار زود رسد
مرا بسیار یعنی که هرچه از او تلف شود باعث تغییر احوال من
خفقان حواس من نشود چرا که عوض و جا گیرد دلیل و مرا رضای حق
بهم میرسد پس میتوانم که با آداب مشغول طاعت تو باشم چنانچه

از سلمان فارسی رضی الله عنه یا ابوذر غفاری که حضرت رسالت
وقت حصیر میشد چند روزی مشغول بجمع قوت سال خود میکردید در عبادت
سستی میورزید باو گفته شد که حضرت تو با این مرتبه از عبادت غفلت نموده
در فکر دنیا میباشی جواب داد که من تا قوت سال خود را در منزل نداشته
باشم حواس عبادت ندارم و فی الحقیقه این چه فقره خواهش لازم فقره
اول افتاده است چراکه خداوند در قرآن مجید قسم یاد فرموده است
اگر شما شکر مرا بجا آورید نعمت را شما زیاده میکنیم پس چیزی که آدمی
نیک شکر خداوند خود را نعمتها که با وطاعه بجا میآورد و بهانکه
شکر را بجا آید خداوند مقتضای وعده خود زیاده اورا قرار و روزی
او را بسیار خواهد شد وَعَمَلًا بَارًّا یعنی که و خواهش دیگر من از تو خداوند
چنانکه بتواند تو عمل و کار مرا خشنود سازد من با همینش چیز هرانچه
کنم چیز نیکی تا باشد دیگر من که زیراکه بواسطه آن جزای خوش
میبینم بلکه بچندین مقابل از آن میرسم زیراکه خداوند در قرآن
فرمود

فرموده هر که کار خوب کند ده مقابل آن جزا میدهد و هر که کار بد کند
بجز همان آن جزا نمیدهد پس خدا اکنون که آدمی عمل بد نکند تا جزای
آن رسد و باعث عمیانا او گفته چنانکه شعر گذشته را با آن میکرد و
هرچه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی و تفصیل این مطلب تا تو این آن
در متن خود نیز مذکور است وَاَوْلَادِیْ اَبْرَارًا یعنی که و خواهش دیگر من
از تو خداوند چنانکه بگردانی فرزندان مرا نیکان تا از اعمال صالحه
ایشان شرمنده و موجب رضای تو خداوند از ایشان و از من گردد
چراکه در حدیث وارد شده است چون آدمی میمیرد دست او از همه چیز
دنیا برمیشود مگر از سه چیز اول علم که دیگران از او منتفع گردند دویم
فرزند صالح چه از برای او دعا کنند سیم صدقه جاریه که فایده اش
رسد مانند پلها و مسجدها و غیره از آن و نقل است که حضرت عیسی
روزی در گورستان میگذشت دید که بر سر قبری رسید نزد شباب
در روز دوشنبه و چون مراجعت تا آن گورستان نمود بر سر آن قبر رسید

فرمودند و رحمت ربّ صاحب آن قبر نمودند صحابه جهت این معنی را پرسیدند
آنحضرت در جواب فرمودند که این قبر زنی است و در وقت رفتن غضب
خدا امیدوار مرا خواهش نماید که توقف نمایم چرا که رحمة للعالمین هستم
و در وقت بازگشتن از غضب خدا بر قبر او ایمن بود لهذا من توقف نمودم
تا باعث زیادتی رحمت او گردد اصحاب عرض کردند که چگونه است این
و حال آنکه او در دنیا نبود تا عمل خیری از او صادر شود و سبب رحمت او
گردد آنحضرت فرمودند که این زن را طفلی بود و این ساعت که ما رفتیم
از کورستان او را به تعلیم خانه برد معلم بسم الله الرحمن الرحیم را
تعلیم آن طفل نمود و چون او گویا بآن شد خدا در او را ببرکت این نام
رحمت فرمود و از عذاب نجات داد و از بعضی مقدسین حکایت
شده است که شب جمعه بود که از مناجات با حضرت قاضی الحاجات
خواهش نمود که بعضی از مردگان قدیم را با او بنمایان که الهامی از بی
منتبه گشت الهام با او شد که فلان صحرا رو تا را او ظاهر شود چون در

مکان

مکان رفت شخصی را بو ظاهر شد که میّت سالها بوده باشد در حین شب جمعه
دیگر شد خواهش کرد که بعضی از جوانان مرده را بنماید الهام با او شد باز
که در صحرای دیگر از همان صحرا رو تا را او ظاهر شود چون رفت شخصی را
که در کمال غرش و جلال میبود از زبانش ظاهر شد و با او گفت هرچند
هالم که آن شب جمعه را دیدی آن مقدس تعجب نمود از او پرسید که چگونه
است اینچنین شد از زیب و حال آنکه این عالم دار عمل است نبوده دید
جواب داد که مرا فرزندی بود که عالم شد و در حین آن دفعه
مسئله دینی بعضی از جهال آموخت خدا بوسیله آن مرا از
عذاب خلاصی داد و باین نعمت رسیدم و معلوم شد که بسیار
است از حکایات و امثال آیات و روایات که ذکرش در اینجا باعث تطویل
میگردد واجعل لی غیر شک قبرا یستغفر و قرآنا یعنی و خواهش دیگر
من از تو خدا و ندا آنست که تا وقت معین قیامت از برای قبر من
قبر حضرت پیغمبر که از جانب تو بما مبعوث شده است و منزل

و دوام و تمکن قرار و آرامستی باینمعنی که نصیب من بکنی بانهایت
خود در مدینه طیبه بوم و در آنجا بمیرم و اگر در جای دیگر دفن شوم
ملک تعالی را امر فرما تا مرا نزدیک قبر آنحضرت برسانند تا بواسطه حرمت
ایشان از عذاب تو خداوندا ایمن باشم چراکه آنجا در حکم حرم است
هر کسکه خود را در آنجا رسانید ایمن از عذاب خداوند خود میشود و این کلام
منافات ندارد با آنکه هرگاه آدمی خود را بیکی از مشاهد مشرفه دیگر
رساند مانند نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس از عذاب خداوند
نیز ایمن میشود چنانکه متعارف است که همگی میتوانند خود را بآنجا برسانند
خداوند روزی همه شیعیان فرماید زیرا که بزرگان این بزرگواران و بناء
آنحضرت اند و ایشان نیز بواسطه انتساب بجناب ختمی مآب میباشند پس
چون آدمی خود را در بیت یکی از آنها برساند فی الحقیقه در بیت آنحضرت داخل
شده است پس این فقره کلام در حقیقت خواهش اینمعنی میباشد که چون
آدمی در نزد قبر یکی از این بزرگواران برود چراکه چون در خدمت هر یک
بلکه

از خدمت دیگری خواهیم بود چنانکه در حدیث وارد شده است اولهم
آخرهم و آخرهم اولهم یعنی همه یکی اند و در میان ایشان فرقی نیست از اول تا
تا آخر ایشان بلکه اگر در نزد یکی از علمای دین باشد خدمت آنحضرت فی الواقع
میباشد چرا که تعظیم اینجماعت در نزد جناب احدیت بواسطه تعظیم آنحضرت
میشود پس هرگاه که آدمی در نزد یکی از آنها باشد بواسطه خدمت آنحضرت خواهد بود
برحمتک یا ارحم الراحمین یعنی که این خواهشها را از تو میکنم از
سبب رحمت و مهربانی تو خداوندا نه بسبب شایستگی خودم چراکه میدانم که
رحمت تو بر غضب پیشی دارد لهذا جرأت میکنم که با روی سیاه از
معصیت چنین خواهشها را از تو میکنم و الا میدانم که خود مستحق هیچ مرحمت
و نعمت نیستم چنانکه وارد شده است ان العبد لیرفع یده الی الله
و مأکله حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و مسکنه حرام فکیف یستجاب له
و هذا حاله یعنی که بنده دست خود را بلند میکند بسوی خداوند خود از برای
خواهش کردن در حالتیکه هیچیک از خوردن و آشامیدن و پوشیدن

ومنزل دانستن او و روفی فرمایش خدا است چگونه توقع دارند با این حال
که خداوند اجابت او فرماید که معنی چنانکه تو را قسم میدهم بحق
رحمت و مهربانی خودت که رحمت بندگان داری که این حاجت مرا روا کن
ای خداوندی که مهربان تر از همه مهربانان کننده ای هست و هیچ کس را از در
خود محروم و مأیوس نمیکنی چنانکه در حدیث آمده است که خداوند به بندگان
خود مهربان تر از مادر و پدر بر جوانش میباشد و شواهد این معنی
از حد و حصر متجاوز است و ذکرش در این مقام بطول می‌انجامد خداوند
جملگی را از خواب غفلت بیدار فرماید باب دوم در مقدمات نماز و آن
هشت است قیام و نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد
و تسلیم و معلوم است که اول از این هشت که قیام است یعنی ایستادن
ذکر نماز دیگر پس شمردنش در اینجا از برای مجرد بیان اجزاء است
و سه از این هشت حرف نیست در آنکه واجب غیر رکن است یا معنی آنکه اگر
عمداً و دانسته ترک شود نماز باطل میشود و بر هم میخورد و اگر سهواً و ندانسته

اخلالا

اخلالا بآن رسد نماز صحیح و درست است و آن قرائت و تشهد و تسلیم است
چنانکه در چهار دیگر از آن کلامی نیست که واجب و رکن است و آن تکبیرة
الاحرام و رکوع و سجود و قیام است لاکن نه هر قیامی بلکه آن قیامی
که متصل برکوع باشد یعنی از آن ایستادن خم شود بجهت رکوع
کفن و لاکن در قیامهای دیگر وجوب فی الجمله یا وجوب دلیل و رکنیت
یا در خصوص نیت کلام است که آیا همچون که واجب است رکن هم
نیز هست یا نه یعنی اگر سهواً با او اخلال رسد نماز باطل میگردد
یا آنکه بطلان نماز مخصوص بصورت عمد است و آنچه بنظر فقیر میآید
آن است که اگر مقصود آن است که قاصد رکنیت نیت شمرد آن است که او هم مانند سایر
ارکان نماز از اجزاء نماز است این حرف معنی ندارد چرا که نیت
از اجزاء نخواهد شد بلکه سابق بر آنها است مانند سایر مواضع زیرا
که نیت اختصاص بعبادات ندارد بلکه در همه اعمال جاری است
چنانکه در حدیث وارد شده که لا عمل الا بنیة و انما الاعمال

بالنیات اینست که هیچ کاری بی نیت نبود چرا که او عبارت از قصد است
و هیچ کاری بی قصد صورت نمی بندد خداوند در قرآن میفرماید قل کل
یعمل علی شاکلته یعنی که بگو ای بنده الله هر کسی کاری را میکند از طرز
آن خیال که در دل که است یعنی که تا خیالش را نکند کار ازو
صادر نمیگردد و نیت همین خیال بود و از این سبب بود که بعضی از علما
رضوان الله علیهم اجمعین میفرمودند که خداوند عالمیان
ما بندگان را بکار بی نیت امر فرموده بود فعل لغو بلکه تکلیف محال میکرد
و اگر مقصود این است که همچون نماز بسبب اخلال بنا ارکان اینش
باطل میشود همچنین بسبب اخلال با نیت نیز باطل میگردد حرف صحیح است
چرا که در این هنگام فی الحقیقه عمل مطلوب شارع احد نیست بلکه صادر
از شارع عبث است لاکن تعبیر از این معنی رکنیت خلاف اصطلاح است چنانچه
چنان نشد که نیت واجب است در نماز بلکه در باقی عبادات نیز و
اخلال بآن نماز صورت نمی پذیرد و باطل میشود الا از ارکان او نیست
زیرا که رکن

زیرا که رکن ها جزو شی و نیت جزو نیست چنانکه ما میدانیم که تکبیرة الاحرام را
تکبیر افتتاح همچون نماز بیانش خواهد آمد دلالت بر این معنی دارد چرا
که افتتاح بمعنی گشایش است پس از این اسم مشخص میشود که تکبیر
چیزی از نماز گشاینده است و اگر نیت جزو میبود با این نسبت و او
نمی بود چنانکه واضح است و بالجمله آنچه از اذکار نماز نیت است بنا بر
امر قلبی است یعنی که تصور کن نماز را که میخواهم بکا آنچه در دل جا گرفت
و اصلا احتیاج زبان نیست بلکه اگر بزبان آنچه خواند لغو
که باعث بطلان نمازش نیز شود چنانکه تفصیلش در محل خود مذکور است
و اصل کلام هم همان است چنانکه شاعر گفته است ان الکلام
لفی الفؤاد و انما جعل اللسان علیه دلیلا یعنی که سخن همان است که در دل است
و زبان رهنمای او میشود چرا که آنچه در دل است این زبان میرساند چنانکه
جناب امیر مومنان در مدح آدمی گفته اند و انت الکتاب المبین الذی
باحرفه یظهر المضمر یعنی که تو آدمی هستی قسم خداوندی کتاب

در صفت حم والکتاب المبین باین معنی که تو همان کتاب مبینی
که لشکرها و حرفهای خود را ظاهر میگردانی آنچه را که در تن پنهان داری
همچونکه مشهور است از کوزه برون طراود هر آنچه در اوست و این
خیث بجز قصد کار یعنی خیال و تصور آنچه میخواهد بکند نیست اگر از او
پرسند چه میکنی بگوید نماز ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا یا صبح ادا
یا ادا یا قضا میکنم پس دیگر احتیاج بچیزی و معطل شدن هیچ ندارد بلکه
همه کار را نیت دارد و با نیت حاصل نمیشود چنانکه مذکور شد و این
معطلیها که غالب مردم از برای نیت نماز یا وضو یا غسل میکنند
و دیگران را حیران و سرگردان میدارند از وسوسه شیطان است
که ایشان را باین قسم فریب داده و بدام خود کشیده خداوند نجات دهد
ما را از آن و حفظ فرماید و در نیت در خصوص همین معنی میان
بنظر آمده که این نماز را میکنم یا میگزارم چرا که هر دو راجع بیک چیز
میشود پس هر دو صحیح است چنانکه گفته است در دفتر والله روزی

دوم آن

بفارسی است که من در نیت نماز خود چنین میگویم که دو رکعت نماز صبح مثلا
میگزارم آیا صحیح است یا خیر فاضل در جواب نوشته است اگر نماز میگزارید
یا میکنید هر دو صحیح است از اذکار نماز که واجب است تکبیرة الاحرام است
یعنی الله اکبر گفتن که باعث آن میشود حرام که چیزهای چند بکه
پیش از آن بر آدمی حلال است میگرداند مثل خوردن و آشامیدن و حرف
زدن و خواب رفتن و رو از قبله گردانیدن و غیر آن و تکبیرة الا
فتتاح خوانده میشود چرا که گشایش نماز از آن جاست چنانکه
در حدیث وارد شده که تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم یعنی تحریم
چیزها که در نماز حرام است الله اکبر گفتن میشود و سبب حلیت آنها هم
سلام دادن میگردد و صورت آنها همانست که ذکر شد یعنی الله اکبر و
معنیش بفارسی چنانست خدا بزرگتر است از همه چیز یعنی باینکه خدا
بزرگ است و دیگر هیچ موجود بزرگ نیست پس او را الله اکبر گفتن
نیست و از این سبب است در حدیث وارد شده چون بنده مشغول نماز

شود اگر دل خود را از جانب خداوند بپرهیزد و متوجه غیر او کند خداوند

باز و میفرماید اگر متوجه کعبه شد و خود را با خداوند کرد آمده فیها و الا که کجا میروی

دفعه دیگر باز و چنین گوید که کجا میروی بهتر از من برای بنده ها نیست چون

اگر متوجه کعبه نیز فیها و الا او را از نظر رحمت خود میندازد در ایام ؛

آدمی نفهمد غیر خدا را قدرت و توانائی هیچکار نیست و او از همه جهت

بزرگتر است چگونه رو بدیگری میآورد و این معنی فهمیدن به الله اکبر گفتن

باز اعتقاد حاصل میشود و از این جاست که هر یک از ما چون امر مشکلی

پیش آید الله اکبر گوییم تا اقرار به بزرگواری خدا باشد چرا که میدانیم چه

بجز خدا قدرت بر آن امر کسی ندارد و الا مقام تعجب نباشد چنانکه

منقول است شخصی بمعصوم عرض نمود خدا را چگونه بشناسم جواب

فرمودند که آیا سوار کشتی شدی که طوفان شده باشد و دست از همه جا

بریده شود عرض کرد بلی گاه گاهی که آن وقت حب با و میدانستی و امید وار

باو بوده دری خدا بود و پوشیده نماند که این فقیر در معنی الله اکبر

بهمین

بهمین نحو وضع نمود چرا که در همه جا معنیش یکی باشد پس اعاده ذکر

حسنی ندارد و همچنین در باب اذکار هر یک از آنها که مکرر میشود باید که

بر یکدیگر نمود چنانکه در ما سبق نیز قرارش را این نحو بود و الا معلوم است

که در نماز هر رکعتی پنج نوبت دیگر تکبیر مکرر میشود پس نوبت بجهه افتتاح

نماز و دو نوبت بجهه رکوع و هشت نوبت بجهه سجود و یکنوبت بجهه قنوت

و سه نوبت بجهه سلام هر چند که این سه چیز و معقبات میشود و داخل

بمقارنات ندارد چنانکه اشارت بآن میآید و در نماز سه رکعتی

پنج دیگر بر آن میافزاید و در چهار رکعتی ده علاوه میگردد چرا که هر

رکعتی که بالا میرود یک تکبیر بجهه رکوعش و چهار بجهه سجودش زیاده

بر ماسبق میشود و در حدیث وارد است که هر که تو تکبیر گوید در اول

نماز خود بعد از افتتاح سه بیت و یک تکبیر پس از آن فراموش نماید

تکبیرات نماز را یا عمدا هیچ تکبیر نگوید همان تکبیرات اول مجزی میباشد

تو را از تکبیرات نماز کفایت است و آنچه بنظر فقیر میآید اشکال انجب نیست

محمول بر نماز دو رکعتی است چنانچه معلوم شد چرا که او اصل نماز است
چنانکه معلوم خواهد شد و مراد از افتتاح بنا بر این نیت خواهد بود
چرا که اگر تکبیر مراد باشد لازم می‌آید که تکبیرات نماز دو رکعتی بیست و دو
که و چنانکه ظاهر است مگر آنکه مقصود تکبیر غیر رکن باشد تا ترک او ضرر رساند
و مؤید این کلام می‌گردد آنچه از حضرت امام رضا علیه الاف التحیة
و الثنا منقول است در علت آنکه چرا اول هر نمازی هفت تکبیر سنت شده
است از آنکه چون اصل نماز دو رکعت است پس هر نمازی هفت تکبیر دارد که یکی
از برای افتتاح و دو از برای دو رکوع و چهار از برای چهار سجده پس اگر
آدمی در اول نمازش این هفت تکبیر را بگوید بعد از آن فراموش کند چیزی
از تکبیرات باقی را یا هیچ نگوید نقصی در نماز او حاصل نمی‌شود چرا که هفت
تکبیر خود را در اول نمازش بجا آورده است و صحت این تعلیل بیان می‌کرد
و تکبیر از سجده سر برداشتن در جزو حساب نباید چرا که او در اصل
نماز نبوده و حضرت ختم الانبیا او را اضافه نموده باشند رکعات را که

چنانکه

چنانکه خواهد آمد و الا تکبیرات با نود می‌گردد و چنانکه واضح است و بعضی از
در صورت اول را حمل بر چهار رکعتی نموده‌اند و از برای هر رکعتی پنج
تکبیر ثابت داشته‌اند چنانکه مشخص شد و یک تکبیر علاوه را از برای
قنوت شمرده‌اند پس بنا بر این باید مراد از افتتاح در آن تکبیرة الا
حرام باشد و اگر نیت باشد باید تکبیرات مذکوره در صورت بیست و دو بوده
چنانکه ظاهر است و ممکن است که مراد همان نیت باشد و تکبیر قنوت در حساب
نیاید چنانکه شش تکبیر بعد از افتتاح در حساب نیاید و شاید از ذکر آنها
که سنت است ذکر این التکبیرات است با این معنی که چنین خواهد آمد که هفت
تکبیر افتتاحیه را جمیعاً بجا آورده چونکه سنت مؤکده است یا بجهة کم شدن
یا بجهة دیگر از آنها که در احادیث وارد شده است و بیشتر بدانکه حساب
پیغمبر صلعم او را اکثر فرموده در نمازی بجهة آنکه حضرت سید الشهدا
زبان آمده و همراهی آن حضرت نموده تا آنکه در مرتبه هفتم همراهی کرده و آنکه
چنین عدد موجب خداوند که در بالاهای آسمانها هفت است چنانکه

عدد خود آنها و عدد طبقات زمین نیز هفت است پس مناسب آنست که
بعد در هر یک آنها که پیشتر گفته شد اول سه مرتبه این آیه را بگوید بعد و آنچه خواهد بگوید
اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه
لا یغفر الذنوب الا انت یعنی ای خداوند من تو آنکه پادشاه هستی
و تسلط بر همه داری چرا که جمیع آفریده های تو هستند و تو را لایق است که کار
بار ایشان خود بسازی و از این سبب است که مشهور شده در مقام
خطاب با خدا میگویند پادشاهی تو را میرسد و بس و تو خداوند بر حق
هستی که هیچ آفریده را باعث سیاست و عقوبت میکنی هر چه منظور باشد
عین مصلحت خواهد بود هر چند که ما نفهمیم چنانکه نقلست که در زمان
فرزندی کور از برای شخصی متولد شد حیران بود که چه مصلحت در خلق این
فرزند نابینا باین قسم چون آن فرزند بزرگ شد شبی با بسیاری میامد
آن فرزند آه از دل کشید و گفت کاش مرا چشمی میبود از او پرسیدند
که چون است امشب تو که چنان چشم افتاده و از زر و زر را غیبی که در جواب

گفت که اگر مرا چشمی میبود امشب دزدی میکردم چرا که از برای دزدی پر بساط است
آنچه که کام از برای پدر و مادر او ظاهر شد که مصلحت در کوری او بود
والا در این شب یا وقت دیگر باین معصیت یا غیر آن مبتلا میشد و نظایر این
حکایت بسیار است پس بنده انها توفیق چیزی از جانب خداوند
نجسته بنده خواهد بود و بنده خدا در هیچ نجز تو خداوندی چرا که
که ما همه آفریده تو هستند و مخلوق قابل خالقیت که معنی خدا است
نیست منزه میدانم و پاک دامن میدارم من تو را از جمیع بدیها را
که هر موجودی که بدی داشته باشد لایق خدائی نباشد بدرستیکه من
ستمکار نفس خود میباشم چنانکه خداوند در چند موضع از قرآن خبر
داده است که آدمی ستمکار نفس خود است و جهت آنست که آدمی احاطت
هوا و هوس خود مینماید و نفس را بکار برد که صلاح او در آن نیست
میداند چنانکه در قرآن نیز خداوند فرموده است پس آنچه ما میکنیم
موافق هوس است مصلحت در آن نیست و آنچه مخالف است صلاح

در آتش چنانکه در حدیث وارد شده حفت الجنة بالمکاره و حفت النار با
لشهوات یعنی که بهشت رفتن حاصل میگردد از دنیا بد گذرانیدن
و متابعت هوا و هوس نکردن و جهنم رفتن حاصل میشود از خوش
گذرانیدن دنیا و تابع هوا و هوس شدن بلکه خوبی و بدی از امور
دنیویه نیز چنین است چه آدمی از زحمت حاصل میکند و دوام از راحت
و از این سبب است که در مقام تمثیل عقل و عشق بمعنی خیر و شر مشهور
شده میگویند دوست آنستکه آدمی را گریانید و دشمن آنستکه بخنداند و نقل است
که در زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام شخصی بهم رسیده بود که از
مغیبات اخبار مینمود روزی آنحضرت در حضور او دست مبارک خود را
دراز کرده در صفحات هندوستان بر روی درختی زیر پای مرغی تخمی از آن
در دست خود گرفته و باو فرمودند که من چه در دست دارم آن شخص
بعینه گفت چیست و در کجاست و از کجا است و آنحضرت باو گفتند
بچه واسطه تو باین مرتبه رسیدی عرض نمود بواسطه مخالفت نفس و هوس
کردنم

پس از آن چون کار مینمود آنجناب عرضه اسلام را باو فرمودند و آن شخص قبول او را
نمود در مقام عتاب باو فرمودند چرا مخالفت هوای خود نمودی
آمد انصاف ما و اسلام را قبول نموده آنگاه دست مبارک را در جیب
داخل فرمودند و چیزی در دست گرفته باآن شخص گفت چه در دست دارم او
ندانست از برای آنکه قلب او [illegible] فرمودند این خبر دنیوی را ضد او ندارد او
کرده و در آخرت برای قرار داده چرا که دوستان خود را از دنیا بهره
زیاده نمیدهد و بهره دشمنان خود را از دنیا زیاده میفرمود و امثال
این حکایات بسیار است و ذکرش باعث طول میگردد پس بیامرز تو خداوند
مرا بدر سیکه [illegible] بیامرزند کنا ان را جز تو خداوند نیز کسی یعنی که هر چه
کردهام و با نجیب خود ز دائم مرا بجز از خیر ان رسان و لیکن سبب است
از جمله دعاهایی که در قنوت خوانده میشود یکی اینکه الهی عاملنا بفضلک
ولا تعاملنا بعدلک یا کریم زیرا که حاصل معنی او چنین است خداوندا
ما را بفضل و احسان خود معامله فرما و بعدالت و حق ما نا ما را رفتار منما

[illegible]

زیرا که اگر بعدل با ما رفتار نمائی بجز جهنم جای دیگر را نداریم زیرا که کار
ما بدی و نقصان است و اگر با ما بفضل معامله فرمائی امید بهشت داریم
چرا که صفت او خوبی و احسان است و لهذا در حدیث وارد است که
پیغمبر صلعم فرموده که هیچ یک از شما داخل بهشت نخواهد شد بسبب عمل خود
یعنی که هر که داخل شود بفضل خدا خواهد بود و خیر اندیشی نخواهد
چیز دیگر از آن بهشت کسی را که بد و اندیشه نخواهد لبیک لبیک و سعدیک
والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت یعنی که در عوض
یکنوبت چه نوبت جواب میدهم ترا ای خداوند چرا که چنین بنده هم
اطاعت آقا را خوب نکه نشده باشد در عوض یکنوبت جواب او را دو نوبت
میدهند و ترا دو نوبت نیز سعدیک میدهم یکنوبت از برای کفتن امور آن
نیک چه هر نیک است تو او را بجا میاوری و نوبت دیگر از برای
ناکفتن بدیها که هر کار بد را تو هیچ پرامون آن نمی‌باشی با آنکه ترا اطاعت
و یاری میکنیم در باب فرمایشات که غیر منحصر از اوامر و نواهی زیرا که
او را

او را بجا میاوریم و دوم بدرا وامیکذاریم چرا که چنین خداوند را که تو هستی
نه بنکاهش باید البته یعنی بسبب یاری او بشوی زیرا که احتیاج بهر یک
هم میرسد و اطاعت باعث رفع آن میکردد و بهمین معنی اعانت
و یاری میباشد و میتواند مراد از تثنیه در این مقام تکثیر باشد یعنی که من
جواب تو خداوند را بسیار میکویم و ترا بسیار سعدیک میکذارم یا
یاری میدهم و هر خوبیها در دست تو هستند یعنی که جمله خیرات که به
بندکان میرسد باراده و مشیت و تسلط و قدرت تو خداوند
زیرا که ما را توانائی بهیچکاری نمیباشد و هیچ بدی نیست بسوی تو خداوند
یعنی که هیچ بدی را نمیکنی راضی با آن نمیباشی پس آنچه از بندکان
بدی صادر میشود بمشیت تو نیست بلکه از جانب نفس اماره که ... شد
که شیطان داخل است یا از جانب همان شیطان ظاهری میباشد
و آنکه هدایت کرده شده یعنی راه خیر نموده همان کسیست که تو او را راه
نموده باشی چرا که دیگران را هیچ قدرت بر این نیست چنانکه در قران

خداوند ذکر آنرا فرموده است لا ملجأ و لا منجی منک یعنی که نیست پناه
و گریزی و نه مکان نجات و خلاصی از عذاب تو خداوندا مگر آنکه
بسوی تو خداوندا باشد یعنی که ما در امورات خود نمیتوانیم توسل جوئیم
و چنگ زنیم بکسی جز آنکه تو باشی یا شفیع از نزد تو مقرب درگاه تو باشد
مانند حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین سبحانک و حنانیک
تبارکت و تعالیت یعنی که پاک دانم و منزه میدانم من تو خداوندرا
از هر بدی و نسبت آنرا بتو نمیدهم و طلب رحمت و مهربانی میکنم من تو را
بسیار با همه خوبیها نسبت بتو میدهم با اینکه این چه نوع محبت را که بکار
که اون خیر و دیگری نکردن شرارت هرچه را از تو میخواهیم التماس را بتو
میدهم بزرگوار دانیم تو خداوند را دیگر تو جمیع خیرات و مبرات در نزد تو
و در خزانه تو مهیا است و بلندی از همه آنها نیز داری چرا که آنها را هیچ
تو لازم کاری نیست و تو را قدرت بر هر چه خواهی هست سبحانک
البیت پاک دانم و منزه میدانم من تو خداوند را که پروردگار و

اختیار هستی

اختیار هستی یعنی که اختیار اولش همه روی زمین با تو میباشد و آنکه کعبه
نام کعبه بر او شده به جهت آنست که اول همه زمین در زیر کعبه جمیع میبود و خداوند آنرا
در روز بیست و پنجم ماه ذی قعده آنها را از آن پهن فرمود و لهذا این روز را
روز دحو الارض مینامند یعنی روزیکه زمین از زیر کعبه پهن و بلند
شد پس بکه پروردگار کعبه پروردگار همه جای دیگر زمین نیز میباشد
بجهت آنکه اصل آنها میباشد و میتوان معنی چنان باشد که هر که خواهد
زیارت و دیدن تو نماید باید بدین خانه تو آید چنانکه بزرگان دنیا را
هر که خواهد ایشان را ببیند باید بخانه آنها رود و از این جهت حاجیان را
زوار بیت الله میخوانند و معلوم است که این معنی از سبیل تشبیه و مثال
است که اگر خداوند را مکان میبود در آنجا که بهترین جاهای دیگر
منزل میبود و لهذا او را خداوند بیت العتیق در قرآن نامیده چرا
که از طوفان بر حضرت نوح آزاد میبود و آبها و نیز نرسیده بلکه
بلند شده او بلند تر میگردید و الا خداوند را در حقیقت در آن مکان نیست

چنانکه نقل است که شخصی از شیراز بمکه رفته بود چون معاودت نمود

از او پرسیدند که کجا بودی گفت رفتم خدا را زیارت کنم و دیدم نام منزل

خانه نبود و رفتم پیغمبر صلعم را زیارت کنم وفات فرموده بود و در حقیقه

خداوند همه جا هست پیدا و او در همه جا هست نه بمکه از رگ گردن حیات

باو بسته است پیدا نیست بلکه چون شکسته میشود بجز آنکه بکه میکردد و مناسب اخلاص

بجا نمی‌آید چنانکه نقل است که از ائمه و بزرگی گفت که شکسته مرا ازان

میپرسم و جواب آن را هم میخواهم گفت الحمد لله که خدا را صاحب چه کار بلکه کار خدا

چیست گفتم الحمد لله منزل خدا کجاست گفت و زیر در جواب آنها حیران گشته بنهفته

مهلت طلبید و هر چه در این مدت فکر نمود عقلش بجائی نرسید غم

بر غم او بیفزود چون آخر هفته که بسیار حیران و سرگردان

بود که فردا چه کند و جواب پادشاه را چه گوید غلامی گشتی میدانست

معروف در کار خویش چون او را با این همه غم و هم دید از او پرسید چون او را

چه میشود که این مدت باین حالت هستی چگونه کار را از راه پرسش حکایت نمود

آن شخص

آن شخص گفت که باعث هم و غم تو این بود جواب هر سه مطلب را من

میدهم تو این قدر غم مخور و زیر هر چه اصرار که جواب را باو

گوید گفت بلی خود پادشاه خواهم گفت چون فردا شد او را بالاتفاق در حضور

برد جواب را که پادشاه منتظر که میداند غرض من که خود چیزی ندارم لاکن

این غلام شکسته میگوید که میدانم پادشاه که از او جواب اول را

خواست گفت غم بندگان چرا که آنها شر خود را طلب نمود و چند

از برای آنها خیر میخواهی و جواب آخر را که خواست گفت دلهای

شکسته چرا که هر چه میشکنند و از دیگران واهر میکرد و بخدا نزدیک

میشود و چون جواب وسط را خواست گفت آن چنین نمیشود تو بر بالای

تخت نشسته و من در پایین ایستاده بگویم تو پایین آ و من بالا روم

بادشاه پایین آمد چنانچه که گفت حال بگو گفت همین است که من بنشینی و شسته

بالا میبرد و دو شسته را پایین میآورد چنانکه در فقره دو عالم همین

مضمون ولد شده است که ترفع قوما و یضع آخرین یعنی بلند کند عزیزان را

خداوند بلند مرتبه میگرداند و چه بلا غنی را است میابد و چنین امّا و این

قطاعت و کمال را از آن شخص در منصب وزارت را با وکلا و وزرا

عاشیه کش آن کس که اهند و چنین شخص نماز گذار بعد از تکبیر تحریم باید

بخواند دو کلمه دیگر بگوید و این است آیه قرآن از افراد است کند وَجَّهْتُ وَجْهِيَ

لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی برگردانیده

خود را که آفریده ام و قلب خود را متوجه ساخته ام از برای خداوندیکه

آفریده است آسمانها را بلکه نه فلکها را و بعلاوه عرش و کرسی

و آفریده است آنخداوند زمین را که هم که او هفت اقسام است یعنی هفت اقلیم بلکه

بهفت طبقه نیز قسمت شده و سرّ آنکه چرا آسمان بصیغه جمع آمده و زمین بصیغه مفرد

در ذکر قنوت خواهد آمد در حالتیکه من میل کننده ام و رغبت دارنده میباشم

از باطل بسوی حق و اسلام آورنده ام از برای خداوند خود و اطاعت

کننده ام از برای او و اسلام نیستم من از جمله کسانیکه شرک آورند بخداوند

خود و او را الهه بیگانه دانند چرا که من خدا را یگانه میدانم و دیگرانرا

قادر بر هیچ نمیدانم إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستیکه

این نماز من و عبادات من و زندگی و مردن من از برای خداوندیست که

پروردگار عالمیان است و پرورش دهنده و تربیت نماینده همه

چیزهای خود میباشد چرا که عالمین جمع عالم است و معنی او نماینده و والا و

کننده بر چیز دیگر است و چون جمیع غیر خداوند ممکن میباشد و محتاج

که و اجابت میکرد و پس ولا اینها بخداوند هم میرسد و حاصل آنکه

کفار چنان شد که هر چه غیر از او از موجودات همه آفریده او میباشد

و تربیت و حفظ او نموده باشد پس من زنده نخواهم که کار او را که او هم وقت

مشیت او تعلق گرفته زنده خواهم بود چه خود یا دیگری نخواهد او را و چه

نخواهد و نخواهم مرد که مگر نخواهد و چه خود یا دیگران نخواهیم او را نخواهیم

و همچنین نماز من که سر عبادات است با سایر آنها مگر بجهت آنخداوند چرا

که اگر بجهت دیگران باشد قربت ندارد و هیچ عبادات بی قربت صحت ندارد

بلکه هیچ عبادات از من صادر نمیشود مگر با عنایت و قدرت دادن او

چنانکه در حدیث وارد شده است که خداوند با حضرت موسی یا داود
وحی فرمود که مرا آنچنان شکر کن که بسزا است در جواب عرض نمود که من چگونه ممکن است
چنین کنم و حال آنکه بهر عضوی از اعضایم که شکر نمایم مخلوق تو میباشد
و بجهة آن شکری دیگر باید بجا آورم پس هیچ کاری از خودم ساخته نمیشود آنچه خداوند
که از خودم باشد لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین یعنی که
چرا من پروردگار عالمیان است و خداوندیست که شریکی از برای او
در خدائی نیست و بهمین قسم مامور شده ام من از جانب خداوند خود چرا
که او در حین یقین چون از قرآن مجید فرایش میفرماید خدا را بیگانگی پرستید
و شریکی از برای او قرار ندهید و من از جمله مسلمانان هستم چرا که اقرار بخدا
او با پیغمبری پیغمبرش و خلافت خلفای بحق او دارم و اگر العیاذ بالله چنین
نباشم این نماز من درست نخواهد بود چرا که اسلام شرط صحت عبادات است
چنانکه در محل خود بیانش شده سیم از آداب نماز که سنت است استعاذه است
که گفتن اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم گفتن یا غیر آن از عبارات بجهات
کلمه

کانه که دیگر که در محل خود ذکرش شده میشد و این عبارت بهترین
آنها میباشد ولهذا فقیر ذکر او را نمود و معنیش آنست که پناه میبرم میآورم
من بنده ضعیف بخداوند خود که شنونده گفتار بندگان و بیننده
رفتارها و دانا بوضع بکردارها میباشد از پنهان و آشکار چنانکه
نقل است که مردی خیال عمل باطل با زنی نمود آن زن گفت که
قبول میکنیم بشرطیکه در مکانی شود که بجز من و تو کسی نباشد چون آن مرد چنان
جائی را پیدا نمود با آن زن گفت که دیگر چه داری عذری داری گفت بلی در خود
وی نگرد چرا که در اینجا خداوند حاضر است و او میبیند من و ترا است
و با تو شرط کردم که کسی نباشد آن مرد گفت که این همچه خدا در جا نیست نباشد
یا چیز را نمیبیند باشد آن زن جواب داد که اینچنین نیست با علم که خدا
راضی نمیشود که کنم بلکه او بیننده آنست الغرض پناه من بخدا از شر شیطان او
رجیم است یعنی رانده شده از درگاه خداوندی چرا که هیچکاری که
پسند خدا نیست چنانکه در جاهای بسیار از قرآن خود خداوند گراه آنچه

فرصت که او را از رحمت خود منع و آنچه حق است در باب شیطان
آنست که نفس اماره آدمیست یعنی آن خیالات باطله که میکند و او را انکار
بد وا میدارد پس آنچه از کارهای بد طلب کند آدمی که صلاح او در آن
نیست چه خود بفهمد و چه نفهمد و خداوند خبر داده باشد بدان از شیطان
خواهد بود چنانکه مشهور است که هر که بد عمل میکند گویند او را شیطان
یا شیطان [illegible] و آنچه که صلاح آدمی در آنست و خدا خبر داده که خوب است
از نفس مطمئنه است عبارتست از خیالات خیر صادر میشود چنانکه خداوند
در جای از قرآن میفرماید که نفس آدمی امر میکند او را به بدی مگر آنکه خدا
نگه دارد و در جای دیگر میفرماید که ما در روز قیامت نفس مطمئنه را
گوئیم که برو بهشت با اندوه کار که پسندیده تو باشد پس در حقیقت باید
پناه بخداوند داشت از خطاهای میبریم چنانکه همین مضمون در حدیث و کتب
شده است ختم از اذکار نماز که واجب است قرائت قرآن است
یعنی که خواندن سوره فاتحه با یک سوره از صد و سیزده سوره دیگر

قرآن مجید هرچه باشد سبب وجوب قرائت کدام در نماز آیه شریفه فاقرؤا
ما تیسر من القرآن میشد است یعنی که بخوانید آنچه آسان باشد
از آیات قرآن بنابر آنکه امر او از برای وجوب باشد زیرا که وجوب آن
بنا بر مشهور در غیر نماز نمیباشد هم وجوب دارد و قدر رسمی کفایت میکند
و بنا بر خبر مشهور در غیر نماز
پس همه روزها بر آدمی قدری از آنچه مدام بخوانند و الا که امر را
بر استحباب کرده اند پس مبنی قناعت نکرده اند بلکه نقل از بعضی پنجاه آیه
داشته اند و بعضی صد آیه و بعضی دویست آیه و بعضی ثلث قرآن و بعضی
تمام قرآن که عبارت از شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه است داشته اند
و بالجمله مراد از سوره فاتحه سوره حمد است که او را سبع المثانی گویند
لاکن نامیدن او را بفاتحه پس ظاهر است چرا که فاتحه بمعنی گشاینده
میباشد و این سوره همچون در اول قرآن است گشاینده او میباشد
و لاکن نامیدنش را سبع المثانی چنانکه خداوند یاد او را در آیه و لقد آتیناک
سبعا من المثانی کرده پس چند جهت دارد و هر جهت از آنها در این مقام

ذکر میشود چرا که مناسبت با او زیاده از همه دارد یا آنکه این سوره بر حضرت
ختم الانبیا دو مرتبه نازل شده یکی در مکه معظمه و دیگری در مدینه طیبه
و همچنین خود هفت آیه است و مثانی بمعنی دو مرتبه است پس معنی سبع المثانی
هفت آیه دو دفعه نازل شده میگردد دویم آنکه او را در هر نماز دو دفعه
لااقل خوانده میشود و او هفت آیه میشد چنانکه پیش از این خواهد گذشت سیم
آنکه او که هفت آیه است دو نصف او ذکر و ثنا است و نصف دیگر دعا لا
کردنیکه دو وجه اول را گفته اند پس بسم الله را جزو سوره داشته اند چه
در اینجا وجه در جای دیگر قرار نیست یک آیه او خواهد بود و آیه دویم تا العالمین
و سیم تا رحیم و چهارم تا الدین و پنجم تا نستعین و ششم تا المستقیم و هفتم
تا الضالین و لا آنکه نیکه وجه سیم را گفته اند پس باید که از صراط تا انعمت علیهم
و لا الضالین را دو آیه بدانند باین نهج غیر علیهم تا وقف شود تا باقی
آیه دیگر شود و این هستی فهم از الحمد تا الدین سه آیه خواهد شد چنانکه پیش از این گذشت
و از ایاک تا و لا الضالین نیز سه آیه میشد و ایاک نعبد نیز آیه علیحده

دو بنیز یک

نمیشد سه آیه او را ذکر و ثنا یعنی تعریف و مدح میکردد و ایاک نستعین
نیز آیه دیگر نمیشد سه آیه اخری خواهش و دعا میشد چنانکه جمله آنها
از تفسیر آنها ظاهر خواهد شد و فی الحقیقه این سوره تعلیم بندگان
میشد که با بزرگان دینی یا دنیوی این طریقه سلوک نمایند اما اصل جمیع
فاتحه را باید که پیش از سوره خواند و غالب اوقات هم سوره اخلاص
خواندن میشود قل هو الله میشد چرا که از جمیع سوره کوتاه تر و از جمیع
آنها بهتر است و از این سبب وارد شده که او ثلث قرآن است هر که او را
یکبار بخواند بمنزله آنستکه سه یک قرآن را خوانده است چنانکه
قل یا ایها الکافرون چهار یک قرآن است و هر که او را چهار نوبت
بخواند گویا که تمام قرآن را خوانده است و در خبر وارد شده است
که حضرت پیغمبر (ص) جمعی از منافقین را با حضرت امیر المؤمنین (ع) بجنگی
از جنگها روانه فرمود بعد از آنکه از جنگ مراجعت نمود حضرت پیغمبر (ص)
از آن منافقین پرسیدند که از علی چه بدی دیده اید گفتند ما چیزی ازو ندیدیم

بجز اینکه در نمازهای خود همه رکعت سوره قل هو الله احد میخواند لهذا این
فقیر در تغییر قرائت همین دو سوره اکتفا مینماید و سوره الحمد را بر سوره
قل هو الله مقدم میدارم بسم الله الرحمن الرحیم یعنی که ابتدا میکنم
من در امورات خود و شروع مینمایم کارهای خود بیاری جستن و مدد
خواهش از ذات پاک با نام خداوند که بخشنده گناه هریک از
بندگان خود خواهد در روز قیامت میشود بلکه در دنیا نیز چه بسیار
که عاصیان را سیاست نمیرسد بر کارها که خلاف گفته او کرده اند
و مهربان بر ایشان نیز میباشد هم در دنیا و هم در آخرت زیرا که در دنیا
نعمت وجود و هستی بهمه ایشان داده و میدهد و در آخرت هریک از آنها را
که خواهد میآمرزد و داخل بهشت میفرماید روزی در دنیا بهمه ایشان
میدهد هرچه مؤمن و چه کافر چنانکه شاعر گفته است بر این خوان یغما چه دشمن
چه دوست ادیم زمین سفره عام اوست بلکه در این دنیا کافر بیش تر از
مؤمن نعمت و روزی را صرف میکند چرا که متاع دنیوی نزد خداوند

ناچیز

هیچ قابلیت ندارد پس از برای مؤمن بنابر آنکه در دنیا تنگ میگرد
تا در آخرت در عوض آن را او فراخی و وسعت دهد چنانکه در قرآن
مجید با همین معنی فرموده است و در حدیث وارد شده که اگر دنیا
نزد خداوند بال پشه قابلیت میداشت هر آینه کافران را از آن بقدر جرعه
آبی حصه نمیبود چرا که همیشه دشمن پروری نمیکنند و لا رحمت خود را
بالکلیه پس شامل کافران میگردانید و لهذا لفظ رحمن و رحیم هردو ذکر شده
هردو مشتق از رحم میباشند و ذکر یک معنی از ذکر دیگر مینماید
چراکه اول دلالت بر معنی اول دارد یعنی نعمت دنیا و رحیم دلالت
بر معنی دوم یعنی رحمت آخرت میکند و از این سبب هم نیز اول را
بر رحیم مقدم داشته چراکه همیشه مقدم بر دوم او مینماید الحمد لله رب
العالمین یعنی که سپاس میگوییم و خوبی از زبان میجوییم از برای خدا
وندیکه پروردگار عالمیان و آفریننده جن و انسان است چرا
که حمد آن خوبیها نیز گویند که در مقابل نعمت باشد یا غیر آن از خوبیها

و مراد از او در اینجا شکر است زیرا که در مقابل نعمت میباشد چنانکه بیانش نموده شد
که خداوند نعمت وجود و روزی را به بندگان داده پس حمد او بر ایشان
لازم است تا سبب زیادتی آن گردد چنانکه در قرآن مجید ارشاد فرموده در آیه
و لئن شکرتم لازیدنکم یعنی که اگر شکر مرا گذارید نعمت را بر شما زیاده میکنم
و شعر گفته است شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند
پس معنی این آیه چنین میشود که در مقابل این نعمتها که بما میرسد آنچه
شکر بما لازم میگردد همه از برای خداوند عالمیان است چرا که منعم
حقیقی او است چنانکه در قرآن آمده با آن فرموده و دیگران که نعمتی
دهند منعم ظاهری میگردند زیرا که از مال او است و به تربیت و فرمایش
او میباشد چنانکه در خبر وارد شده که یکی از پیغمبران خواهش نمود از
خداوند که خدمت یکی از پسندیدگان خدا رسد و با او قدری
رفاقت نماید وحی باو شد که خدمت پدر حضرت یونس رسد
چون خدمت او رسید او را در صحرا دید که خارکنی مینماید و چون پیشش نشسته

ازای

از برای خود بسته روبروش گذاشته و حمد و شکر مینمود در کوچه و بازار میگردانید
تا مشتری باو رسید و آن پشته خار را از او خرید و جهتش را که از او
دریافت نمود بدکان خبازی آمد نان جوی خرید و چون مشغول
بخوردن گردید مکرر بحمد خداوند ذکر همی مینمود که خار را خلقت
فرمودی و توانائی کندنش را بخود من دادی و قدرت حمل آن را نیز بمن
عطا نمودی و مشتری را بخود رسانیدی و جو را تو آفریدی و زمین او را
خدا پیدا فرمودی و این نان بخشیدی و را نصیب من نمودی پس چگونه
شکر ترا بجا آورم که همه از نعمتهای تو میباشد و چون شکر خداوند
بر بنده لازم شد بهتر آنست که او را بلفظ بجا بیاورد با این کلمه جامعه
چرا که در حدیث وارد شده که حمد سر شکر است و شکر نکرده خدا را
آن بنده که حمد او ننماید و از این سبب است سنت شده که آدمی بعد از
هر غذا خوردن و در ابتدای آن حمد خدا را گوید تا باعث زیادتی نعمت او
که د الرحمن الرحیم یعنی که خدا همان خداوند است که خوب آفریننده اشیا است

در دنیا و آخرت و آمرزنده گناهان شان است هر کرا که خواهد در قیامت
و شاید که سبب تکرار این دو کلمه بیان آنست که ذکر شد از آنکه بسم الله
جزو سوره نمی باشد پس این دو لفظ در این سوره یکبار ذکر شده و این
واو که تکرار نیست و لا بسم الله پس با هر سوره ذکر می شود و اختصاصی به هیچ یک از آنها
ندارد بلکه در شروع هر کاری ذکر آن به می شود چنانکه در حدیث وارد
شده است که هر کاری که به بسم الله نباشد ناتمام خواهد ماند و چگونه
می تواند که بسم الله جزو سوره باشد و حال آنکه در قرآن مجید یکصد و چهارده
نوبت ذکر آن شده باشد و معلوم که اکثر آن است و خوش نیست خصوصا
در قرآن مالک یوم الدین یعنی که خداوند اختیار دارنده است در آن هنگام
در روز جزا آن که قیامت باشد هر که را خواهد می بخشد و بهشت می برد
و هر که را نخواهد معذب نماید و در جهنم اندازد و هیچ کس را نمی رسد
که با او بحث نماید چنانکه در قرآن مجید خود همین معنی را بیان فرموده
و اگر گویند که چرا روز قیامت را که خداوند تخصیص نمود که مالک و حاکم
آنروز

آنکه از برای خداوند و ملک او می باشد هم آخرت و هم دنیا چنانکه
در قرآن تصریح به آن فرموده جواب گوئیم که چون عالم فنا بیان است و اولا
دنیا پس عالم فنا است و معلوم که هر که او را دولت این را نیز دوله
بر خلاف عکس ضرور نمی باشد است پس ذکر او اول از این است که آخرت نیز
از آنکه دنیا نیز از برای آخرت و مقدمه آنست چنانکه در حدیث وارد است الدنیا مزرعة
که او آخرت به مزرعه لن فرموده از اینها همه در وقتی بوده مالک را
بالف خوانیم و اگر او را بی آن دانیم یعنی که ملک خوانیم پس معنی چنان
می شود خداوند پادشاه روز قیامت است و اگر بحث کنند که چرا پادشاهی
آخرت را خداوند فرموده جوابش آنست که چون دنیا نیز او هیچ است و از این سبب
بر دوستان خود او را ترک می کرد لهذا آخرت را تخصیص به ذکر داده
معلوم شود که پادشاهی دنیا هیچ عظمی ندارد و از این جهت او را که در قرآن
زاید بر مسلمانان می دهد ایاک نعبد و ایاک نستعین لا شریک اوله پس معنی
او چنانست که با تحقیق تو خداوند که امیر هستیم و شناسایش می کنیم بر خلاف

بت پرستان که بتهارا نیز میپرستند و عبادت میکنند و بت پرستی
نه آن که از چوب یا سنگ یا غیر آن باشد و با او سجده کنند بلکه غیر
آنها نیز میباشد چرا که همه آدمی کمال اطاعت او را نماید بخدمت خود
نه بخدمت خدا یعنی که رضای او را بر رضای خدا پسندد در حقیقت پرستش
او نموده است چنانکه در حدیث وارد شده است ما شغلک عن الحق فهو صنمک
یعنی هرچه ترا باز دارد و محروم گرداند ترا از یاد خدا او بت
پس آن چیز بت تو خواهد بود و در قیامت ترا با او محشور خواهند کرد پس فی
الحقیقه این فقره شهادت است از برای ما غافلان که هرگز رضای مخلوق
بر رضای خالق نه پسندیم و از این سببست که شاعر در مقام
طعنه بر ما میگوید ایاک نعبد در زبان و در خیال این و آن بعینه
باید که زبان با دل مطابق باشد و هرچه از آن بر زبان می آید بدل آن باشد
در دل پنهانست چنانکه گذشت و خداوند در قرآن مذمت ایشان فرموده
که بزبان چیزها میگویند که آنها را در دل نیاورند بلکه فرموده است یعنی

باعث

باعث غضب خداوند میگردد پس درست نیست که بزبان ایاک نعبد را
بگوید آدمی و در پی رضای دیگران را طلبد و ایاک فقره حرام پس معنی
او چنان میشود که بجز تو خداوند کسی دیگر همچنان طلب یاری
نمیکنیم چرا که هر جلب نفعی و دفع ضرری را از تو میدانیم و دیگر را
قادر آن نمیدانیم و این فقره کلام آگاهی است از برای بندگان که تو
بجز خداوند عالم کسی دیگر نبینیم زیرا که از او هیچ کاری حسنه نمی آید
چنانکه در آیات و روایات بسیار وارد شده و مکرات و مرات
تجربه رسیده که اگر آدمی از دیگری طلب خیری یا دفع شری نماید خداوند
تا مشیت الله نباشد بانجام نمیرسد **اهدنا الصراط المستقیم** یعنی که بنما تو
با بندگان و برسان ما را براه راست خود تا ما بواسطه آن بمنزل حق
که میخواهیم او بهشت است برسیم چرا که او مقصد اصلی و کامل همه
مخلوقات است زیرا که دنبال آن هیچ است چنانکه خداوند در قرآن
اشارت بآن فرموده است و از این سبب نقلی ندارد و این بهترین

منقصتهای او است چنانکه در حدیث نیز وارد شده پس او مطهر جمیع

عاقلان خواهد بود و لهذا است که عقلا که جناب محمد مصطفی صلعم باشند و همچنین

پیشوای اولیا که حضرت امیر المؤمنین هستند او را طلاق داده اند بلکه او را

هرگز طالب نشده اند طلاق مطلقه گرفته اند تا حرمت او زایل باشد و از

بعضی علما منقول است که چون دنیا و آخرت بمنزله دو خواهر هستند و جمع

میانه دو خواهر بنکاح کردن در شرع این امت حرام میباشد پس عاقل تمام

طالب یکی از آنها باید شد و چون آخرت بهتر است پس مناسب چنان

میباشد که دست از دنیا بر داشته تا بتوانی خود را بنعیم آخرت برسانی صراط

الذین انعمت علیهم یعنی آن راه راستیکه خواهش میکنان از تو است

استیکه بار اله ما را فرا نما میدانیم بالهک آنها چه شد که توفیق را بایشان

دادی و نعمت را آنها میدهی که راه مسلمانان است چراکه بدین حضرت

پیغمبر تو جناب ختم الانبیا هستند و قرار ایشان بر تقسیط است چه

افراط و تفریط باشند که روی در امورات خود دارند و نه کوتاهی چنانکه

در فقره

در فقره ولایت ملاحظه این مرتبه را بکن که جناب علی را خدا میدانند

و کافرش هم میشمند از برای این حضرات غلاه که او را خدا میدانند

و خوارج که او را کافر میشمند از بلکه جماعت حقه او را نیز خلیفه خدا

میگویند تا معنی که همه کارهای خدا بر امر او باید الا رخصت و باذن آن

خداوند و همچنین در هر کاری طریقه و تقسیط خوب است و نعمت خدا عدل

وندی میباشد که او را عقبت معاش بر نیجه ننده و در قرآن مجید آیة

با آن شده است آنی که میفرماید و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا

و ما یذکر الا اولوا الالباب یعنی که هرکه داده شده باشد از جانب خدا

وند حق عقب معاش را پس خیر بسیاری باو داده شده است ولاکن

متفق آن نعیم و خویش مرشوند مگر دانایان از بندگان و نیز در کلام

مشهور است خیر الامور اوسطها یعنی که امر خوب آنست که در میانه

افراط و تفریط باشد و بر وفق توسط باشد غیر المغضوب علیهم

و لا الضالین یعنی که آن راه طلب مده ما بندگان از تو خداوند

عالمیان نه راه و طریقهٔ آنهائیکه ذات که غضب کرده شده بر ایشان
بسبب تفریط و کوتاهی آنها که حضرات یهود باشند و نه راه آنهائیکه گمراه
شده اند و بسبب افراط پا که رو بر از راه حق دور شده اند که حضرات
ارامنه هستند و بسبب افراط و پا که لغزیده اند چرا اولین را مغضوب علیهم
میخوانند و آخرین را ضالین بالتخصیص لکن چگونه است دین اول
تفریط دلیل و دوم افراط در محل خود مذکور است پس این دو آیه در حقیقه
نصیحت است از برای ما شیعیان که هرگز در هیچ کاری از کارها افراط و تفریط
ننمائیم بلکه همیشه با عدالت و تقسیط باشیم یعنی که میانه روی را پیشه
خود نمائیم و پا را از حد و کم تر از آن رفتار ننمائیم و راجع بهمان معنی
میشود نیز آنچه در تفسیر اهل بیت گفته اند که منعم علیهم آنانی هستند
که علم را دارند و عمل با آن نیز میکنند و مغضوب علیهم کسانی اند که اصلا
علم را دارند و عمل با آن نمیکنند و ضالین کسانی میباشند که اصلا علم
ندارند چرا که آنها در حیرت و ضلالت هستند که چه کنند چنانکه

اوسطین

اوسطین در غضب خدا میباشند که چرا علم داشته و عمل با آن ننموده اند
و از این جهت است که در حدیث وارد شده ان اهل النار لیتأذون
من ریح العالم التارک یعنی که اهل آتش و اصحاب جهنم متأذی و رنجیده
میباشند از بوی بد آن شخص دانائی که بر وفق علمش در دنیا عمل نکرده
و باین سبب واقع جهت شده است بسم الله الرحمن الرحيم جزو سوره حمد و
شد اما که ذکر بسم الله ذکر نشد و الا در مخفیه سوره همان آیه
است که در عقب میآید چنانکه در پیش همان هفت آیه میبود که ذکر شد
ثم پس این یک شرافتی دیگر است از برای سوره قل هو الله خوانده
نسبت بآن سوره که زیاده بر ده آیه میباشد چرا که عدد وی با فاتحه
میرسد و عدد ده از همه اعداد اکمل است چنانکه خداوند
در قرآن مجید ذکر آن را فرموده و وجهش در محل خود نیز مسطور شده
قل هو الله احد بگوید بگو تو ای محمد صلعم با هر یک از امثال ما بگو تو ای
بنده با هر یک از دیگران بنا بر خلاف که علما دارند که آیا خطابات
قرآن و طرف سخن خداوند با آنجناب ختم الانبیاء بخصوص میباشد

یا هر یک از امثال هم که خواهند ولی گفته و حق قول حق است
با آن سبب چرا اینجا محمد ذکر شد نیست الغرض طرف این سخن هرگز است
جدا شد از اوصاف پروردگار و معنی چنان که حکایت
و جواب این است خداوند یکتا است و همتا ندارد چرا که سبب نزول
این سوره آن بود که حضرات مشرکین آمدند خدمت پیغمبر ما یا ان
عرض کردند که خداوند خود را از برای ما وصف کن تا او را بشناسیم
این سوره نازل شد که چنین جا صمد مضمونش آنکه مشرکین چون هر چیز را
با پدر یکدیگر میشناخت و گفت مثلا که پدر فلان با پسر فلان با تو برابر
بازن است پس خداوند که یکتا است و همتا ندارد چگونه
میتوانیم او را از دیگران شناخت و او را یکی از انبیاء دانیم که
جمله او را شناسید در حقیقت و در صورت انکار میکنید چنانکه از
چهار فقره آینده معلوم میگردد اللّه الصّمد یعنی که خداوند شاه
همان موجودی میباشد که منتظر و مقصود همه شاهها در حوایج و خوا
هشیهاتیان است چنین کار بر شاه اینگ میشود رو بدرگاه

او مثلا ورد

میآورید چنانکه خداوند در چند جا از قرآن بطریق مثال بیان فرموده
فرموده است و نقل است شخصی خدمت معصوم رسید عرض نمود
چگونه بشناسیم فرمودند که آیا کشتی سوار شده عرض نمود بلی فرمودند
آیا شده کشتی طوفانی شود عرض کرد بلی فرمودند آیا شده کار بجای
برسد که قطع امید از ما سوا خدا و دیگران کرده باشی عرض کرد بلی فرمودند
که آن وقت امید بکه میداشتی عرض کرد بکسی امیدوار بودم که در پیش خلاص
مزبور فرمودند همان خدای تو میباشد پس این آیه در حقیقه از برای
آنست که مبادا گویند چگونه میشود موجودی باشد وصف نداشته باشد
جواب آنکه آنچه از اوصاف او شنا فهمید همین است او صمد و مقصود
شاهها در مهمات میباشد لم یلد و لم یولد یعنی خداوند نه زاینده است
که تولد از فرزندان او پدر باو باشد و گفته شود او پدر فلانی است و نه
زاینده شده از دیگری است تا تولد از پدر یا مادر رو داده باشد که
و گفته شود پسر فلان است پس او را هیچ وجه شباهتی نیست بکسی

نیست چرا که ایشان هم زاینده نه‌اند و از کسی هم زائیده و اگر در میان
ایشان کسی باشد که زاینده نباشد مانند حضرت عیسی و کسی که عقیم
یا عقیمه است پس زاینده نه‌اند هر چند که از مادر زائیده باشند مانند
عیسی و اگر کسی باشد که زائیده نشده است مانند حضرت آدم پس زاینده
است چنانکه ما از فرزندان او هستیم ولم یکن له کفوا احد یعنی کسی نیست
از برای خداوند [illegible] مانند و شبیه چرا که اگر می‌بود می‌توانست از او
[illegible] و کفو او مانند فلان است پس آیه اول از برای اثبات
وحدت می‌باشد که خداوند تنها همتا ندارد چنانکه در جای بسیار
از [illegible] خدا [illegible] ندارد پس [illegible] بهتر
قسم ندارد و بدانکه سنت است چون شخص نماز کند از خواندن
سوره قل هو الله احد فارغ که شد خواهد رکوع رود سه نوبت کذا
لک الله ربی بگوید یعنی که این چنین است که ذکر کردم و اعتقاد دارم
دارم خداوند پروردگار من پس لیکن او را بان وصف
از ان

از روی حقیقت می‌شود نه محض زبان که ظاهر می‌نمود و ششم از ارکان
نماز که واجبات ذکر رکوع است یعنی که چون آدمی بعد از
خم شود بحدی که دستهای او بزانوهایش برسد خواه برسد یا نرسد
باید که ذکری در آن هنگام بخواند و آن ذکر [illegible] نیز گویند و تسبیح
صغری دارد و کبری صغری آنست که یک نوبت بلکه سه نوبت بگوید سبحان الله
یعنی که پاک دانم و منزه می‌شناسم من خداوند را از زشت بودن و انباز
با دیگران و از جمیع منقصتها و بدیها معری و مبری می‌کنم او را صفات
سلبیه نیز خوانند و صفت چیز [illegible] مانند عدد و در جای جهنم و تسبیح
کبری آنست که یک نوبت بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده یعنی که منزه و پاک
دانم می‌دانم من پروردگار خودم را که این صفت ندارد بزرگوار است
و هیچ مشابهت با بندگان خود ندارد و خدا او را نیز می‌گوییم یعنی که
هر چه باید که باشد از برای او ثابت می‌دانم که او را صفات ثبوتیه نیز خوانند
و عدد کردن است بلکه در جای بهشت و تفصیل این با نوصفات

که ثبوتی او آنهارا نعوت جلال نیز گویند و صفت سلبی که آنهارا
صفات جلال نیز نامند در محل خود مسطور است **هفتم** از اذکار نماز که
سنت است ذکر رفع راس از رکوع است باین معنی که چون سر را
از این خم شدن راست کند و درست بایستد یکبار بگوید **سمع الله**
لمن حمده یعنی که میشنود خداوند حمد هر کسی را که حمد او بگوید و چون
او را بیان آمد باین معنی که عمل آدمی هر نیک و بد هر چه کند و گوید
خبر و شر خدا او را میداند و میشنود چنانکه در چند جای قران مجید
اشارت بلکه تصریح بآن شده است و در حدیث وارد است که احسان
چنان عبادت کنید که گویا او را می بینید پس اگر شما او را نه بینید
او شما را می بیند و آنچه میگویید او میشنود   از اذکار نماز
که واجبات سجود است باین معنی که چون آدمی پس از رکوع راست
بایستد بقسمیکه گذشت خود را بر زمین افگند بنحویکه هفت عضو او بزمین
رسد یعنی دو کف دست و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها که

او را بطن

نصب خواهند و ششم آنکه اولا دستهارا بر زمین اندازد پس از
آن بالای اعضا را چنانکه شتر نیز این چنین میخوابد از این سبب است
در حدیث وارد شده است آنکه نخوابند شتر لاغر آدمی از ذکر ای
سجده بخوابد انتهی کلام که این طور بر زمین قرار گرفت ذکری
بجا آورد و او نیز تسبیح است صغری وارد و کبری صغری همانکه
در ذکر رکوع گذشت یکبار یا سه بار سبحان الله بگوید و کبری
آنکه یکنوبت بگوید **سبحان ربی الاعلی وبحمده** یعنی که پاک
دانم و منزه از هر بدیها میدانم من پروردگار خود را بلند مرتبه تر
از همه مخلوقات خود و حمد او نیز میگویم یعنی که صفات جلال
و جمال را هر یک از برای او ثابت میدانم   در انجام کلام آگاهی
بر یک مطلب ضرور است   لکنه چگونه است در هر رکعت یک
رکوع و دو سجده قرار شده و سببی و حکمت آن باید که نسبت الهی التعلق
بآن گرفته است که آدمی در هر رکعت سه نوبت به اشرف اعضای

اقرار بصفات ثبوتیه و سلبیه خداوند جل شأنه نموده باشد و این معنی هر چند
حاصل با آن میشد که در رکوع و سجود نماید لاکن چون خفض جناح و اظهار
ذلت در سجده بیشتر میشود از این سبب او را در قرار داده و در رکوع
یکی آنکه آدمی بخداوند نزدیکتر از هر جا باشد چنانکه در حدیث
وارد شده که نزدیکترین وقتها از برای بنده بخداوند جل
آن وقت است که او در سجده باشد و چون نماز باعث نزدیکی بنده بخداوند
جل میشود چنانکه در حدیث وارد شده است الصلوة قربان
کل تقی یعنی نماز سبب نزدیک شدن هر بنده مؤمن بخداوند جل میباشد
پس هر چه سبب نزدیکی در آن بیشتر است بهتر است لکنه چگونه است
در ذکر رکوع لفظ عظیم واجب شده و در ذکر سجود لفظ اعلی
و وجهش آنکه چون آیه شریفه فسبح باسم ربک العظیم نازل شد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قرار دهید او را در رکوع خود یعنی بگوئید او را در
رکوع خود بگوئید و چون کریمه سبح اسم ربک الاعلی نازل شد
آنحضرت

آنحضرت فرمود که قرار دهید او را در سجود خود یعنی بگوئید او را در
سجود خود بگوئید و اختلاف در میان این دو آیه با این دو ذکر بسبب هر چند
آیه لفظ اسم دارد و ذکر ندارد چرا که مراد از اسم در هر دو آیه ذات خداوند
ذات او است و معلوم که مراد از لفظ او نیز ذات او است پس هر
دو یکی شد و شاید که سر در حدیث هر دو لفظ عظیم را در ذکر رکوع
و لفظ اعلی را در سجود قرار داد آن باشد که چون آدمی در رکوع میرود
کوچکی خود را از برای خداوند اظهار میکند مانند نوکران و دیوانیان
که به آقایان خود تعظیم مینمایند پس مناسب چنانست که اقرار به بزرگواری
خداوند خود کند و او بلفظ عظیم حاصل میشود چنانکه گذشت و چون بسجده
میرود فروتنی و ذلت و پستی و خواری خود را از برای خداوند تمام بنماید
اظهار که بنده شخصی هر از برای دیگری چنانک ... پس مناسب آنست که
اقرار به بلندی مرتبه او نماید چرا که در میان خالق و مخلوق
هیچ مشابهت نیست چنانکه گذشت و او بلفظ اعلی حاصل میشود

اینکه چگونه است در این مقام اقرار بصفات سلبیه مقدم را قرار
بصفات ثبوتیه شده است و شاید که سببش آن باشد که جلال پیش از
جلال است پس خداوند را متصف بصفات سلبیه نمائیم اول
متصف بصفات ثبوتیه میدانیم چنانکه عبارات مشهور علما شده اند در بیان
حکما از آنکه تخلیه پیش از تحلیه میباشد و در خصوص عقاید این معنی مخصوص
میشود که اول هر چه را از مس زایل میسازد تا او را از اغیار فارغ گرداند بعد
پس از آن او را بقلع سفید میکرده اند و آرایش میکنند بلکه نفی صفات سلبیه از حد
متفرع باثبات صفات ثبوتیه را از او میباشد چنانکه براین معنی
دلالت دارد یعنی که تسبیح من با تحمید مصاحبه میآید از اذکار
گذشت است ذکر ما بین التسبیح آمین است با این معنی چون آدمی از آنچه
او را نخواهد بگذرد سر در دل او چه را نشنیده و اگر تو ترک نعمت الله بهتر
خواهد بود و صورتش آنست که پشت پا را از کف پا چه که از د
والتبیه حقه را از زمین که ازد و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه

یعنی که طلب آمرزش میکنیم من خداوند خود را که روز و کار و شب
از گناهانی که کرده ام و میکنیم و توبه و بازگشت میکنیم بسوی او چه
معلوم است که هر که از گناه خالی از معصیت و نافرمانی خدا
نمیباشیم پس اگر او را بطلب آمرزش و توبه زایل نگردانیم و پاک
نسازیم همه دل ما را فرو خواهد گرفت و قبح آن از نظر ما تمام
خواهد شد چنانچه در حدیث وارد است که چون آدمی معصیت خدا را
نماید نقطه سیاهی میشود در دل او اگر او را بتوبه پاک میشود و زایل
گردید و اگر نه آن نقطه بزرگ میگردد تا آنکه تمام دل او فرو
گیرد و معنی آمرزش عفو از عقوبت و سیاست بر گناه است پس
طلب آمرزش که از خدا میکنیم معنیش آن خواهد بود که از خدا مطلب الله
مرا بگناهانی که کرده ام و میکنیم گرفتار نفرماید چه در دنیا که مرا مفتضح
و رسوا نماید که گذشته از آنکه ببلاهای دیگر مبتلا سازد و چه در آخرت
که مرا بآتش جهنم بسوزاند و معنی توبه پشیمانی از گذشته و قصد

بازگشتن در آمده است چه معنی او بازگشت است و معلوم
که چون آدمی بازگشت بد بکری از روی سبب خود منع خیال کاری
که مخالف طبع اوست نیارد که بکند و آنچه در سبب او چنین کاری
که پشیمان میباشد پس فی الحقیقه این توبها که ما میکنیم زبانی
و در دل اصلا پشیمان نیستیم و خیال همان کار را نیز در مابعد داریم
توبه نخواهد بود و خود راضی کردن با خدا را گول زدن است و نجات
است خدا گول نمیخورد بلکه کسانی را که خواهد گول او را زنند
گول میزند چنانکه در قرآن مجید چند جا تصریح با آن فرموده است
کسان با ما مکر و خدعه میکنند و ما هم با ایشان مکر و خدعه میکنیم و مکر
بهتر از مکر آنها میباشد و الحاصل بسیار میشود آدمی بجزای عمل بد خود در دنیا
نمیرسد بسبب حکمتی است که خداوند بر امتان جناب ختمی مآب داشته
بواسطه خواهش ایشان از خداوند عالمیان که این امت را
در دنیا رسوا نکند چنانکه امتان پیش را بمحض معصیت کردن

رسوا میفرمود بلکه علاوه بر این نعمت نه نعمت دیگر از همین گونه
بر ایشان میشد که جمله آنها را خداوند جای حضرت پیغمبر (ص)
با این امت داده است و در آیه مبارکه آمن الرسول تا آخر سوره نازل شده
است و تفصیلش در اینجا گنجایش ندارد و از این سبب این امت را
هرچه میخوانند زیرا که رحم خداوند با ایشان زیاده بر امتان
میباشد الغرض چنین کار باعث نابودی با خداوند است لهذا
این کلمه طیبه در آن نوشته شده که شاید باعث یاد آوری و بیداری
مانع فلان کار زیرا که جمله خوابیم و همان که میمیریم بیدار میشویم چنانچه
مضمون حدیث است و لهذا در حدیث وارد شده که چون
در رکعت نماز خداوند از آدمی قبول فرماید دیگر گناهی را او میبخشد لکن
و همچنین چون نماز آدمی قبول شود باقی اعمالش نیز قبول میشود چرا
که چون آدمی ملتفت آداب نماز خود باشد و عمل بر طبق آن نماید دیگر
معصیت نخواهد کرد یا اگر بکند بتوبه بازگشت خواهد کرد و آن هنگام

عصمت بد از او سر نخواهد زد و آنچه میکند خیر خواهد کرد و خداوند

قبول خواهد نمود چرا که خداوند بندگانش را ظلم نمیفرماید که عمل صالح

کنند و جزای خیرش را نه بینند چنانکه در قرآن مجید چند جای

باین مضمون است اعاذنا الله و ایاکم ایها الاخوان من شرور الانفس

والادیان   از ادای کار نماز که سنت است ذکر ما فی العقود والقیام

است باین معنی که چون آدمی سر را از سجده بردارد و لیکن بر زانو

نشسته باشد جهت استراحة بعمل بیاورد خیر خواهد رسید و بگوید اللهم

بحولك وقوتك اقوم واقعد واركع واسجد یعنی الهی بحول

من که برود کار من هستی بسبب تو میباشد که من میایستم و مینشینم و رکوع

قیام و سجده میکنم یعنی که توانائی و قدرت من بر همه افعال لازم

بسبب مشیت و ارادت تو است اگر نخواهی هیچ کاری از من ساخته

نمیشد چرا که کارهای نماز از این چهار خارج نیست چنانکه ظاهر است پس

در حقیقت این کلام اظهار نعمت خداوند است که ما را قدرت عطا

ابوان .

برای آنکه ما را گرامی داشتی باینهم که بسبب گناه تو میشناسانی صادر نمیشد چنانکه

در حدیث وارد است که خداوند با حضرت موسی فرموده ای

موسی شکر مرا بجای آور موسی عرض نمود که چگونه شکر ترا بجای آورم

و حال آنکه همه اعضا که توانم شکر ترا از آن بجا آورم آفریده

تو میباشد و هیچ ترا باید شکر نمایم دیگری باید بکنم بسبب این قدرت

و توانائی که یافتم و تو را با این عضو هم شکر نمودم خداوند فرمود

که چون میدانی همه اعضا آفریده منست و قدرت تو از من است نیز

از جانب من است همین شکر من است و من از تو همین راضی هستم

و مراد از حول هم در این عبارت است گریز از بدی میباشد و مراد

از قدرت توانائی بر خوبی است پس حاصل چنان شد که

گریز از هر بدی و توانائی بر هیچ خوبی نیست مگر بخدا چنانکه همین معنی

لاحول ولا قوة الا بالله است که مکرر میگوئیم و معنی او را ملتفت

نمیشویم زیرا که ذکر او هم عبارت حضور میباشد نه چونکه این مقام گفتگو

ذکر او را نزد او و معنی هر چه چنان میکرد که گویا از بهر دی

و تو لا لا بر هیچ چو با بهیچکس نمیشد بجز خداوند عالمیان الغرض چون که

این ذکر را کف برخیزد و سخت در آن عکس نشش از برای سجود

است باینمعنی که او لا دستهارا بر زمین نهد نهد و آستین حفر را

بلند کند پس از آن دستهارا از زمین بردارد ازاد کار

نماز که سنت است ذکر قنوت است باینمعنی که چون آدمی از قرائت

حمد و سوره رکعت دوم نماز فارغ شود دستهارا بلند سازد بنوعیکه

محاذی و مقابل صورت او کف دستهایش رو باسمان

و پشت آنها رو بزمین باشد آنوقت چیزی خواند که مشتمل بر ذکر خداوندی

کاربخیر هرچه باشد و بهترین آنها چند چیز است از مختصرات و مطولات

و این فقیر شرح یکی از مختصرات و دیگری از مطولات مینمایم اول

پس آنکه بگوید الهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم یعنی

ای خداوند خواهش میکنم تو را لکه رفتار فرمائی با ما بسبب گان

بطریق

بطریق تفضل و مرحمت خود که نظر باعمال ناشایسته نفرمائی و نظر

ببزرگواری و همه با خود بفرمائی و جزا دهی نه لکه رفتار بفرمائی

با ما بطریق عدالت خود که همان مستحق ما نمکه باشی و هرچه مقتضای

اعمال ما که و بابد دهی چراکه اگر چنین شود ما را در دنیا و آخرت

هیچ خوشی نخواهد بود بلکه همه قسم بر خواهد شد چنانکه حضرت او

سبق دیگر یافت که جناب پیغمبر فرموده که هیچ یک از شما بسبب

داخل بهشت نخواهد شد بجز از عمل خود چراکه اعمال هم ناقص میباشد

و سبب استحقاق ثواب میگردد و نقل شده که حضرت موسی روزی

با خداوند عرض نمود که خواهش دارم لکه حکم بعدل و رفتار بعدالت

تو را ببینم جواب رسید که برو در فلان صحرا و در درختی که بر سر

جوی آن میباشد پنهان شو و آنچه میبینی متعرض مشو حضرت موسی چنان نمود اولا

ملاحظه فرمود که جوانی آمد بر سر آن آب تا خود را پاکیزه کند ایمرو کیسه

[illegible] است آن کیسه را بر زمین گذارد و کار خود را تمام

خواست برده آن کیسه را فراموش نمود و تا نیابد ملاحظه فرمود شخص دیگر
بر سر آب آمد چون کار خود را کرد دید آن کیسه زر را برداشت و با خود
برد بعد از آن پیری که بر سر آن آب رسید چون اشتغال بکار خود
میداشت آن جوان صاحب کیسه باز گشته بسرعت جانب او شتافت
و آن کیسه را از او طلب نمود و او منکر برداشتن بلکه دیدن او میبود آخر الامر
او را بقتل رسانید چون حضرت موسی از خداوند سر در عدالت
بودن این امورات رسید جواب با چگونه رسید که آن کیسه زر هزار
درهم میبود و همین قدر آن جوان شخص دیگر از آن مدیون میبود
و چون نمیدانست یا نمیداشت پدر در ذمه آنجوان باقی مانده امروز
مقتضای عدالت چنان شد که آن قرض ادا نمود و مال بصاحبش رسید
این سبب فراهم آمد تا چنانکه و همچنین آن پیر قاتل پدر آن جوان
میبود و چون نمیدانست یا نمیتوانست حق القصاص پدر را استیفا نمود
امروز نیز مقتضای عدالت چنان که هر که این حق را استیفا نمود بالهدا

بدلز

این سبب موجود شد تا آن پیر از جانب وارث آن مقتول بقتل رسید
و لا ادری یعنی ذکر مطولا از اذکار قنوت پس کلمات فرج است
یعنی آن کلماتیکه باعث گشایش کار میشود و او این است سبحان
من ذلت له السموات و الارض بالعبودیة یعنیکه پاک دانم و منزه
میدانم من خداوند را که فروتنی و اطاعت نمودند از برای او آسمانها
و زمین بطریق بندگی یعنیکه آنچه در آنها هست از ملائکه و آدمیان
و جنیان و دیگر از سایر مخلوقات همه با طاعت او هستند و فرمان
بردار او میباشند و قدرت ندارند تخلف از آن همیشه ندا این لا اله
الا الله الحلیم الکریم یعنیکه نیست خدائی بجز آن خداوند یگانه که حلم
دارد و کرم مینماید یعنیکه آنچه از بندگان نشر مطلع میگردد
که معصیت و فرمان نابرداری او میکنند حلم میفرماید و ایشان را به
عقوبت آن نمیرساند و باز کرم و سخاوت بر آنها مینماید ابتدا
روزی میدهد چنانچه گفته است که روزی خداوند رفع حجاب از

از حضرت ابراهیم فرمود که آنحضرت بهمان مکان که میرسید در
الهام میرسید و هیچیک از دیوارها و غیر آن مانع او نمیگردید چنانکه
ما چیزهای موجوده زیر دیوار را می بینیم آنحضرت چون نظر فرمود دو نفر
از مرد و زن را دید که با هم زنا میکنند آنحضرت بجهت در غضب شد
ایشان را نفرین کرد مردند نظر دیگر فرمود دو مرد را دید که مشغول
عمل لواط هستند ایشان را هم بجهت خدا نفرین کرد مردند چون بنظر سیم
نمود مرد دیگر جمعی را دید که مشغول شراب خواری میباشند آنها را
در راه نفرین کرد مردند رفع حجب از آنحضرت موقوف شد تا او
هم نبیند دیگر این خبر حضرت خدا را نمیدید از حضرت بجهت
شکایت نمود جواب رسید که همه اینها را که تو قدرت دیدی ما میبینیم
حلم میدانیم و چشم از آن میپوشانیم چرا که از اولاد آنها خوبان
بعمل خواهند آمد و مشهور است که ملخهای کشنده آب میخورد
و موافق با همین حکایت است آنچه در حدیث دیگر وارد شده
تمّ

که چون خداوند مطلع بر معصیت کسی بنده خود میگردد در روان
میگردد لهذا نظر بر آن نکند وصف غضب او بحرکت نیاید و لو
که حلم فوق بر بسیست نسبت با آدمیان که چون خواهند در امر حلم نمایند
چشم از آن میپوشند لا اله الا الله العلی العظیم غنی که نیت خداوندی بجز آن جدا
که بلند مرتبه و بزرگوار است نظر بهمه موجودات چرا که احتیاجی
هیچ یک از آنها ندارد و آنها جملگی بهم و هر ساعت احتیاج
بآن دارند چرا که اگر دقیقه نظر رحمت از آنها بگرداند وجود ایشان
بر طرف میشود و اگر نسبت بآن هیچ اطاعت او نکنند اصلا ضرر
باو نمیرسد چنانکه شیخ عطار گفته گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن
کبریایش ننشیند گرد بلکه ایجاد آنها از جهت آن میشود که مظهر قدرت
وضع او گردند و نفعی بواسطه آن بعینه بایشان شود چنانکه در حدیث
قدسی فرموده من گنجی بودم پنهان و کسی مرا نمیشناخت پس خواستم
مرا که شناخته شوم پس آفریدم خلق را تا بشناسند مرا سبحان الله

رب السموات السبع یعنی که پاک دارم و منزه میدانم خدائی را
که پروردگار و ترتیب کننده آسمانهای هفتگانه است و در هر یک
آسمان یک ستاره از ستارهای هفتگانه یعنی خورشید و ماه و زحل و مشتری
و مریخ و زهره و عطارد میباشد باین ترتیب که شاعر ذکر کرده است
بریکم ماه و بر دوم تیر است باز ناهید در سیم میر است شمس در چرخ چهارم
مدام هست و بر چرخ پنجمین است بهرام نشیمن چرخ را مشتری دان
هفتمین است منزل کیوان و رب الارضین السبع یعنی که و آن خدا پروردگار
زمینهای هفتگانه نیز هست که عبارت از اقالیم سبعه است
بنابر قول حق در تفسیر آن چرا که هر یک از این اقالیم را اقتضائی
میباشد بر خلاف اقتضای دیگری چنانکه محسوس و مشاهد است که اهل
زنگبار سیاه میشوند و اهل هند سبزه تیره میگردند و اهل شام سرخ
و سفید میباشند و اهل عراق عجم من جمله اصفهان صانها الله
عن طوارق الحدثان شهر این فقیر است سفید مایل بزردی میباشند و معنی

آدم همان زیرا که او مشتق از ادیم است یعنی گندم گون و اوطان آن
در وسط معموره است تقریبا چرا که در آخر اقلیم سیم است و تفصیل ان بتمامه
جای دیگر در محل خود مذکور است وما فیهن وما بینهن وما فوقهن وما تحتهن
یعنی که آنچه او پروردگار میباشد نیز از برای آنچه در این
هفت اقلیم از موجودات است و آنچه در میانه آنهاست یعنی که
در هر موضعی از مواضع آنها چه کس بدلیل باید از چه پنهان است
و چه نمایان باشد زیرا که روزی همه آنها و تربیت جمله آنهاست
با خداوند است و کسی بجز خدا آنها را نمیدهد چنانکه نقل است
که حضرت سلیمان با آن عزت و جلال که میداشت زیرا که جمله موجودات
باطاعت او میبودند از خدا خواهش نمود هر روزی حیوانات بری
و بحری و انسی و وحشی مهمان او باشند چنین با جابت رسید و روز
از جهت اینمعنی مشخص که باشد از برای هر یمنی مستقل ملکه روز
قرار فرموده تا آنکه همه جمع آوری کنند فرا خور هر موجود چون

موعود رسید هنگام صباحی ماهی سر از دریا بیرون کرد و آواز
داد که یا سلیمان الجوع یعنی که ای سلیمان گرسنه ام فرمود که بخور آنچه
خواهی تا سیر شوی مشغول شد بخوردن آنچه در اطراف خود دید
جملگی را بلعید باز میگفت یا سلیمان الجوع آنحضرت امر فرمود تا از
اطراف و اقطار زمین از برای او طعام بیاورند شد پیدا و بسر او
و آنچه میآوردند میخورد باز میگفت یا سلیمان الجوع تا آنکه جمله آنچه
موجود بود آوردند و خورد باز همان کلام میگفت آنحضرت
در غضب آمده با وی گفت که من آنچه از برای جمیع خلایق موجود
کرده بودم همه را خوردی و باز الجوع میگوئی آن ماهی در جواب عرض
کرد که من همه روزه سه قرص از خداوند روزی دارم و هر روز
یکی در صبح و یکی در ظهر و یکی در شام و آنچه تا حال خورده ام
نیم قرص صبح من بود و نیم دیگر باقی است و همچنین آنچه او
پروردگار آنچه در بالای این هفت اقلیم است که عبارت از همه

دنیا

میشناسد تا زیر آسمان اول و پروردگار آنچه در زیر این هفت
اقلیم است که عبارت از کجها باشد بلکه گاو و ماهی که زمین بر روی
آن قرار داده و رب العرش العظیم یعنی که خداوند پروردگار
تخت بزرگ خود نیز هست چنانکه در قرآن فرموده خداوند بنده
بر تخت منزل داده یعنی مسلط را و میشناسد و او عبارت از آسمان
هشتم میشناسد که همه این ستارهای آسمان بجز آن هفت ستاره
که ذکرش شد در آن میشناسد و جملگی هر چند در این آسمان اول
لاکن چون آسمانها همه شیشه صاف میشناسد و هیچیک مانع دیگر
نمیشوند پس یا گمان کند که در آسمانهای دیگر ستارها باشند و همگی
در آسمان اول نمایند چنانچه خداوند خبر داده است در آیه
شریفه انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب معنیش چنان میکرد که خدا
و ندارانیش داده نیم آسمان اول را بستارگان که مانند چراغ
در آن نمایند هر چند که جملگی آنها در غیر او میشناسند و دلیل را آن

مدعی که جمله این ستارها در آسمان اول بلکه در یک آسمان هستند
اختلاف حرکات خاصه ایشان است بتفصیلی که این کتابش ذکر او را
نداند و در خصوص آفتاب و ماه بالکه محسوس میشود با سؤالات در این مقام
میآید که چگونه است هشت آسمان در احادیث ذکرش شده
آسمان نهم چه اصل است چرا که همه گردشهای شبانه روزی
از او میشود ذکرش نشده و او را بزبان شرع کرسی میخوانند چرا
که کرسی بر بالای تخت میباشد و خداوند در قرآن در وصف کرسی است
و زمین را فرو گرفته است و جواب از آن شیء بدین قسم باید که چون آن
آسمان را هیچ ستارها نمیباشد تا نشانه او گردد و دلیل بر وجودش شود
و لهذا او را افلاک اطلس میخوانند بر خلاف باقی آسمانها که هر یک
ستارهٔ مبدا هستند و دلالت بر وجود آنها مینمودند پس فهمش
از برای هر یک از خواص و عوام ممکن میبود و این آسمان بجز حرکت
دلالتی بر وجود ندارد و او از برای عوام ظاهرا معرفتش ممکن نبود
لهذا

لهذا ذکرش در احادیث نشد چنانکه لفظ ارض در قرآن مجید هر جه
واقع شد مفرد آمده و جمع نیامده بر عکس سماء که غالبا جمع
آمده و مفرد کم استعمال شده چرا که آسمان تعددش ظاهر است
از برای هر کس بر خلاف زمین و سلام علی المرسلین یعنی که رحمت خدا
باد بر پیغمبران او که فرستادهٔ خداوند بسوی بندگانش چرا که
ایشان زحمت دین را بسیار کشیدند تا او را محکم و استوار
ثابت و برقرار نمودند و آنها در مقدمه دین ما پیغمبر زیرا که پیغمبر
متکمل ملت سابقه میباشند یا این معنی که هر چه از آنها باقی مانده بود
این دین با تمام رسیده چنانچه در مقدمه بیان تفصیل شده است
پس ایشان فی الحقیقه زحمت بجهت ما کشیده اند پس باید که طلب رحمت از
برای ایشان کنیم و اگر گویند که چرا مرسلین آمد و انبیا نیامد جواب
آنستکه مرتبه رسالت بالاتر از مرتبه نبوت است زیرا که اول عنوان
از آنستکه دین سابق بر طرف شود و نسخ گردد و بسبب آن چه حکم میشود

چنان باشد و میت ولیکن نباشد پس نیز فی الواقع زحمتی نمیکشد چرا که روح
... بقیه را ملیا باید نمیشد علمای این زمان چنانکه در حدیث آمده
که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی که علماء امت من مانند انبیاء
بنی اسرائیل میباشند چرا که این علماء ترویج دین من میکنند و نمیگذارند
که او مهجور شود تا روز قیامت چنانکه آن انبیاء ترویج دین موسی
مینمودند و نگهداری او کردند تا آنکه عیسی مبعوث شد بلکه ترویج دین او
و نگهداری آن را کردند تا هم مبعوث گشتم ز خلاق سعی که تا زحمت
نمیشد چرا که دین نبی را بهم برهم زنند **والحمد لله رب العالمین**
یعنی که هر شکر و حمدی که از بندگان صادر میشود مخصوص ذات
پاک خداوندیست که پرورش دهنده جمیع سوای خود میباشد و جمیع
یعنی عنایت او وجه دارند و تفصیل شرح این فقره بسیار ذکر را
تفسیر سوره فاتحه از قرائت پس ذکر ... را این در اینمقام حسنی
ندیدم از اذکار نماز که واجب است تشهد است با این معنی

که شهد

که چنین است که میان رکعت دوم هر نماز یا از رکعت سیم نماز شام یا از رکعت
چهارم نمازهای سه گانه دیگر فارغ شود بایکه رکوع و هر دو سجود را بجا
آورده بر زانو بنشیند بلکه تورک بعمل آورده مانند بین السجدتین و بگوید
بسم الله و بالله والحمد لله و خیر الاسماء الحسنی لله یعنی که شروع میکنیم
من در اینکار خود بنام خدا و طلب یاری میجوییم در این کار بلکه
در همه کارها بذات پاک خدا و هر خوبیها گفتن بلکه گفتن مر خدا را
روا است چرا که همه نعمتها از او است پس جمله ما فیهنا نیز از او
و نیکترین نامهای خوب از برای او است چرا که او آفریننده
همه موجودات است پس هر چه هست از جانب او است و بهترین نامهای خوب
که خدا اذن در استعمالش داده نیز مال او است و الا آنچه لفظ ان نیز باشد
پس استعمالش جایز نیست چرا که اسماء الله توقیفی هستند و توقیف
یعنی که همه از خودش رسیده و نمیتوانیم ذکرش نمود آنچه بعقل
صحیح آمد چرا که ما را سر رشته و معرفت تمام بذات او و صفاتش نیست

پس هر که چیزی را از برای او خوب دانم و خوب نباشد از برای او
هر چند که از برای دیگران خوب باشد چنانچه لقمان است که روزی با جبرئیل
واقف بر نامهٔ ثواب عمل بندگان شد ناگاه ثواب عمل بنده عابدی در
دید که بسیار کم مینماید نسبت بعملش متعجب گشته از خداوند پرسید
جواب آمد که بجهة کم عقلی او میشناسا اگر خواهی بزمین نازل شو و با او
مصاحبت کن تا بفهمی چون چنان کرد روزی با او گفت آن عابد که کاش
خداوند را خری میبود تا این علفهای صحرا را میخورد آنگاه
نقصان عقل او را فهمید چرا که خداوند را جسم پنداشت که از خر
منتفع گردد و جسمیت بر خداوند محال است چرا که او مستلزم ترکیب
میشود و ترکیب مستلزم احتیاج و احتیاج نقص است و نقص بر خداوند
و میتوان که خیر الابلاء اشارت بهمین معنی باشد زیرا که هر چه او
استعدادش ندارد بد خواهد بود و هر چند که ما بدی آنرا نفهمیم و منظور
آید و بنا برین حسنی صفت توضیح آن میگردد و معنی چنان میشود خیر الابلاء

بیان اسما حسنی چه باشد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
یعنی که شهادت میدهیم من با که نیست خدائی بجز آن خداوند که شریکی
او را نمیدانیم در خدائیت که او یکی است و شهادت میدهیم که شریک در خدائی
از برای او نیست چرا که اگر میبود نظم آسمان و زمین بر هم خورده میبود
چرا که هر یک از آنها داعیه بزرگی بر دیگری میداشتند و اراده دیگری را
بر هم میزدند چنانکه خود در قرآن مجید همین مضمون را خبر داده و شهادت
اخبار با مر را گویند که از روی یقین باشد و ازین جهت است که خداوند
تکذیب منافقین را فرموده است در قرآن در باب آنکه گفتند با پیغمبر که
شهادت داده ایم بر آنکه تو پیغمبری از جانب خداوندی چرا که این کلام
ایشان از محض زبان میبود و از روی حس و اعتقاد نمی بود پس مراد
با این عبارت و عبارات آینده چنین خواهد که میدانیم و مطلب را
جزم داریم و همین باید باشد چرا که آنها اصول دین اند و در اصول
دین جزم و یقین معتبر است و ظن و گمان جائی نمیدارد پس این

در فقره کلام فی الحقیقه شبیه مرشد ما از برای ما غافلان که چون از عهده
فروع دین خود فارغ گردیم که نماز است اقرار باصول دین خود نمائیم
تا عبادات ما صحیح و پسندیده باشد زیرا که عبادات کافران صحیح و پسندیده
خدا نمیشود چرا که ایشان اصول دین را اقرار ندارند [ندانند] و اگر کسی
که غالب نماز نماید و رکعت تمام نیست بلکه تتمه دلیل هر رکعت باشد
رکعت ما تمام شود چون آتش آتشکده خدا که او را خواسته است همان
در رکعات است و از این سبب او شکست رسید چنانکه بیانش خواهد
آمد فی بقیه آنها مقصد دین ما میبود زیرا که پیغمبر ما مقصد ملت سابقه
مرشد ما یعنی هر چه از آنها باقی مانده این دین ما تمام میسازد
چنانکه در محلش بیان تفصیل گذشته است هفت رکعت است که
پیغمبر ما بشکرانه نعمت وجود جناب علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسنین
پسروار و دختروار یا بواسطه دیگر بر آن ده رکعت افزوده که
از آسمان در شب معراج از برای تکلیف بندگان آورده بودند

بعد از توقعات بسیار که بسبب سنت حضرت موسی از خداوند
که هفده رکعت را به ده رکعت رسانیدند چنانکه تفصیلش در محلش
بیان شده و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یعنی گواهی و شهادت
و گواهی میدهم پس از شهادت توحید خداوندی با کلمه خصمه
محمد بن عبدالله بنده خاص او است که بجز او دیگری را منظر
نمیآید و رضای همکش را رضای او هرگز نمیکند و پیغمبر
و فرستاده او نیز هست بسوی بندگان شرح نامه کان زا
فرمود و ایشان را از رذائل نفس لوامه طالب او هست برهانه و راه
خیر نفس مطمئنه خواهش وی را دلیل رسانید و چنین طریقت و ملت او
ناسخ و بر هم زننده ملت سابقه مرتبه او را رسولش میدانیم و پس
نمیخوانیم چرا که مرتبه رسالت بالاتر از مرتبه نبوت میباشد زیرا
که نبی میتوان ملت تازه نداشته باشد بلکه مروج ملت سابقه باشد
که هم رسول میتوان چنین باشد چنانکه گذشت و کسیکه مرتبه بالا را دارد

روایت چه او را مرتبه با این نسبت میدهند پس رسول الله بزرگان
منصر در آنجناب است زیرا که ایشان ختم المرسلین بعد از تقدیم
عبودیت را بر رسالت در ذکر بجهت آنست که مرتبه او را بالا از مرتبه
آن چنانکه در متن تفصیل او ذکر شده اللهم صل علی محمد و آل
محمد یعنی که ای خداوند خواهش دارم از تو که درود و رحمت
بفرستی تو بر حضرت محمد ابن عبد الله پیغمبر ما و بر آل پیغمبر ما یعنی
که درجه آنحضرت را در بهشت بالا بری و زیاده کنی مرتبه ایشان را
در نزد خود و فایده و خاصیت این صلوات در حقیقت راجع
بما میشود و بازگشت بخود ما مینماید چرا که ایشان نمیباشد از اراده
اخلاص ما با ایشان و همین معنی باعث سبکی در عذاب ما با زیادتی
در ثواب ما میگردد چنانکه در حدیث وارد شده است صلوا
علیه رحمة لکم و الا ایشان بهره ای برسند رسید لکم چنانکه
شاعر گفته است بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله
صلوا علیه

صلوا علیه و آله یعنی که رسیده است آن بزرگوار بمراتب عالیه
و بلند بجهت کمال و تمام عیاری دانش و روشن ساخت است
ظلمتها و تاریکیهای جهت را بسبب خوبی صفاتش که حلم باشد و نیکی
جمله صفاتش پس درود و رحمت بفرستید شما نیکان بر او
و آل او و منشأ این صلوات آیه شریفه است که خداوند در قرآن
مجید فرموده ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی که خداوند و ملائکه او صلوات میفرستند
بر پیغمبر شما ای مؤمنین شما هم صلوات بفرستید بر آنحضرت و سلام
بدهید زیرا که این آیه بنا بر بعضی از اقوال در خصوص تشهد نماز
و سلام آن وارد شده پس در مقام دیگر صلوات نیست هر چند
هنگام ذکر اسم آنجناب باشد و بعضی دیگر او را مختص باین نه
داشته اند پس صلوات را سنت و جواب ندانند و بعضی دیگر او را
بر انسه و صرا کانه واجب داشته اند و او را الکلینی علامه ره شمرده اند

واقوال دیگر گفته اند که ذکر آنها را در کتاب عبارات التعلیقیه نموده‌ام
ونقلش در اینجا مناسبت ندارد با چیزی که در اینمقام مناسب است مسئله
مقتضای این آیه چنانست که هر وقت که صلوات بر آنجناب فرستاده
شود سلام نیز گفته شود چنانکه قرار سنیان بر آنست بخلاف شیعیان
که او را ترک کرده آل را با و ضم میکنند پس احتیاط جمع در میان هر
است باین نحو که بگوید صلی الله علیه و آله وسلم تا عمل بر طبق آیه
شریفه نموده و تشیع خود را روز جالله باشد و در خصوص تشخیص آل
آنحضرت خلاف شدید کرده اند که بیانش را در کتاب مذکور تحریر
نموده‌ام و مجملا از آن چنانست که چون آل هر کس آنرا گویند که با آن
با و منسوب باشند پس بعضی که او را جسمی داشته اند تخصیص بچهار نفر اصحاب
عبا آنحضرت یعنی جناب امیر و فاطمه و حسنین داده اند و بعضی دیگر
او را شامل سیزده معصوم دیگر یعنی آنچهار نفر و نه امام از اولاد
حضرت سید الشهداء داشته اند و بعضی دیگر او را شامل جمیع ذریه

آنجناب

آنجناب از سادات گرفته اند که در بند اینمقام خواهان ایشان
مراد میباشند و بعضی دیگر که او را اعم از روحانی داشته علما را
نیز داخل در معنی آن نموده اند زیرا که ایشان ترویج دین آنحضرت را
میکنند پس رجوع معنوی نیز بآنجناب داده اند و بعضی دیگر آنها را
جمیع امت آنحضرت را معنی آل گرفته اند چرا که هر که منتسب بدین
دین آنحضرت میباشد در حقیقه راجع بآنجناب میگردد و از این سبب
است که در روز قیامت جمیع بگرد او جمع میباشند چنانکه در حدیث
وارد است پس اینمعنی خالی از مناسبت نیست ولاکن مراد در
اینمقام و امثال آن خواهان از ایشان خواهد بود زیرا که بدان رحمتی
بر ایشان نیست بلکه آنها فی الحقیقه از امت محسوب نمیشوند چنانکه
نامیدن ایشان را بفسق دلالت بر اینمعنی دارد زیرا که فسق بمعنی
بیرون رفتن از جاده است بنوعیکه پوشیده متلبس بلباس اسلام میباشند
ولاکن در باطن بجهة معصیت و [illegible] که میکنند از او خارج میگردند

چنانکه در حدیث وارد شده است که کسی معصیت میکند در حالتیکه
ایمان داشته باشد بامید آنکه گفته شد که حاجیان هم نیز مرا میباشند
که ذکر امت و ترحم برایشان بود از آن میشود چنانچه مذکور میکرد و بلکه
معصوم دیگر مرا میباشند که با خود آنجناب چهارده میکرد در چنانکه
آیه شریفه و لقد آتیناک سبعا من المثانی دلالت فی الجمله بر آن دارد
چراکه تفسیر آن بنابر بعضی اقوال چنان میباشد که ما خداوند داده‌ایم
پیغمبر سیزده نفر دیگر که در عصمت مثال تو میباشند و با خود
اسم میکنند زیراکه این چهارده نفر چهار محمد نام و چهار علی نام
و دو حسن نام و یک فاطمه و یک حسین و یک جعفر و یک موسی میباشند
چنانکه ظاهر است و لقد بعث شفاعت فی امته یعنی که خواهش دیگر من
از تو آنست که بدرجه قبول برسانی تو خداوند شفاعت و درخواست
آن حضرت محمد بن عبد الله را در باب امتش که هر که را خواهش نماید
از معصیت و گناه او درگذری بگذری و هر که را خواهش کند مرتبه

او را از

نمایه فرمایی باین معنی که بدرستیکه آنرا مانع قبول اعمال
او نگردانی بلکه بدان را آن نیک بخشی و قلم عفو بر جرایم آن
درکشی چنانکه مشهور است از زبان تو خداوند که میفرمائی در
روز زبان فارسی چکنیم با این مشت خاک جز آنکه بیامرزیم ورفع
درجته یعنی که خواهش دیگر من از تو خداوند چنانست که
بلند بگردانی مرتبه آن پیغمبر را باین معنی که منزل او را از بهشت
عنبر سرشت در بالاتر از همه منازل قرار بفرمائی چراکه او پیشوا
و سرور ما میباشد و هر چه مرتبه آن بلندتر است مرتبه غلام نیز بلند
خواهد بود پس حاصل مرا چنان میشود که مرتبه و منزل پیغمبر ما را
از جمیع پیغمبران سلف بلندتر کن تا بواسطه آن مرتبه ما امتش
از همه امم سالفه نیز بلندتر شود وقربه وحسنته یعنی که و خواهش دیگر
من از تو آنست که نیک بگردانی تو خداوند لوای خود چه
پیغمبر را باین معنی که بسبب تولای او او را از شفاعت احسان

گناهکاران را که عبارتست از رفعت درجه و علو مرتبه او باشد زیرا که فرا

تا او را که زیاده بر پایه شفاعت ما را فرا برد و خود را با ما در جنت

از بهشت رساند و آخر نا معه تعینیکه و خواهش دیگر من از تو خدایا

و نیز چنانکه محشور بفرمائی تو ما را با بندگان خود امتان او را با آن

پیغمبر تا با او از نعیم بهشتی مانند او ملذذ و متنعم شویم یعنی چند

در میان ما و او نیندازی که او در بهشت جا دهد ما را در جهنم

جا دهی بسبب بدی اعمال ما بلکه از سر تقصیرات و گناهان ما درگذر

و بفضل و کرم خود ما را نیز مانند او در بهشت جا دهی پس در زمره

او باشیم و شاید که سر در تعقیب این چهار فقره دعا را از برای صلوات

آنست که چون خواهش رحمت بر آنجناب معنی صلوات از جمله اموریست که

قطع به اجابت در آن میشد پس مناسب چنانست که خواهشهای

دیگر نیز با او ضم شود تا نظر باجابت آنها بلکه قطع بر آن بهم رسد چرا

که از کرم خداوند دور است که در میان چندین امر یکی را اجابت و جمعه

نکند

باقی را رد نماید چنانکه خود از جمله احکام شرعیه قرار داده است

که هرگاه کسی چند چیز در یک معامله بخرد و بعض از آنها بد باشد

و خواهد که او را پس بدهد نمیتوان چنان کند بلکه یا همه را

رد نماید یا همه را نگاه دارد و لهذا در حدیث وارد شده که هرگاه

بنده را خواهش از خدا باشد در مقام خواهش او صلوات

بفرستد تا هر دو باجابت رسد   ازا دکار نماز که نیز

واجب است تسبیحات اربع است یعنی چیزی که آدمی از تشهد

اول چون بعد از رکعت دوم است فارغ که بر خیزد در هنگام بنا

بر قول مشهور اختیار دارد در میان آنکه سوره حمد را بتنهایی

بخواند یا تسبیحات اربعه را بگوید و در خصوص بهتر بودن کدام

یک از آنها بر دیگری یا مساوی بودن هر یک با دیگری چند قول

هست که ذکرش در این مقام باعث طول میشود و تفصیلش در محل خود

مسطور است و آنچه بنظر میاید آنست که تسبیحات بهتر است چرا

که رفتار مصلّین چه کار آنست چنانکه پوشیده نیست کذشته از آنکه ذکر متکرر
باعث فرق در میان دو رکعت اوّل با این دو رکعت باکر کعت
و آن معنی بسیار مناسب است چنانکه واضح است علاوه بر آنکه
در اختیار آن عمل بهر دو قول شده است زیرا که چه واجب
باشد و چه سنّت بجا آورده است و بالجمله وجه در نامیدن این تسبیحات را
باربع یعنی چهارکانه با وجهیکه متعارف در ذکر آنها سه نوبت
است و این دو انفع میکردد و بعضی اکتفا نموده اند که تکرار
در هر یک از این سه نوبت فقط کرده اند و بعضی دیگر ده کفته اند
که یکبار را در نوبت آخر کذا لعله الحکمه لازم از آنها بجز یک نوبت
نیست و او چهار بند است پس از این سبب او را موصوف بچهار
کنند و بنا بر این سخن دیگر میآید که چکونه جمله آنها را تسبیح نامیده اند
با وجهیکه بجز یک بند از آنها تسبیح نیست و شبهه که جهتش این باشد
که جز اوّل از آنها تسبیح است چنانکه معلوم میشود باقی را نیز بآن

اسم

اسم نامیده اند از جهت اختصار چنانکه این قاعده متعارف
است در اغلب مواضع با آنکه چون تسبیح یعنی پاک دانستن
خداوند است از هر بدی پس او اتم از باقی است لهذا آنها را
مسمّی باسم آن نموده اند با آنکه چون باقی بندها را از ایشان راجع بتسبیح
چنانکه از شرح آنها معلوم خواهد شد پس جمله را تسبیح نامیده
و او را مسمّی باسم آنها کردانیده اند و بعد از حال بانکه خواهد دانست
تسبیحات اربع در هر یک از رکعت سیّم و چهارم نمازش باید
بکوید سبحان الله یعنی که منزه میدانم و پاک دانم میدارم خدا
وند جلّ را از هر بدی با آن معنی که هیچ چیز که باعث بدی او کردد
که عبارت از صفات نقص نه سلبیه باشد در باب او روا نمیدارم
و از برای او جایز نمیدانم والحمد لله یعنی که سپاس و خوبیها را
کلاً خاص او میدانم و از برای دیکری روا ندارم چرا که او
متجمع جمیع صفات کمال است که عبارت از ثبوت صفت

ثبوتیه باشد چنانکه گذشت پس هر چیز را بر وجه میباید از او طلب شد
و حمد که در مقابل آن همه نعمتها از برای او میکرد یعنی که هر خوبی و نعمتی که دیگران
از نعمتها نیز هم از هر که صادر میشود راجع باو میشود زیرا که دیگران
را توانائی بر هیچ امری نیست مگر بمشیت و اراده او چنانکه مضمون کلام
مشهور است که العبد یدبر والله یقدر یعنی که آدمی در هر کاری
فکری و تدبیری میکند و خداوند هم تقدیری میفرماید پس اگر تدبیر با تقدیر
موافق شد فنعم المراد والا هر چه تدبیرات است بر زمین میرود و ضایع
میگردد و آنچه تقدیر است بعمل میآید و چون حمد سر شکر است چنانکه
در حدیث وارد است و قبل از این نیز ذکرش شد لهذا تفسیر حمد را در این
مقام اقرب بمعنی کردم که شامل شکر نیز باشد و وجه تقدیم تسبیح
بر تحمید در ذکرهائیکه در ذکر رکوع و سجود بیانش شد از آنکه او
اهم است نسبت بآن چراکه رفع ضرر اولی است از جلب نفع و تسبیح
از قبیل اول و تحمید از قبیل دوم است چنانکه از تفسیر آنها معلوم شد

علاوه بر آنکه توصیف خدا از صفات و مفاسد را بخوبیها حسنی
نمیشود ولا اله الا الله یعنی که نیست خدائی بجز الله خدای معروف مشهور معین
که آفریننده جمیع ماسوای خود میباشد چراکه اگر العیاذ بالله بجز او خدای دیگری
از برای اینها میبود هرآینه نظام آنها بر هم میخورد و قراری معین از برای
آنها نمیباشد پس چون خواهد یکی از آنها صبح باشد دیگری او را نخواهد
و چون اراده باید که بهار گردد دیگری خواهد که زمستان آید و هکذا
چنانکه خداوند در قرآن مجید خود اخبار باین معنی فرموده است و مشهور است
که ده پادشاه در یک اقلیم میگنجند پس چون نظام عالم را برقرار میبینیم که ملک
بهیچ همه امورات او برخ باید حکم کنیم که خدا بجز خداوند یکی نخواهد
بود چنانکه آن مضمون این کلمه توحید و سوره اخلاص است والله اکبر
یعنی که خداوند را بزرگتر از هر چیزی میدانم چراکه او را از نوع
بر همه امری میبینم و دیگر از آنکه در هیچ امری نمییابم چنانکه بزرگی
او کار او مرا گذشت پس اعاده او حسنی ندارد از آن

نماز که واجب است نیز تسلیم است باین معنی که چون آدمی خواهد نماز خود را
تمام نماید آنجا که رخصت داده خواه رکعت دویم و خواه رکعت سیم و خواه
رکعت چهارم سه سلامی که ذکرش میشود بعد از تشهد بخواند با همان
هیئتی که در تشهد گفته شد بعینه با تورک پس اگر نماز او دو رکعتی است
مانند نماز صبح همان بعد از تشهد اول که ذکرش شد سلام بدهد و اگر
سه رکعتی باشد که نماز مغرب است رکعت سیم را بعد از تشهد اول بجای
اربع با حمد بنحویکه بیانش شد و یک رکوع و دو سجده دیگر بجا آورده الی وقت
باز تشهد خواند و سلام بگوید و اگر چهار رکعتی باشد مانند نماز ظهر
و عصر و عشا بعد از تشهد اول دو رکعت دیگر باین قسم که ذکر شد بگذارد
پس از آن باز تشهد خواند و سلام بدهد پس تسلیم جزو نماز است محلل
یعنی باعث آن میشود هر چه را که در اول نماز حرام شده بود حلال
کند همچنانکه تکبیر اول جزو بود و محرم که چیزهای چند را که حلال
بود بواسطه آن حرام میگردد چنانکه این دو مضمون در حدیث
وارد شده

وارد شده بنحویکه بیانش شد از آنکه تحریم نماز تکبیرات و تحلیلش تسلیم
و بالجمله متعارف از تسلیم ذکر سه صیغه است بتقسیمیکه بیانش خواهد شد
چرا که قرار علما از خلف و سلف بلکه قرار حضرات معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین چنانکه از بعضی کلمات ظاهر میشود بر این بوده نهایت در
تشخیص واجب از آنها که آیا دو لفظ باید و بنا بر بودن کدام
آیا هر سه با هم یا یکی و آیا هر سه باب تسلیم محسوب میشود یا یک اول
یا دو از آنها جزو تشهد است و تسلیم واجب همان اخیره است
خلاف بسیار در میان علما رو داده است که ذکرش در این مقام
مناسبت ندارد و بهتر آنست که جمله این سه صیغه را همان ترتیب
بجا آورد الله اعلم ظاهر چنان مینماید که صیغه اولی جزو تشهد
باشد مانند صلوات چنانکه در عقب او گفته میشود چرا که بنظر میرسد
که سبب این صلوات و سلام همان امتثال و اطاعت امر
در آیه گذشته است پس اگر امر هر دو از برای وجوب باشد واجب

خواهند شد و الّا هم سنت است پس احتیاط در عدم ترک است
و همچنین هر صیغه دیگر را بار تلبیه آیند چون بکاف کسی را باز و
حرف دیگر بر خلاف غیر از لبیک چنانکه بر سر رشته داران پوشیده
نیست الّا در نیت وجوب همه آنها یا بعضی و خروج از نماز که جز
یا از اول ما هم بجز قربت یعنی اطاعت خداوندی چیز دیگر منظور
نباشد چرا که همین معنی در جمله عبادات لازم منظور است چنانکه
در شرح نیت ذکرش شد پس چنین چنین کند هر قسم باشد در نزد
خداوند محبوب میشود و دغدغه از زائل و بهم میرسد بر خلاف آنکه
قصد یکی آنها را در یکی از آنها باید چرا که در نهایت سلام دغدغه
می آید که شاید چنان نبود و او چنین که است و الّا حاصل چه خواهد
آنکه می که از نماز بر فرض آید بعد از تشهد بگوید السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته و در این سلام فقها اشارت بهیچ سمت را ذکر نموده
اند پس بر شخص نماز بهیچ قسم اشارت نیست و معنی او چنانکه در سلامت

اخوا

و چون بار تو بارای پیغمبر ما و همچنین هر رحمت و هدایت از جانب خداوند
و هر برکت و نعمت که از او رسد از برای تو باشد تو ای پیغمبر خدا
که ما را از بیابان ضلالت و جهالت بآبادی اطاعت و عبادت
رسانیدی که از جمله این نماز است که ستون دین است پس
چون این نعمتی است که از جانب آن پیغمبر بما رسیده زیرا
که باعث زندگی همیشه که خوشی در دار آخرت باشد شده
لازم است بر ما که شکر او را بجا آوریم و معلوم است که او
حاصل نمیشود مگر به تحیات خود را از خود با خداوند چرا که
ماسوای او تولّا از هیچ چیز بدل نه مگر باذن او چنانکه مکرر
ذکرش شد السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و در این سلام فقها رضوان
الله علیهم گفته اند که چه شخص نمازکننده منفرد باشد که نماز
فرادی میگذارد و چه جامع که نماز را بجماعت بجا میآورد و خواه
امام باشد و خواه ماموم اشارت کند بجانب قبله یعنی رو را

قدری بالا کند بجانب قبله که رو بآن نشسته نظر کند و بیمین
چپ و راست خود هیچ التفات نکند و سر خود را حرکت ندهد
و معنی این چنین است که رحمت خدا باد بر حاضران نماز
کنندگان با من و از ملائک خود که موکل عملهای من میباشند از
حسنات و سیئات چرا که ایشان رحمت مرا می طلبند یا آنکه
ضبط اعمال من میکنند و مرا نگاه میدارند کاتبان نیز رحمت رسیده ایم
که واجب خود را ادا کرده ایم و همچنین رحمت خدا باد بر همه بندگان
نیک خداوند عالمیان چرا که ایشان مستحق رحمت میباشند
بسبب خیری که بجا میآورند چنانکه خداوند در قرآن مجید اشارت
بآن فرموده است چند نوبت پس فی الحقیقه هر یک از ما
در شبانه روز پنج نوبت اولاد دعای نیک دیگر میکنیم و دعا
گوی یکدیگر میباشیم چنانکه میان اخوت دینی و مودت
دنیوی نیز میباشد که هر یک در فکر باید و از اینجا بود که در مجلسها

هم

فقیر با بعضی از همگنان خود از علما جمع شده آن عالم مستفسر شد که چه میکنند چون
در جواب گفت دعا بلا میکنیم او تعجب نمود فقیر در بیان او گفت چون
نماز میکنیم و شما را از جمله بندگان صالح خداوند میدانیم پس در هر
شبانه روزی پنج نوبت شما را در خیر و بندگان نیک عمل سلام
میدهیم و معنی او دعا میباشد یعنی طلب خیر کردن از خداوند السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته در این سلام فقها ذکر نموده اند که اگر نماز گذار
منفرد است اشاره کند بگوشه چشم خود بسوی جانب راستش و اگر
جامع است خواه امام و خواه ماموم اشارت کند بگروه روی
خود بجانب راستش یا اگر جامع ماموم بود و از جانب چپ او کسی باشد
یا چیزی هر چند دیوار بنا بر قول بعضی در این سلام اشارت با
جانب کند از روی خود و در سلام وسط اشارت بهمان جانب
راست کند از رو چنانکه گذشت و معنی او چنانکه رحمت و سلامتی
و نعمت خداوند بر شما باد ای پیغمبران خدا و ملائکه و مسلمانان

هرچند که چنین باشند زیرا که جمیع مستحق آن هستند چنانکه خداوند
در قرآن مجید فرموده است درباره وصف خود که او بهار شته رحمت
میفرستد از برای شما بندگان تا بیرون آورد شما را از تاریکیهای
گمراهی بسوی روشنائی هدایت و راه پایها چرا که خداوند با
شما مهربان و رحم فرماینده است بلکه اگر شخص نماز کند از جامع
باشد خواه امام و خواه ماموم باین سلام قصد دیگران نیز نماید یعنی
معنی که امام قصد ماموم کند و ماموم قصد امام چرا که هر یک از
ایشان سبب دریافتن یکدیگر فضیلت جماعت را شده است
پس تشکر احسان او لازم است و او باین کلام حاصل میشود چنانکه
ظاهر است و سزاوارتر که استحباب آن در این هنگام شده است
و مقام فراق هر یک از دیگری میشد پس مناسب است وداع
ایشان با یکدیگر و بهترین عبارات آن این است
در معقبات نماز است یعنی چیزهائیکه سنت است آنها را در عقب نماز ار بیاورند

و آنها را

و آنها را تعقیبات نیز خوانند و معنی تفاوت میباید چیزها
که مراد از هر یک میشد و استحباب آن بسیار اکید است چرا
که آیه شریفه فاذا فرغت فانصب را بعضی را وجه تفسیر نمایند بمعنی
که ای بنده چون از نماز خود فارغ کردی پس مهیا دار خود را از برای
تعقیب آن و در حدیث وارد شده است که تعقیب بعد از نماز
منفعت در طلب روزی و تحصیل آن بیشتر وارد شده ان در زمین یعنی
از رفتن بشهرها و جاها در جهت تجارت کردن چرا که هر چه آدمی
در زمین است از وطن خود مال بیشتر آید پس هر چه تعقیب بالکه خواند روزی
او فراخ گردد و علاوه بر آنها اگر شخص نماز کند تشبیه میشود بآمدن
بزرگی از بزرگان دنیا نزد شخص میگردد یعنی چون او را استقبال
میکنند و قدری با او صحبت میدارند و او را مشایعت نیز مینمایند
از برای نماز هم مقدماتی بجا میآورند بمنزله استقبال و مقارنات
بعمل میآورند بمنزله صحبت و تعقیبات میخوانند بمنزله مشایعت و از این

همان ظاهر میشود وجه در آنچه بعضی گفته اند که تعقیب نماز باید در وقت آن
باشد چنانکه مقدمات او نیز باید در وقتش باشد نمیشود مفارقت
چرا که هر یک از استقبال و مشایعت بزرگان دنیوی در وقت
آمدن و رفتن ایشان نیز میشود و بالجمله عدد تعقیبات حد و حصری
ندارد زیرا که در بیانش چیزها گفته اند و بیشتر از آنها از حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است بالاتر و بهتر
از همه تکبیرات ثلاثه پس از سلام دادن را شمرده اند و این معنی
با طریقه مردم بلکه علما نیز منافات کلی دارد چرا که تعقیب از جمله
سنتهای نماز میشمارند و خروج از نماز بسلام که پیش از این است
حاصل میگردد چنانکه گذشت پس باید که او جزو نماز نباشد و این تکبیرات
که ذکر شد دلالت بر آن دارد که از اجزاء نماز است چرا که تا آنها را بجا
نیاورند از مبطلات نماز را بجا نمیآورند بلکه حدیثی که در شرح تکبیرة الا
حرام گذشت از آنکه هرگاه آدمی در اول نماز شش تکبیر و یک تکبیر
تمام

تکبیر تکبیر میگوید هر یکی بجهت تکبیرات نماز را بجا نیاورده باشد عمدا ذکر کند
بیان او را کفایت میکند دلالت بر خروج میباید زیرا که ابطال بعد
با محسوب شدن این شش تکبیر از اجزاء نماز میباید چنانکه بیانش شد که تمام
محمول بر هر رکعتی میباشد پس هفت از این تکبیرات افتتاحیه میگردد
و ده از برای هر رکعت هر رکعت پنج از آن یک بجهت رکوع
و چهار بجهت سجود و یک از برای قنوت و میتوان هر وجه جمع در میان
این هر علامه را که گذشت نماز شش محمول بر چهار رکعتی باشد
و تکبیر قنوت باشد شش تکبیر غیر واجب افتتاح محسوب نگردد با
قنوت باشد که تکبیرات ثلاثه سه تا است و از اجزای نماز است هر چند
که تعقیبات است چنانکه شش تکبیر غیر تکبیرة الاحرام جمله تمام است
و از اجزای نماز محسوب میشود هر چند که نماز گذار احتیاطا داخل
آنها را مقدم قرار دهد بلکه پیش از تکبیرة الاحرام انها را بجا آورده
چنانکه بیانش شد و بالجمله بهتر از برای آدمی چنانکه این

تکبیر را ترک نماید و صورتش بهاشد که گذشت و چون با جات تشهد
وسلام میرسد یعنی که روی خود را از قبله نگردانیده است و پیش
منافی از منافیات نماز از او سر نزده است دستهای خود را
پس از سلام دادن بلند سازد مقابل گوش خود راست
بقسمیکه کف آنها بجانب قبله کعبه و بگوید   تا سه نوبت شود
و شرح او در بیان تکبیرة الاحرام گذشت حتی با جماعة [illegible] میتوان
که آیه شریفه فصل لربک والنحر اشاره باینمطلب باشد تا معنی [illegible]
نمازگزار دید هر یک از شانها دستهای خود را تا نزدیک
عرب او را نحر مش خوانند بالا برید پس از آن مشغول تعقیبات
دیگر شود و آنها بسیار است چنانکه مذکور گشت و آخر از همه خواندن
قرآن را قرار دهد چنانکه این شیوه از حضرت امام رضا [illegible]
که در طوس شریف داشتند منقول شده است بلکه [illegible]
ختم القرآن را بعضی چنین معنی نموده اند که بخوانند ای حضرات

همه روزها بعد از نماز آنچه شما میسر شود از قرآن پس اگر الله میسر روزها
پس از نماز صبح قدری از قرآن را بخوانند بخیال اجتناب از بکار آمدن
و در تجرید و بیان اندازه آن که آیا چه قدر است خلاف شده
شده است که در متن خود مسطور شد در اینمقام اعاده حسنی ندارد.
یا اگر سه نوبت سوره قل هو الله احد یا چهار نوبت سوره قل یا ایها
الکافرون بخوانند بسیار مناسب دارد چرا که در حدیث وارد
شده است که هر یک از آن سه و این چهار حکم تمام قرآن را
دارد چنانکه روایت شده است که روزی حضرت پیغمبر صلعم در مجلس عام
خود فرموده اند کیست از اصحاب من که روزهای سال را تمام روزه
باشد و همه روزها ختم قرآن بخواند و شبها را جمله احیا دارد سلمان
فارسی رضی الله عنه عرض نمود که من همه اینها را میکنم پس عمر علیه
اللعنه بخشم آمد و گفت که این مرد که از فارس آمده میخواهد
بر ما که از قریشیم فخر نماید و دروغ میگوید در بیشتر از روزها روزه

نذلك و بیشتر شبها خواب میباشد و هیچ روز یکختم قرآن میخواند حضرت
پیغمبر(ص) فرمود که او مانند لقمان حکیم است سخنهایش مغز دارد و لیکن
و دروغ میباشد چگونه را از او سؤال کنم تا جواب گوید عمر چون
از او احوال پرسید سلمان در جواب گفت که اکثر روزها سال پس
معنی او چنین است که خداوند تعالی فرموده است که هر که حسنه کند
ده برابر او میشود و من هر ماهی سه روز روزه میدارم تا ماه محسوب
شود با آنکه ماه رجب و شعبان تمام روزه میگیرم و با ماه رمضان
پیوند میکنم چرا که یکماه آنها بابت ده ماه محسوب میشود و با دو ماه دیگر
یکسال میگردد و علاوه بر آنکه موافق شرع دیگر رفتار کردم که
مستحبی برابر واجبی کند چنانکه ملاحظه کن در نمازهای واجب و مندوب
میشود چرا که عدد اول هفده رکعت میباشد دو صبح و سه مغرب
و هر یک از سه دیگر چهار و عدد دوم سی و چهار رکعت میباشد
دو از برای صبح پیش از آن و هشت از برای هر یک ظهر و عصر پیش از

آنها

آنها نیز و چهار از برای مغرب پس از آن و یک از برای عشا پس از آن
و هشت از برای شب که وقتش نیم آخر آن است و دو از برای شفع و یک
از برای وتر که وقت اینها نزدیک صبح صادق میباشد و اما
بیداری شبها پس با این معنی است که از آنحضرت شنیدم که هر که
با وضو یا تیمم بدل از آن بخوابد چنان میباشد که تمام شب را بعبادت
احیا کند و من همه شب با وضو یا تیمم میخوابم و اما یکختم قرآن در روز
خواندن پس این معنی دارد که آنحضرت با جناب علی ابن ابیطالب
فرمود که یا علی مثال تو در میان امت من مثال قل هو الله احد
در میان سورههای قرآن هر که او را یک نوبت بخواند چنان است که ثلث
قرآن را خوانده است و هر که دو نوبت بخواند چنان است که دو ثلث
قرآن را خوانده است و هر که سه نوبت بخواند چنان است که قرآن را
ختم کرده است پس هر که تو را بزبان دوست دارد ثلث ایمان با او
میباشد و هر که تو را بزبان و دل دوستی نماید دو ثلث ایمان را

ولایت و هر که تو را با این جمع دوست باشد و از دست خود هیچ باری
ننهاد تمام ایمان را ولایت و من همه روزه بعد از قل هو الله احد میخوانم
الحاصل این فقیر از تعقیبات نماز بجهة خاطر نبودن رساله جامعیت
بدین عبارت مشهور و تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها منتهی
چرا که زیاده سبب ملال و کلال میشود و ابتدا در این جز تسبیح میکنند
زیرا که فضیلت او از همه بیشتر است چنانکه جمعی از فقهاء رضوان الله
علیهم تصریح با آن نموده اند و الاحسن رعایت باشد که در تعقیب مقدم داشته
چنانکه در حدیث وارد شده است و در وجه نامیده شدن او را باین
اسم در حکایت گفته اند اول آنکه چون قرار زنان بر آنست که در خانهای شوهر
مشغول بخدمت خانه میشوند و از جمله خدمتهای خانه عرب
آب آوردن بخانه میبود از خارج چرا که عربستان مانند
این صفحات عجم لاسیما این بلده فقیر اصفهان صانها الله عن
الحدثان نیست که آب در خانه باشد و احتیاجی بخارج نباشد و این خدمت را
هم زنان

هم زنان در شب متحمل میشدند تا نظر نامحرمی بر ایشان نیفتد لهذا
از جمله خدمات خانه حضرت فاطمه زهرا آن بود که بجهة جناب
امیر مؤمنان علیه السلام آمدند آب آوردن بخانه میبود و او را هم
باید از گشت آوردن چنانکه متعارف است پس سینه آنحضرت از رسانیدن
آب آوردن ورم نموده بود بواسطه بند مشک که بر آن واقع میشد و چون
بجهة نان پختن گندم یا جو را بسنگ آسیا در خانه خود آرد مینمودند دست
ایشان ورم نموده و چون جهة تحصیل نان و غذا با کنیزان نیز تنزل
باید بمطبخ روند و جاروب نمایند رخت آنحضرت چرکین میشده
روزی جناب امیر با آنحضرت فرمودند که بروید بنزد پدر خود و از او
و از او خواهش کنیز بکنید تا بشما دهد و او حکم نماید و شما را قدر
از این زحمات فارغ کند آنحضرت تشریف آوردند بخدمت پدر
شرف که دیدند جمعی از اهل خدمت آنجناب نشسته اند آنحضرت را
خجلت مانع شد مراجعت فرمودند روز دیگر صبح زود بخدمت

سردی هوا آنحضرت با حضرت امیر علیه السلام در زیر لحاف می‌خوابیدند
جناب رسول صلعم بخانهٔ ایشان تشریف آوردند و پرسیدند که ای
فاطمه روز گذشته تو را چه حاجت بود می‌پرسیدی آنحضرت خجالت کشیدند
عرض نمودند و حضرت امیرالمؤمنین ع واقعه را بعرض آنجناب رسانیدند
آنجناب در جواب فرمودند که چنین حال چیزی از مال غنیمت بدست ندارم
میخواهی بتو چیزی تعلیم نمایم که بهتر باشد از برای تو از کنیزک خدمتگار
که او از جمله متاع دنیوی است و باقی نخواهد ماند و این از جمله امور اخروی
و باقی ولد حضرت فاطمه ع عرض نمودند که یا رسول الله از خدا و پیغمبر
و پیغمبرش هر دو راضی شدم آنهنگام جناب پیغمبر صلعم اذکار را که بزبان
آینده را تعلیم ایشان فرمودند تا باعث اثر رحمات الله گشته آن
شود و در عوض آنها باشد و لهذا او را منسوب بآنحضرت می‌نامند
لهذا چون حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که بلوغ و تزویج شدند
هر یک از صنادید و بزرگان قریش خواستگاری آنحضرت را

ازجناب

از جناب پیغمبر صلعم نمودند که شاید ایشان را بحبالهٔ خود درآورند جناب ختمی مآب علیه
التحیه و الثنا در جواب آنها فرمودند که اختیار او با خداوند
عالمیان است هر کس را او معین می‌فرماید باشد که بحبالهٔ این
درآید و در فلان شب ستاره از آسمان بزمین خواهد آمد در خانه
هر کس فرود آید حضرت فاطمه زن او خواهد بود جمعی از قریشیان
که مستعد شدند لیاقت این معنی را ندانسته قطع طمع از تزویج آنحضرت
نمودند و آن جمع دیگر که گمان او را امیدوار شدند و این معنی را فهمیدند
منتظر آن شدند تا چون آن شب رسید ستاره زهره که در غایت آب و تاب
افتد است پس از غروب آفتاب در سمت مغرب تا آخر شب پیش از
طلوع آفتاب از سمت مشرق نمایان می‌شود و از ستارگان
صفا دارتر و درخشنده‌تر نماید و در فلک سیم منزل دارد
که یک فلک پایین‌تر از آفتاب باشد و در میان هر فلکی تا فلک دیگر
پانصد سال راه است چنانکه از زمین تا فلک اول نیز پانصد سال

راه مهیا نیز از رجای حق کند شد و سر از زیر آمد تا ناگاه حضرت امیر المؤمنین
دار گیرد و در آن زمان که او مشغول بزیر آمدن میشود حضرت فاطمه
مشغول بگفتن الله اکبر شد چرا که بجز خداوند کسی دیگر توانائی
بر این امر ندارد و لیکن در آن که درآمدن میشود آنحضرت اشتغال به
الحمد لله گفتن میشود زیرا که او نعمتی و اظهار عزت میشود و از جهت خداوند حاصل
شکر او بر آن واجب میشود و چون ستارها اوج رفتن گرفت تا بمحل اعلی
خود بازرسید آنحضرت مشغول بگفتن سبحان الله شد از جهت اظهار
عظمت و بزرگی خداوند و تعجب از کارهای آن و معلوم است که این
حکایت مناسبت با این ترتیب که میاید ندارد بلکه با نامبردن
آنحضرت را از هر اینها موافقت ننماید و در کیفیت این تسبیح مبارک علما
رضوان الله علیهم خلاف شدید شده است و ظاهر اکثر کلام در این باب
که الله اکبر مقدم بر همه میشد و عدد او سی و چهار است چنانچه
در حکایت مزبور نیز مذکور شد که آن مدت که ستارها از آسمان
امدن.

بزمین میآمد حضرت فاطمه این عدد دیگر گفته لیکن و همچنین کلامی
در آن نیست که عدد هر از تحمید و تسبیح سی و سه میباشد چنانکه در همین
حکایت نیز مسطور است که در زمان نزول ستارها بزمین حضرت فاطمه
سی و سه نوبت سبحان الله الحمد لله و در زمان بالا رفتن تا بالای آسمان
رسیدن سی و سه نوبت سبحان الله گفته لیکن با کلامیکه در مقدم است
دانستن هر یک از این چه بر دیگری است و مشهور در میان اینان
چنانکه متنبیان دعوی سیره و طریقه علما و دیگران را نیز رونق
نمود آنکه الحمد لله مقدم بر سبحان الله میشد همچنانکه در حکایت گذشته
نیز معلوم شد و وجهش نیز مشخص گردید و بعضی گفته اند که سبحان الله
مقدم است بر الحمد لله و لیکن مناسبت خوب با حکایت سابقه ندارند
پس عمل بر قول مشهور بهتر است بلکه لازم و طریقه موافقت آن
با که امیدان تسبیح متعارف چنانکه شمرده دانه‌های تسبیح صد است
هر یک از دو طرف آن سی و سه است و میان این سی و سه یک عددی

نیز دارد که آن یکصد میگوید و چنین سی و سه دانه اول را با عدسی اول
از برای الله اکبر میخوانند سی و چهار نوبت تکبیر گفته اند و چنین سی و
سه دانه میانین را با عدسی دوم از برای الحمد لله میخوانند سی و سه
نوبت تحمید حاصل شود و پس از آن سی و سه دانه باقی مانده را و اول بسم
از برای تسبیح با و حساب شمار آنها هر چه ممکن شود خوب است هر چند
با انگشتان باشد لا اگر تسبیح متعارف شود بهتر خواهد بود و اگر آن
تسبیح از تربت باشد دیگر بهتر میگردد بلکه ثوابش را که مشتبه شد
چرا که احادیث بسیار در فضیلت آن وارد شده است بلکه در بعضی
از روایات هست که اهل آن هر چند بلا شعور باشد ثواب
عظیم دارد و ظاهر است چنانچه او بهتر از آنچه است و شرح هر یک
از این اذکار سه گانه چنین سابق ذکرش شد اعاده آن دیگر حسنی
ندارد یا حرفی که در اینجا مناسب است که چگونه این اذکار را تسبیح مناسب مند
وصال الله او بنا بر مشهور در اجر مشتبه است و شبه که جهتش آن باشد که

چن

چون تسبیح بمعنی پاک داشتن خدا و نداشت از هر بدی چنانکه بیانش
شد لهذا اولی اهتمام است از تحمید و تکبیر چرا که آنها راجع بصفات ثبوتیه
میشوند و معنی تسبیح نفی صفات سلبیه است و دفع اهم و ضرورتر
از اول است بلکه حصولش بنا بر آن دارد و لهذا حکما گفته اند
که تخلیه پس از تحلیه مشتبه است یعنی رفع ضرر اهم از جلب منفعت میباشد
پس در مقام اختصار که ذکر یکی از این سه خواهند کنند اکتفا نمودن
بر آن بهتر است از دو دیگر علاوه بر آنکه چون او در آخر است به اعتنا
و اعتماد بر او بیشتر خواهد بود چنانکه مشهور است که ختام امر خوش
خوش است و شفا در ته پیاله است و کار را که آخر که تمام کرد پس
از این سبب اسم او را بر دو دیگر گذارده اند و آن دعای مشهور است چنانکه
در بعضی از روایات وارد شده است چون تکبیرات سه گانه آخر
نماز را که می گویند این دعا را بخوانند لا اله الا الله الها واحدا
ونحن له مسلمون یعنی که مسبحانم من آنکه نیست خدا با غیر همین خدا

که می‌پرستیم او را در حالیکه یگانه است شبیه و شریک ندارد زیرا که اگر العیاذ
بالله شریکی میداشت نظام عالم بر قرار نمیبود چنانکه بیانش شد و ما بندگان
جملگی از برای او مطیع و منقاد هستیم چرا که همه کارهای ما در قبضه تصرف
او میباشد و ما را قوت از هیچ کاری نمیباشد چنانکه گذشت بالجمله ما بندگان
از برای آن خداوند عالمیان مسلمان هستیم هر چه امر فرموده اطاعت
میکنیم و آنچه نهی کرده خود را از آن باز میداریم لا اله الا الله لا نعبد
الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون یعنی نیست خدائی
بجز همان خدا که میپرستیم و پرستش نمیکنیم ما بندگان کسی را بجز
او در حالتیکه اخلاص دارنده و خالص کننده هستیم ما از برای او
دین خود را یعنی در عبادات او از جهت ریا و خودنمائی بدیگران
نمیکنیم چنانکه خودش ما را امر فرموده و در قرآن مجید ذکرش متفرقه همچنانکه
بیانش شد و هر چند که خوش ندارند این معنی را او بندگان دارند
ترک آورند کافر و مراد از ایشان نه همان خصوص بت پرستان

از اهل

از اهل ضلال است بلکه دنیا داران از اهل اسلام نیز داخل در این
صفت خواهند بود چرا که ایشان را نیز خوش نمی‌آید کارهائیکه
مخالف طبع آنها باشد چنانکه مشهور است که الحق مرّ یعنی سخن که
حق است تلخ است بکام دیگران که اهل دنیا میباشند زیرا که پسند ایشان
نمیباشد و منقول است از بعضی علما که میگفت چنین خواهد آمد که
با اهل دنیا همچو رشوه بها که در مقابل آنچه ایشان مشتبه میکنند
از دین خود با آنها واگذارند پس ایشان در حقیقه دنیا را با خدا
وند شریک میدارند زیرا که رضای او را مقدم بر آن میدارند
چنانکه در رسالات پیغمبران برما معلوم شده است و ذکرش در این مقام
گنجایش ندارد لا اله الا هو ربنا و رب آبائنا الاولین یعنی نیست خدا
بجز همان خدا که پرورش دهنده ما و پرورش دهنده پدرهای پیشینیان ما میباشد
چرا که جملگی پرورش او از کتم عدم بعرصه وجود میآیند و جملگی
بار لطف او از کوچکی به بزرگی میرسند و اگر منتش و خواهش او نباشد

هر نفسی که فرو میرود بیرون نمی آید و چون بیرون نیاید زندگانی حاصل
نمیشود و لهذا از قدیم گفته اند که هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است
و چون بر میاید مفرح ذات است پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بهر نعمتی شکری لازم
واجب الغرض قصه جمیع کائنات و ترقی آنها جمله بستگی دارد
بخواست خداوندی و این اسباب که ما میبینیم و آنها را باعث میدانیم
منوط است بفرمایش او که این اثر را در آنها قرار داده است چنانکه
منقول است ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها یعنی خداوند
هیچکاری را نمیکند مگر با اسبابش و اکثر دیده ایم و تجربه نموده ایم
که این اسباب بعمل میاید و اصلا ثمری نمی بخشد و ابدا بمطلب
نمیرسد و کار صورت نمیگیرد و از این جهت گفته اند که العبد یدبر
والله یقدر یعنی که آدمی تدبیر را میکند و خداوند تقدیر را مقرر میفرماید
پس اگر تدبیر با تقدیر موافقت نمود فنعم المطلوب والا همین تدبیر آدم
هرز میرود و ضایع میگردد و شواهد این معنی زیاده از آنست که بنوشته آید.

شایع نمود بلکه بر هر کس اندک تفکری نماید وجه را ملتفت شود
واضح و هویدا میشود و از جمله وقایعی که در زمان تألیف رساله
اتفاق افتاده استماعش را نموده ام اینست که طفلی مادرش در ایام وضع حملش فوت
شده بود و چون کسی از او مواظبتی نمیدانست که او را بدایه دهند
یا او را بدایه گیرند خاله او که هرگز زائیده بود پستانهای
خود را بدهان آن طفل گذارد تا اینکه شیر نماید و از برای او فکری
کند فی الفور آن پستانهایش شیر آمد و آن طفل از آنها ایام مدید
خود را شیر خورده تا بزرگ شد چنانکه پستان ما در این شهر میاید بلکه از
وضع حمل با وجه خشکیده دارد پس لازم بر آدمی اینست که طلب کند
و کوشش نماید چنانکه مضمون حدیث اتقوا الله و اجملوا فی الطلب میباشد
یعنی که خدا را منظر بیاورید و در امورات خود تا که کوشش نمایید
که چنان میشمارند که کار رب و کوشش خود با آن صورت گرفته همچنان
که در خطاب خداوند با حضرت موسی این مضمون وارد شده

که بنده من آن باشد که چیزی میخواهد و من چیز دیگر میخواهم پس اگر آن
بامن در مقام تسلیم در آمد من آنکه را اراده او وفق خواهش او صورت
میدهم و الا او را از زحمت میاندازم در تحصیل خیال خویش و نمیشود
تا آنکه آنچه خواست من بود بعمل آید و لهذا در حدیث وارد شده اول
العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه یعنی که علم ظاهری خدا شناسی
میباشد و علم حقیقی کارها را باو واگذاردن و خود را هیچ دخیل ندانستن
میباشد لا اله الا الله وحده وحده وحده یعنی که نیست خدائی بجز از خدا
در حالتیکه یگانه و تنها است مثل او هیچ شریک و شبیهی ندارد و شاید که سر
در تکرار شهادت بوحدانیت را چهار نوبت آن باشد که او اجر علیحده می
که بحسب شرع مطالب با آن ثابت میگردد چنانکه در حدیث است اقرار
خداوند بربایستی که نه مسکر چه اقرار و به شهادة دو نفر ثابت نمیشد باید هر چیز
ثابت نمیشود بلکه باید که آن شخص را چهار نوبت اقرار نماید یا چهار نفر
همه بر او گواهی دهند پس بجهة اثبات مدعی است که دو چهار نوبت اقرار
احدو

بوحدت میفرماید تا خوب محکم شود و اصلا احتمال خلاف در وی نماند
و الا ضرور آوردن لفظ وحده را در این فقره پس از جهت مجرد
تاکید لفظی است چنانکه در بعضی از نسخها بجهة زیاد تاکید سه نوبت
ذکر شده است انجز وعده یعنی که صفت دوم خداوند آنست که
وفا میکند همیشه بعهد خود و عدهٔ چیزی که متعهد است چرا که کریم است و گفته اند
که الکریم اذا وعد وفی و اذا اوعد عفا یعنی که کریم آنکس را گویند که
وعدهٔ خیر بدهد وفا باو سازد و هرگاه وعدهٔ بدی کند از او درگذرد
و بیامرزد چنانکه منقول است از پیغمبر خدا خداوند در روز قیامت
را میامرزد شیطان لعین بطمع میافتد که شاید او را هم بیامرزد نصر عبده
یعنی که صفت سیم خداوند آنست که یاری میکند همیشه بندگان خود را
که آنچه خیر است از برای ایشان میخواهد و اسبابش را مهیا میگرداند
و آنها را امر باو میفرماید و آنچه شر است از برای ایشان نمیپسندد بلکه الا
و اراده او را از آنها دور میسازد و منع و نهی ایشان از آن میفرماید

و شواهد این معنی از بس بسیار است ذکر آنها گنجایش ندارد چنانکه مکرر
تجربه شده است که ما خواهشی از خدای حق میکنیم و بسیار دعا
بر طبق آن نیز میخوانیم و آن نعمت نمیآید فی الحقیقه مستحق نمیشویم اگر باجابت رسید
بوجه فرض محال رسید رابطه منزلت نمیشد بلکه خداوند در قرآن مجید
تصریح باین مطلب فرموده است که ما یاری میکنیم مؤمنین را و بر ما
لازم است که یاری کنیم ایشان را زیرا که مراد بنده در این مقام همان مؤمن
چرا که کافر فی الحقیقه خود را از بندگی خارج نموده است و چه منافی است
در این مقام ذکر کلام بعضی از علما با بعضی دیگر چرا که با او بحث نمود
چرا اگر ما مؤمن حقیقی نیستیم شبیه مؤمن که هستیم پس چرا که خداوند یاری
ما را نمیکند چرا که در حدیث وارد است که هر که خود را شبیه بقومی نماید
از جمله آنها محسوب میشود و خداوند فرموده است که بر ما لازم است که
یاری مؤمنین را کنیم و در جواب گفت که اگر ایمان نداشتیم هیچ
مؤمن حقیقی نیستیم و خود را شبیه بمؤمنین در میآوریم یاری خداوند

هم ما

هم با ما شبیه میشد و حقیقت بذلک زیرا که همچنان هر یک از ما حظی
دیگران مؤمن مینامیم و خود میدانیم که مؤمن نیستیم همچنان
که خداوند با ما میفرمود که یاری مینماید بنظر دیگران و خود میدانیم
که یاری نیست بلکه موجب غم و ملال میشد پس حاصل همان کلام
مشهور است که هر کس آب دلش را میخورد یعنی که تخم هر چه را در دل
میکارد از خیر و شر حاصل او را امید رود چنانکه در حدیث وارد
شده و شاعر گفته است گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل
غافل مشو و دیگری گفته هر چه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی و شواهد این معنی
دیده و شنیده شد از جمله اینکه پادشاهی دو وزیر داشت یکی صادق و
دیگری منافق لیکن منافق با آن صادق درست بود و در باطن بخیال ازاله
آن میبود تا آنکه روزی پادشاه چنان صحبت داشت که این عزت که تو
با آن وزیر میدهی و بخود با او سخن میداری هر زمان چرا که او
نمیفهمد بلکه متأذی میشد از آن و میگوید که دهان پادشاه بدبو است

پادشاه قرار داده که این حرف را فی الصبحت رسته و آن وزیر را دست نشیت
نمود این وزیر او را شب در خانه خود برسم مهمانی برده بسیار شد بخورد
او داده تا دهانش بدبو شود و چون خواست در مقام تجربه با پادشاه برآید
در دهان خود را بکیرد و چون نزد آمد پادشاه در مقام تجربه با او برآید
که صدق قول آن وزیر را مشخص سازد این وزیر بیچاره در دهان
و دماغ خود را کرفت چون پادشاه اطلاع از واقعه نداشت پیش مبتدا شت
اینکار را از جهت حفظ کند دهان خود بستند است و را تا بود که
که خود برده و بکیرد و بمعیشش لذیذ بود که او را لقبی رسید چون وزیر منافق
از این واقعه اطلاع یافت طمع او غالب شد و از او خواهش کرد که آن
برات را با او کذارد چون چنان کرد و رفت بلقبی رسید روز دیگر
وزیر صادق حضور پادشاه آمد تعجب نمود از او باعث این امر را رسید
او صورت ماجرا را از اول شب تا آن روز حکایت کرد پادشاه فهمید چه او
منفعت کشته است و بهمین جهان خیال که در خیال سیاه بعد است و همچنین

[illegible]

معنی بسبب عزت و رفع درجت او نزد پادشاه شد **و آغر جنده یعنیکه**
صف چهارم خداوند آنکه عزیز زدو غالب و مسکر دانید همیشه
لشکر خود را یعنی مؤمنین را بر لشکر شیطان یعنی کافرین چنانکه در قران
مجید نیز تصریح باین وضعه است و نقد است که وقتی خداوند
فرمود بحضرت داود که من عذابی خواهم فرستاد تا یکصد هزار نفر
تو را تلف نماید شصت هزار نفر از جهان و چهل هزار نفر از بدان
حضرت داود کریه کرد و عرض نمود که بدان چه جای خود دارند بقصر
خوبان چیست خداوند وحی فرمود که من ایشان را بمانند بدان لزوعان
بر ایشان خلق نمودم چرا منع آنها ننمودند تا این اعمال زشت از
آنها صادر نشود و لهذا مشهور شده که چون عذاب آید تر و خشک را با هم
بسوزاند بلکه فی الحقیقه در آدمی لشکر رحمان و شیطان هر دو جمع است
و اول غالب رحیم است چرا که اسباب تحصیل بهشت و اسباب
تحصیل جهنم هر دو در اوست و لوامت و هم صفت است چنانکه

سپاهش بی بقا شده ولی هشت لشکر رحمانی هستند و این هفت لشکر شیطان
میشناسند و همچنین نفس مطمئنه که او را لشکرهای خیر هستند طاعات و عبادات
میخواهد لشکر رحمانست و نفس لوامه که او را لشکرهای شر هستند لذاید
و شهوات دنیوی میدهد لشکر شیطانست و اول بر چهرم علامات
نجب خلقت و لکنه مغلوب میشود اید بواسطه بدی خواهد کلمات بدوم
میدهم و فرمان او را میبرد چنانکه در حکایت فرمایش خداوند با حضرت
بنی اسرائیل چرا اگر خواهید مرده زنده شود و گاوی که دکاو بکشید و خون او را
بآن زنید تا آنچه حقیقت امر است او [illegible] بدانست به معنی شد
که هر یک از شما بکشان خواهید نفس مطمئنه همه تا آن زنده گردد و بسیار
بکار خیر بازدارد به نفس لوامه خود را بکشید و اطاعت هوا و هوس
نکنید تا نفس مطمئنه تا آن بفهمد که شما اطاعت او را خواهید کرد و بسیار
بکار خیر امر نماید و بزرگترین مفاسد آدمی اطاعت شکم کردن است
چنانکه در حدیث وارد شده که شکم خانه هر درد و پرهیز سرشته [illegible]

هر دو اما مینمایم و در بیان اوصاف رذیله آخر زمان وارد شده
که نماز اسلام جز اسمی نماند و از ایمان بجز رسمی نماند و از قرآن
جز خواندنش باقی نماند و قبله یعنی مطاع ایشان زنان ایشان میباشند
و همت یعنی قصد و دلبستگی آنها شکمهای ایشان میباشد و دین داری ایشان
پول داری ایشان میشود هر که دولت دارد مرشد دین دار میباشد و سبب ام
الفساد بودن شکم ظاهر است چرا که چون شکم پر میشود لابد از خوبها
و مستلزمات لباس فاخر [illegible] از آدمی بواسطه آن رو میشود بر چه ظاهری
و چه باطنی و از این سبب است که خداوند ثواب روزه را از بیکر
عملها پس از نماز قرار داده است بلکه در قرآن مجید [illegible] اهمیت آن را بیشتر گذارده
و در عقب نماز چند جا ذکرش فرموده است بلکه ذکر او را در بعض
مقدم بر نماز داشته و هر چه را باعث اطاعت شمرده ان و در دین داری
و خداشناسی اکرام شمرده و شاهد بر این معنی میشود روایتی که در ذکر
باقی از انکه چون خداوند پدر ما حضرت آدم علیه السلام را خلق

و مدت چهل سال در زمین طایف بیجان گرا زد تا ملائکه فوج فوج
بدیدار او میامدند و تقصیر از برای او نفهمیدند تا نوبت بشیطان لعین
رسید روزی با اتباعش بدیدن او آمد آنحضرت را تو خاستی دید
با اتباعش گفت که در روز دیدید که شکم مبتلا گه مرا او مسلط مشوم
و آنچه خواهم با او میکنم و نقل است که حضرت یحیی علیه السلام شیطان را
دید از او سئوال کرد که تو چه وقت بر آدمی مسلط میشوی گفت
آنوقت که شکم او پر باشد و غذای خوب خورده باشد و هزم الاحزاب وحده
یعنی که صفت پنجم خداوند آنست که در هم میشکند و بر هم میزند لشکر
مخالفین و معاندین را تنها و حاجت بمعین و شریک ندارد
چنانکه منقول است که در جنگ احد حضرت رسالت مآب چون
بر ایشان ظاهر آن لشکر شد سنگی برداشته بجانب کفار انداخت چند
آن سنگ جمعی از ایشان را بقتل رسانیدند و آنها را شکست داد
آیه شریفه نازل گردید که و ما رمیت اذ رمیت و لاکن الله رمی یعنی که
گمان

گمان نکنی که تو سنگ را افگندی آن زمان که افگندی او را بجانب کافران
ولیکن خداوند عالمیان او را افگند پس او کشت و لهذا است در حقیقه
ایشان را و در بعضی از نسخ بعوض هزم غلب میباشد و معنی آن قوی
نمینماید چراکه تا غلبه نباشد شکست رو نمینماید له الملک و له الحمد
یعنی که پس از برای آن خداست پادشاهی و مملکت داری و مر او راست
سپاس و ثنا چراکه مشخص گردید که خود بتنهائی غالب است بر جمیع
دیگران پس پادشاهی بزرگ او را میرسد و بس و لهذا در این کلام باصطلاح
ارباب علم معانی بیان تقدیم ما حقه التأخیر شده است که خبر باشد
بر مبتدایش تا افاده حصر نماید و نیز معلوم شده است که او وفا
بوعده خود میکند و یاری بنده خود مینماید و لشکر خود را
بر دیگران غالب میسازد و همه اینها خوبیها میباشد پس باین سبب از
بندگانش مستحق حمد و شکر و ثنا گردید یا نعمت بر ایشان افزون فرموده و در
این کلام نیز تقدیم ما حقه التأخیر شده است تا افاده حصر کند له

جمیع خوبیهای دیگر آنهم مشیت و خواستن اوست بلکه جمیع آنها از او ناشی شده
چنانکه مکرراً و جهش مذکور شد و این دو فقره سخن با چهار فقره سابقه
باصطلاح ارباب علم معانی بیان لف و نشر معکوس دارد و نفع
او بر آن باین وجه صحبت میباشد چرا که فقره اولی از این دو راجع باخیر
از چهار جمله سابقه است و فقره دوم آن راجع به جمله اولی چنانکه
از شرح هر یک مفهوم گردید و این معنی از محسنات کلام شمرده شد چنانکه
تفصیلش در محل خود ذکر شده است **یحیی و یمیت** یعنی که صفت ششم و هفتم
خداوند آنست که او زنده میکند مرده را و میمیراند زنده را کار او
چنانکه مشهور است که خداوند هر روزی یکهزار نفر آدم از دنیا
میبرد و هزار و یکنفر بدنیا میآورد و میتوان که مراد از این فقره
چنان باشد که خداوند مادامی بلکه جمله حیوانات را از آب حیات
نداده خلق میفرماید و از جمله آنها در اصل موضوعات این جان میگیرد
یا آنکه خداوند هر که را میخواهد زنده دل میفرماید با آنکه او را نور

علم

علم و ایمان را از او سلب مینماید و پوشیده نیست که ظاهر از معنی
زنده و مرده که هر چند مرغوب است احتمال اول از این چهار احتمال است اینکه
لکن وقت از آن کمتر بر احتمال آخر میرسد چنانکه در قرآن مجید
آنها بسیار شده است من جمله آنجا که فرموده که زنده و مرده یکسان نیستند
و یمیت و یحیی این دو جمله در بعضی بلکه بسیاری از نسخ این دعا نیست
و بنابر آن اصلاً بهم نمیرسد و الا بنابر بعضی دیگر که هستند پس آنها
که بنظر چنین آید که آنها تاکید لفظی میشوند از برای دو جمله سابقه
زیرا که عین همانها میباشد و اینه عکس ترتیب آن لکن این معنی منافات
کمی با فصاحت و بلاغت کلام بلکه با حکمت متکلم بان دارد چنانکه
ظاهر است بلکه مراد چنانکه خداوند همان را که زنده کرده
بنده است در اصل موضوعات این میمیراند بدنیا و آنان را که میرانده است
در اصل موضوع زنده میسازد در آخرت با دل آنان را که منور بعلم
زنده که آینده به مرده میسازد از جهت سبب توفیق از آن

بسبب بدی ذات شان آنهارا که مرده بود از نور علم و ایمان زنده
میکرداند بسبب دلالت او را بایشان و بهتر از این احتمالات آنستکه
این دو فقره کلام اشارت باشد بمضمونیکه در چند آیه ذکرش شده
از آنجمله کریمه ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین یعنیکه اشارت
باشد بیک مردن و دو زنده شدن آدمی در عالم رحم دلالت و مثل آنچه
که در عالم دنیا بهم میرسد چراکه چون آدمی از نطفه منعقد میشود تا چهار
ماه با جان میشود پس مرده میباشد آنوقت با جان میگردد و در رحم
میباید تا آنکه بعالم دنیا آید و چون باین عالم آمد زنده میشود تا وقت
مرگش آنوقت میمیرد و بنا بر این باید وجهی ذکر شود از برای تقدیم فقره
دویم در ذکر بر فقره اولی با آنکه مناسب عکس میبود چنانکه ظاهر شد
و شاید که آن چنین باشد که مضمون این فقره چون ظاهر میشد بر خلاف
مضمون آن چنانکه خداوند اشارت باین فرموده است در آیه
شریفه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یعنیکه
بتحقیق

بتحقیق آمده است بر آدمی پاره از زمانه که نبوده است چیزی شمرده شده
چراکه معلوم نبود آیا مرد است یا زن پس آن مضمون اشرف میشود
نسبت بآن و تقدیمش اولی میگردد و همه این احتمالات بنا بر آن بود
که واو در فقره دویم از برای عطف باشد و میتوان که از برای
حال باشد و معنی چنان میگردد که خداوند در همان دم که زنده
میکرداند مرده میسازد چراکه در جای اول رسید هر دو در جای
دویم چنانکه نظیرش را در آیه شریفه یولج اللیل فی النهار و یولج النهار
فی اللیل گفته اند یا بمعنی خداوند هر دو کار را در یکدم میفرماید چرا
که چون در جای روز دراز میشود و از شب بر روی کم میشود در جای
مقابل آن شب دراز میگردد و از روز بر کم میشود از این فقره بتفصیلیکه در علم
هیئت بیانش شده است پس مراد اینجا چنان میشود که خداوند همه
که زنده کرده است مقابلش را میرانیده است یعنیکه وصف او را
زاید بر خدمت است و از آن کمالات او را اند خواست و الا چگونه باین

حالت داخل میکردید و همچنین جان را که میرانیده است مقابلش را زنده
ساخته است بهمین معنی که او را از آن حالت باین حالت آورده است
و احتمال دیگر در این مقام هست با ملاحظه بودن واو که این چهار جمله
اشارت باشند بچهار حالت که روی میدهد به آدمی از جوانی و پیری
و بیجان شدن و دوباره در قیامت جان بیدن آمدن چرا که
زندگانی ایام جوانی حالت جوانی است که همه در کار است
و مردگی از آن پیری است که قوی از کار افتاده است لاشک درست
بکسر بلکه باین مرتبه خداوند بعضی را از ذل العمر گذارده است چنانکه
مردگی ایام بیجانی عالم برزخ است که واسطه در میان دنیا و آخرت
و زندگانی عالم قیامت است پس آنچه در دنیا کشته میشود در آنجا
ولهذا در حدیث وارد است که الدنیا مزرعة الآخرة یعنی که دنیا
کشتزار آخرت است و ممکن است که جمله اولی از این دو جمله آخر
اشارت بجهنم رفتن و جمله اخیره اشارت به بهشت رفتن باشد چرا

که زندگی و مردگی حقیقی همین است و سبب تقدیم میراندن را بر زنده
نمودن آنست که پیغمبر مردم چنین خواهند بود چنانکه مکرر بیان شده و لابد
هر جمله از فقره اولی پس اشارت بزندگی و مردگی ایام دنیا است مناسبه
و وجه در تقدیم اول را بر دوم ظاهر است **وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ** یعنی که
خداوند همیشه زنده است و هرگز نمیمیرد چنانکه همین معنی واجب الوجود
است که او صفت آنست و نحو در قرآن مجید خبر داده است با آنکه
همه چیز فانی هم میرسند بجز ذات اقدس او وجه هم واضح است
زیرا که اگر او را هم العیاذ بالله فنا باشد پس دیگر مربی و مدبری از برای
ما سوی نخواهد بود و در ایام حیات و کسی آنها را زنده نخواهد کرد
بعد از ممات پس اساس حشر و نشر و ثواب و عقاب بالمره باطل خواهد
شد و آنچه که از خلق آدمیان غایت میکرد دو لغو میشد از آن
لغو و بیهوده منزه است خداوند را با این معنی مناسبت نیست و همچنان
که خداوند از مخلوقاتش جدا است لم یزل است عبارت

از وجود در آخر است یعنی ملحوق بعدم نبودن انتشار دلیل نیز ازان
بازلیت وجود در اول است یعنی مسبوق بعدم نبودن باین معنی
که خداوند تعالی بوده خلایق هیچ نبودند و تا خواهد بود او هست
و دیگران هیچ نشوند و سر در عدم ذکر ازلیت انحصار است که کلام
در آن ممنیست چرا که گفت کو در ممکنات نبود و معلوم است که انها ازلیت
نداشته اند پس شرکت با خداوند عالم ایشان در وجود خارج ندارند
و باید فرق در میان او و آنها ذکر شود با آنکه سرمدیت دلیل و انها
ندارند تا جدائی در میان خالق و مخلوق مشخص گردد بیده الخیر
یعنی که مدبّر آنها خداوند است و در تصرف و قدرت آن همه چیز آنها
و خیرها و چون باصطلاح ارباب علم معانی بیان در این کلام ما حقه التاخیر
شده است چرا که خبر از مبتدایش مقدم گشته است پس افاده
حصر مینماید و معنی چنان میکند که دیگر از تصرف و تسلط بر خیرها
منتهاست چنانکه مکرر ذکرش شد وهو علی کل شیء قدیر یعنی که او

آن خداوند بر هر چه بخواهد از خیر و شر قدرت و توانائی
دارد و در این کلام نیز تقدیم ما حقه التاخیر شده است چرا که متعلق
بر متعلق و پیش افتاده است پس مضمونش چنان میکند که برای
او را توانائی بر هیچ کاری نیست هیچ یک بکرات ذکر او نیز شده و از این
سبب است که در روایت وارد شده که آدمی خود را در نزد خداوند
باید مانند مرده بداند در دست مرده شوی هر طریقی او را که اگر دانند
تسلیم دارد یعنی که آدمی همیشه باید به هر چه از جانب خداوند بر او وارد میشود
رضامندی داشته باشد و چون بنابر مذهب حق کار خداوند به جز خیر
نخواهد بود و آنچه شر میشود از جانب خود بنده است پس خدا
وند قدرت بر شر دارد لا یعنی نمیاورد و بنده که از او شری
صادر میشود از جانب خود او خواهد بود خداوند از خانه خالی او
فرصت است و مانع او از عمل آن نگشته است یعنی که بسبب منع از او
او خلقت لغو بوده است تا او از اختیار بیرون رفته و آزمون شود چه

خواهد که از خوبی و بدی بر خلاف مذهب ما حق جمله افعال از
از خوب و بد نسبت بخداوند میدهند و بنده را در آن هیچ دخل
نمیدهند چنانکه نقل است که روزی بهلول را گذر بر منزل ابو
حنیفه افتاد شنید که با او بعضی از اصحابش میگوید این مرد یعنی
حضرت امام جعفر صادق ع سه چیز میگوید و هیچ یک در نظر من
معقول نیست اول آنکه خدا را نمیتوان دید در آخرت و چگونه میشود
که چیزی باشد و او را نتوان دید دوم آنکه جن از جنس معذب میشود یعنی
شیطان که از آتش است در دوزخ یعنی جهنم میسوزد و چگونه تواند
که چیزی از جنس خود معذب شود و حال آنکه مشهور است صحبت
نا جنس عذاب است الیم و لهذا گفته است شاعر کبوتر با کبوتر باز با باز
کند هم جنس با هم جنس پرواز سیم آنکه خیر از جانب خدا است و شر
از جانب بنده و چگونه میشود که کار بنده کند و از جانب خدا او نیز
نباشد چون بهلول این سخنان را از وی شنید کلوخی برداشته
است.

بجانب او انداخت بایماء امام علیه السلام آن کلوخ ابن بر سر وی
واقع گردید و سر او را شکست چون او مجروح گردید بخشم شکایت کنان
ابوحنیفه او را گرفته نزد خلیفه بغداد آورد در نزد خلیفه با او گفت
که در این باب که دعوی میکنی از آن کلوخ بر سر تو آمده جواب
داد که ای دیوانه درد دارم میتوانی دید بهلول گفت که درد دیده است
یا نه جواب داد که موجود است بهلول گفت تو حال میگفتی
چگونه میشود چیزی موجود باشد و نتوان او را دید دیگر تو گفتی جنس از
جنس معذب نمیشود با آنکه تو را از این کلوخ که بر سر آمد
هیچ ضرر نرسد چرا که تو از خاکی مانند شیطان که از آتش است
و این کلوخ نیز از خاک است مانند جهنم که از آتش است پس همچنان
که شیطان از جهنم نباید معذب شود تو نیز از این کلوخ نبایست معذب
گردی دیگر تو گفتی که خیر و شر از جانب خدا است و بنده را
در آن هیچ مدخلیت نیست پس با من چه سخن داری که نزد خلیفه آمده

وطلب قصاص میکنی این سخن را خدا بر شعر تو ده و پسر بور انشنه بیت آن آیات
خبر ضعیفه فهمید که این فعل بهلول است با ابو حنیفه از چه رهگذر رنجید با او
دشمنی که با او را با امام علیه السلام میبرد بخت بهلول او را خوش آید
و آزار ها منعه بلکه ابو میشد که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم و اتوب الیه یعنی که طلب آمرزش میکنم من خداوندی را
که صفت ولایت خداوندی بجز او که زنده میشند همیشه و پایدار
دلیه با مرتبه اشن زیرا که لحظه از آنها غافل میکرد و چرا اگر زند
غافل شود العیاذ کار جمله تباه میکرد و چنانکه حق در قرآن مجید خبر
داده است با این مضمون و بازگشت میکنم من بسوی او از همه گناهی
و نافرمانی که کدام با معنی پشیمان از گناه های پیش میباشم و عزم
عدم عود با آن در آینده نیز دارم چرا که معنی توبه حقیقی همان
چنانکه گذشت پس چون آدمی چنین بکند که هیچ گناهی نداند هیچ
که در حدیث وارد شده است کسیکه توبه میکند از گناه مانند آنکه
انکه از

آن گناه هرگاه که پنهان باشد و در حدیث دیگر وارد است هر گناه
صغیره با اصرار بر آن یعنی که گناه کبیره میشود و هر گناه کبیره
با استغفار زایل از آن یعنی که پاک میشود و محو میکردد و چون آدمی
چنین شود که گناهی نداشته باشد دعای او رد نمیشود چنانکه
بر طبق آن از حدیث گذشت و از حکایت مناسب آنکه از جمله محلات
اصفهان مسکن این فقیر است محله است که او را طوقچی میخوانند
و مورخین تحکم چنین مینمایند و وجه تسمیه اش چنانکه ان محله قبول
که خدا نمیکرد چرا که هر که از اهل آن که حرام شد جاهای که بنای تعدی
و ظلم را بر آن مینهاد او را نفرین میکردند تا معزول میشد و تا آنکه
وقتی که که خدا از آن منصوب شد در مقام حیله با آنها برآمد که
حلیت و پاک شدن طینت جمع از هر یک نشانها بگذارند که میخواهم بنا
بدیهی نشانها محبوب میدارم آن جماعت او را از اراده او آگاه نزد امر که
موضعی جمع کنند چون جمع شدند ایشان را طلب کرده و با آنها گفت که این

تخمهای زیاد است از برای حرث و تخم زرع شما واقع میشود هر آنهارا
از شما قبول کنم چند دانه را از آنها بر داشتم تتمه را خود بر دارید اگر خواهید
نه فقط از آنکه این تخمها تبه گشته و اعتبار از رحم خداوند است
تبه و هر یک یک از آنها را بر داشته و چند روزی از آن
گذشت و گر خدا خاطر جمع شد که این تخمهارا شما قبول کرده اند
ظلم و تعدی را از این منع هر چه آنها در مقام تفرین بدان
دیگران بر آمدند نه بخشیدند مردود نه معزول که بهر دلالت این
گفته این معنی از ازل تخمهای حرام که شما قبول شده است مستشنیده
که دعا باجابت نرسد الغرض هر که خواهنده این دعا باشد
توبه حقیقی بعینه حقیقت را صاحب القرع میداند که هر چه از خداوند جوید
بطلبد اجابت میشود خاصه آنکه در امور آخرت باشد لهذا در عقب آن
دعا و خواهش خیر را از خداوند طلب باید باین عبارت که اللهم
یعنی که ای خداوند من زاده ما و بر آن مرا راه به خیر

و از جانب حضرت مسیح تا بمعنی هر چه را تو خیر دانی تا مرا بر سان
و هر چه را تو بد دانی آنچه را من خیر دانم چرا که سهو و غفلت مرا شامل
و تو را هیچ خلاف واقعی نباشد چنانکه در قرآن مجید است
همت شما است که آن چیز را دوست دارید و بسیار شاید که او باشد و او
از برای شما شر مستلزم و چیزی را ناخوش دارید
و بنظر خود بد مینماید و آن از برای شما خیر مستلزم و امثال این گونه
امور بسیار رخ مینماید بهر اکنون ملتفت باید زیرا که میخواند و از جمله
نوادری که از قدیم منقول است از صحابه جناب
پیغمبر است که روزی آنجناب باو خبر داده که تو را یک دعای مستجاب است
در نزد خداوند هر چه میخواهی بطلب او در جواب عرض نمود که من
هیچ صلاح خود را نمیدانم هر چه شما خیر مرا دانید از خدا بخواهید
آنحضرت او را فرمودند که خداوند در دنیا و در آخرت کرامت کند
و فرمودند که خداوند

فرموده که خداوند امنزل او را در بهشت جهت یکی من فرود آرید آن

بحضرت عرض میکند که قطع دارم با آنکه در مطلب اول تمام نشده است خیر نیست

من در آن تمیز نیست لکن چون در ظاهر چنان می‌نماید بیان او را از برای

من بفرمایند تا اطمینان قلب از برای من حاصل شود این فرموده است

که چون یاد داده باشی فرزند دنیا میکردی و از آخرت یاد نمینمودی و عمر

ضایع میکردی و چون همه روزها پیش از عادت با آن میکنی و عفو

از گناه میکردی آن روز که بر میخوردی شکر خدا از نعمت بسیاری

بجا میآوری و بسبب آن مستحق ثواب عظیم از خداوند میشوی و مانع

دنیوی را متاع آخرت بدل که او را بهتر میباشد وَاَفِض عَلَیَّ

مِن فَضلِکَ یعنی که ای خداوند من بسیار بریز بر من از فضل خود

یا معنی که همیشه فضل خود را شامل احوال من بگردان تا کاری که میکنم

که باعث رضایت و خوشنودی تو باشد و تو بسبب آن زیاده استحقاق کنی

من جزای آن خیر مرا دهی وَانشُر عَلَیَّ مِن رَحمَتِکَ یعنی که ای خدای من

بگش

بخش بفزا بر من رحمت خود را تا هر کاری کنم نتیجه آن اثر نیز

منتج مرحمت و جزای خیر تو گردد چنانکه پیش از این مذکور گردید

در بعضی از علما رضوان الله علیهم اجمعین میگفت که من هرگز کار

نکردم که خود را مستحق ثواب بواسطه آن از خداوند دانم و حال

آنکه جمله این کارهای متعارف دیگر از من میسر شده که قصد در هر

کاری را خیر میکردند لکن محض تسلی نفس خبایث را انا بد وَاَنزِل

عَلَیَّ مِن بَرَکاتِکَ یعنی که ای خداوند پایین بفرست و فرو آور

بر من از برکتها و خوشیهای خود تا بمعنی که نصیب من ای خیر بفرما

در همیشه کاری کنم در موجب برکت و رضایت تو شود نه کاری

که باعث غضب و سخط تو گردد و چنین مرحمت تو خداوند بر من غضب مینبی

داده چنانکه در روایات بسیار شده است پس از بهای من

در گذر و بعوض آن من باب التفضل خیر و برکت بمن عطا بفرما و

که وجه آنکه نسبت انزال برکات داده شده است آن باشد

که چنین عالم علوی [illegible] پس ناچار
در این عالم پایین رسیده از خیر و شر سبب او در عالم بالا
شده است مسبب را بوصف سبب موسوم ساخته‌اند و از این جهت
از آنها خبر داده‌اند یعنی فرو فرستادن چنانکه در قرآن
مجید خداوند فرموده است که روزی شما در آسمان است
یعنی که در جانب بالا و وجه آنکه چگونگی در زمین است لا سبب که
باران باشد در اینجا منزل دلو و آن باصطلاح منجمین پس چنین چیز
معلوم ولا محاله در قضا و قدر ثبت دلو و او در لوح محفوظ است
که در آسمان چهارم است پس روزی اول از برای آدمی رو میدهد
و گویا که از آن بالا بپایین آمده است حاصل معنی چنانکه چنین
احتیاج رهر یک از محو و اثبات با توحید خداوند است نوعی که
که همیشه نصیب من خوشی که دو هرگز اسباب بد از برای من
فراهم نیاید و لا تتر در آنکه چگونه است مقررات دعا که در این
مقام

مصمم چهار [illegible] پس مطلب [illegible] که است
و معلوم شد در باب هر این عدد کجا شروع شد منتهای مراتب اوست
و بیان سرش آن باشد که چنین دعا بمعنی خواهش است و او پس از
تعارف میشود باصطلاح مردمان بلکه در قرآن خداوند عالمیان
هم نیز چیزی را که بهترین از سورها قرائت است که سوره فاتحه باشد سبع المثانی
نامیده‌اند بنابر بعضی از تفاسیر و وجهش بنابر گفته بعضی چنین
گفته‌اند تعارف است [illegible] از آنکه این سوره مشتمل بر هفت آیه است
چه نیم آن بیان نعوت و صفات جلال خداوند است که بمنزله
تعارف کردن با بندگان میکرد و او از اقبالنا ایاک نعبد [illegible]
که سه آیه و نیم میشود و نیم دیگر در بیان دعا و خواهش که آن از اول
و ایاک نستعین باشد تا سه آیه دیگر باشد بنابر آنکه غیر علیهم اول آیه
وقف شود چنانکه جمعی تصریح نموده‌اند و چون فقرات بیان صفات
جلال گذشته در این دعا پس از اثبات توحید که جزو اثبات

چهارم آنکه ولهذا بر طبق آن چهار فقره دعا نیز آمده است تا هر یک

از این در مقابل یکی از آن که فقره سبحانک لا اله الا انت یعنی پاکی و دامن

و منزه میباشی تو خداوندا از مشابهت و مشاکلت مخلوقات جمیع

باز هر مدرکی که تصور آن از تو لازم میشود مراد سلب صفات نقص

سلبیه میشود صفات الجلال تو چنانکه مکرر و مفصل ذکر شد و میتوان

در تکرار این دو فقره با آنکه هر دو آنها ضمنا و صراحة معلوم شده بود گفت

آنکه چون سبب ذکر دعا آنکه اقرار به توحید رخ نموده بود و منشأ آن احتیاج

شد که دو بار ذکرش شود تا تاکید و چنانکه نظیرش از برای

میتوان چنانکه چون تکبیر احرام میگویند محرم میشوند چنانکه خواب از برای

ایشان رو دهد یا از سستی به بلندی آید عکس رو نماید حالت

تغییر میدهد تکبیر احرام را مکرر از سر میخوانند و اعاده کنند تا رفع کهنگی

آن شایبه را نماید و وجه دیگر میتوان گفت چون در عقب دعای دیگر

میآید خوش آن بود که تکرار شد دیگر باز با اظهار توحید با نفی صفات

نقص

نکته نیست اغفر الذنوب کلها یعنی بیامرز تو خداوندا از برای من

گناهانی را که کرده ام همه آنها را چه صغیره که وعده اجتناب بر آن

داده نشده است فحش دادن به ناحق و چه کبیره که وعده آزار داده اند

غیبت کردن به ناحق یا چه گناهی باشد که تعلق به خود دارد و حق الله

میخوانند مانند نماز نکردن یا گناهی باشد که تعلق به مردم دارد و

حق الناس میگویند مانند طلب مردم ندادن یا گناهی باشد

هر دو حق در او جمع میشود مانند زکات ندادن زیرا که آدمی آنچه

فقیر است که و هم اطاعت خدا را نکرده است پس مراد چنان نیست

از طاعات را که نکرده ام مرا از ثواب آن محروم منما و آنچه را از معاصی

و ظلمها چه رفته و چه وجه دیگر آنکه باشم مرا از آنها عفو بکن و

توفیق عطا کن که تا حقوق مردم را با ایشان واپس دهم

و جمله حقوق تو را به ایشان از من تمام بجا آورم فانه لا یغفر الذنوب کلها

جمیعا الا انت یعنی که به جهت آن خواهش میکنم از تو خداوندا من مرا آن

که ... زیرا که چیزی می‌خواهم ... الله ... از آنکه ... زر کنی را

جملگی و یکی را کسی بجز تو زیرا که دیگران را چنین همتی نیست و اگر باشد حاجت

حقوق خود با دیگر از امیران نخواهند لا حقوق تو خداوندا را

با آنها که مشترک در میان تو و ایشانست پس [illegible] بیامرز بعد

و از سیئات او بگذر زند اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک

یعنی که ای خداوند من بدرستیکه خواهش میکنم من تو را از هر خیری

و خیری که فرو گیرد دلیل بان دانا تو یعنی که چنین من صلاح خود را

نمیدانم که چیست زیرا که بسیار چیز را خیر دانم و نباشد و بسیار

چیز را خیر ندانم و باشد چنانکه در قرآن مجید ولایت بیان شده بسیار

که چیزی از برای من خیر باشد و من او را ندانم پس مناسب آنست که خیر خود

از مکنون علم تو طلبم و از همه جنس آن خواهش کنم چرا که در لفظ کل

نیست و لفظ من چه افاده تبعیض میکند بجهة آنست که همه خیر خداوند را

نمیتوان یافته متحمل شود پس باید که هر شخصی باید از آن آنکه فراخور احوال

او

باشد در طلب ... نمیکند خود ... بشر ... بعضی اجابت

منقرض شده و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک یعنی که ای

خداوند من پناه میاورم من بتو از هر بدی که فرو گیرد دلیل باو

دانا تو بهمان معنی که گذشت از آنکه چنین آدمی هیچ یک از خیر

و شر خود را نمیداند پس باید که جمله را بخداوند خود واگذارد با هر آنچه

شر است از او بگذرد و آنچه خیر است باو برساند و اصلاح خود را تصرف

در طلب چیزی ننماید و شواهد این مدعا بسیار است بر هر کس اندک

التفاتی داشته باشد پوشیده نماند و بعضی از آنها سابقا ذکر

شد و بعضی دیگر آنست که قافله در ایام زیارت مشهد مقدس

شدند شخصی التماس نمود که با آنها سفر بیاید اسبابش فراهم نیامد از آن

سفر محروم ماند روزی در باغستانها [illegible] مسکین نشسته در حسرت

بچشم آن گرفته هر چشم او را کور نموده خداوند خود در مقام مباحثه

برآمده خواستم این سفر خیر را روم اسباب فراهم نیاوردی

اخر الامر پسر چشمم را کور میفرمودی تا عاجز باشم چون آن قافله بصفحات
خراسان رسیدند در هنگام رفتن بارکش ترکمانان ایلزا آمد
که یا بقیمت بسیار بفروشند از آنجا قدری آن مرد ترسید با خود که اگر اسباب شرا
فراهم آمده بود و این سفر بالا این قافله رفته بود او هم با ایشان میبایست دیگران
اسیر مقتول میکردید مدتی بعد قافله دیگر عازم همان سفر شدند
و آن شخص کور هم باز اراده نمود چون روانه که شد و اسباب سفر فراهم
آمد با آن قافله روانه شد چون با آن صفحات رسید رفتن بارکشی
بازرگانان ایلزا اسیر که چون بمنزل خود رسیدند و بزرگ آنها در
مقام آن برآمد که اسیران را سر کشی باید تا هر کدام لایق کار خود نبشد
و هر کدام کاری باشند بفروشند همانکه باین شخص کور رسید دید
که از او کاری حاصل نمیشود و عاجز است قتل او چیزی بدل لله نشد باصطلاح
خود او را آزاد نمود آن شخص بهر قسم ممکن گشت بخود را بشهر خویش رسانید
دانست چه چیزی در رفتن آن سفر و کوری سر آن من چرا که اگر
دران

دران سفر رفته بود اسیر یا مقتول میشد و اگر در این سفر کور نمیشد
او را شخص بزرگ رها نمیکرد بلکه بقیمت بسیار میرسید یا میفروخت
اللهم انی اسئلک خیرک فی اموری کلها یعنی که ای خداوند من در همه
من خواهش مینمایم تو را از آنکه رستگاری بدهی تو مرا در کارها
من همگان باین معنی که چنان فرما تا هر کاری کنم من کار باشد که
سبب فلاح و رستگاری من شود و اگر کاری باشد که باعث بدی میباشد
تو سزا و جزای او را مبدل سازی بنیکی تا من در عوض او نیکی
ببینم چنانکه مشهور است عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد و اعوذبک
من خزی الدنیا و عذاب الآخرة یعنیکه و پناه میاورم من بتو خداوندا
از رسوائی و وبال دنیا و سیاست و عقوبت آخرت باین معنی که خواهش
دارم از تو خداوند که هرگز مرا بواسطه تقصیرها که میکنیم در این
در دنیا رسوا نسازی و در آخرت سیاست نفرمائی و بجهنم نبری چنانکه
که مستحق هر یک هستیم بلکه از او درگذری و ببخشی لا عذاب آخرت

پس معلوم است که از شئونات دنیا پس مشخص میشود اینکه وزر آن

سابق زمان حضرت پیغمبر ص در امت چه هر یک از مطالب حلال

فرمایش خداوند میشمودند بدرب خانه ایشان معصیت نوشته میشد

تا دیگران بفهمند که این شخص صاحب این عمل معصیت است چنانکه در آیه

شریفه آمن الرسول تا آخر اشارت بآن شده است در فقره کریمه

و لا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا بار مرا زنو خداوند بر ما

امتان سابق سنگینی را همچنانکه بار نهاده بودی او را بر امتهائیکه پیش از ما

بود چرا که این آیه مشترک در میان حضرت خداوند و جناب

پیغمبر ص که بعضی را خداوند فرموده و بعضی را آن جناب عرض نموده مفصلاً

که در مقام خود مذکور است و این از جمله کلماتیست که جناب پیغمبر عرض نموده

و خداوند اجابت فرموده بنحویکه سابقاً ذکرش شد از آنکه خداوند

فرموده برداشتم از تو و از امت تو سنگینیها را امم سابق قرار داده

بودم و ده امر را شمرد و از جمله اینها است که ذکر شد

از

است که از سبب دعای امت پیغمبر و از منت جناب پیغمبر بر ما است که

هر یک از ما معصیتی نماید خداوند بر دیگران اظهارش نمیفرماید

بلکه خودش و دیگران از امر ستر آدمی بیاید بلکه در وقت کردن

آن دیگرا از آدمیان و فرشتگان رخصت نداده است که خود را مطلع

سازد چنانکه در قرآن فرموده است و لا تجسسوا یعنی تفحص و جستجو

نکنید از کار دیگران هر چه میخواهد باشد آیا طاعت است یا معصیت بلکه

ایشان را بحال خود واگذارید و در حدیث وارد است که چون بنده

مشغول بمعصیت میگردد خداوند ملائکه را حکم میفرماید که آنان که مشغول

موکلند بر آن میخواند امر میفرماید که روا ندارند که ببینند و خود را مطلع

بر آن معصیت ننمایند یا در جزای آن لازم است که ببلائی گرفتار

بنمایند اما غیر از این چنانکه در کتاب مثنوی او را سزاوار انکار شده

و هر که لذت گناه برد تا وقتیکه نماید مگر آن را مخول و شوکت

بسیار است و از جمله حقها باز آنکه مشغول میشوند آنکه میگویند

گاهی ارتکاب دزدی نمود چنین جوان را لبریز دید از خانه الحمد لله اغیر دزدی را
نموده بود رسید از عمل خود پشیمان گشته رو بخانه خود گذارده برگشت
چون برابر خانه خود رسید شخصی را دید از دیوار خانه او بالا رفته
و بر سر دیوار رسیده تا دزدی نماید صدا باو رسانید که برگرد زیاده
بر این نرو چون آن شخص صدای صاحب خانه را شنید پایین آمده
بگریخت دیگر آنکه شخصی با زن بیگانه بنای زنا گذاشت میسد آنچنین وقت
عمل رسید از آن عمل ناشایسته پشیمان شد مراجعت بخانه خود نمود چون
در خانه آمد مرد را دید که با زن در مقام زنا گذاشتن بر آمده آن
وقت رسید چون شوهر را دید گریخت پس هر آنچه خداوند مارا ابتلا
گرفتار نفرموده است تفصیل بر مانعه است و الآثار البسب اعمال رنت حقه
استحقاق آن ملا باشد چنانکه حکایت بتفصیل گذشته حضرت موسی
و ملاحظه گذشت و دزدی که آن شخص و بفقد رسید آن دیگری در در آن جرا
آن زلال دل خداوند جل را از خواب غفلت بیدار فرموده و الا

علم با حکمت یعنی دانستن چیزها که گذشته و حال است مانند و بدانستن ایشان اول
بهتر است چنانکه در احادیث وارد شده است و مثال او را با ما
گوینده که آنکه جناب پیغمبر از برای بعضی از خواص صحابه خود چنان
فرموده بانکه اگر مثال آخرت آن را اگر خواهی که ببینی در فلان سمت
مدینه رو باغستان از برای تو ظاهر میشود متعجب چون چنان کرد و داخل باغ
شد درختان خوب و سبزهای مرغوب دید مرغان چند خوش الحان
دید که بر درختان نشسته آواز میسازند و هر چند بلحنی میسرایند و در هر
باغستان ریشه جمع میکردند و از آن میخوردند و در باغ بسر کار خود مشغول نشسته
جوی بزرگ مملو از آب دید که در میان باغ میگذرد در خیر در مقام آن
زرشن بر آمد در عقب آن دیوار آن باغستان افعی دید که دهن گشوده
آن آبها را فرو میبرد و سیبان خوش رنگ بر آن درختان دید بعضی
که چیده نشده و نیابد چنین شگفت او را بر حالت ارتشا که بازگشت
و خدمت آنجناب رسید و مستفسر معنی این تمثال گردید جواب شنید

لاغر غان و اهمال ان پس تمثال دراز ایان آنکه زاغ و کلاغ و زغن ایشان بود
و لا جیفه و مردار خوران مرغان تمثال غفلت که آن کلاغ و لاغان مکر و حیله
میشه و لا آب فرو لان و سبزه و درختان پس تمثال الوان انواع نعمت
و مد اخذ آن زنان میشه و لا افعی پس تمثال الجرهای آن زنان
میشه که هر چه درخت می‌شود و نعمت بعمت میاید آن ماده زهر ان میکند
و لا اسپان پس تمثال مردم آن زنان میشه که جمله خوش خط و خال و
باخ هستند چنانکه شاعر گفته است ظاهرش چون گور کافر پر حلل باطنش
قهر خدای عز و جل و دیگری در باره والیان گفته است واعظان
این جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند
خداوند این معنی را مذمت فرموده است در کریمه یا ایها الذین
آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون که ترجمه اش چنانکه ای مؤمنان
نباید چیزی به دیگران بگوئید که خود آن را بجا نمیاورید و [illegible]
الکریم یعنی پناه میاورم من بذات تو که بزرگوار و پاک دامن
ازان

میشه ها همین معنی که قسم میدهم ترا بحق ذات خود نه بیاید
دهی مرا و عزتک التی لا ترام یعنی پناه میاورم من بعزت
و غلبه تو خداوند که طلب شده نمیشود چرا که احدی بحکم تو نمیشه لهذا
که انقدرت را بهم رسانند پس طلب شده او با اثر و ثمرات و معنی بها
که بپاشش نشود از آنکه بنیاد اجزا او نمیاورد و قسم میدهد او را
بحق قدرتش که اجابت نماید و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء یعنی
و پناه میاورم من بقدرت تو خداوند که لا یمتنع یعنی باید از او
چیزی در قبضه او نباید زیرا که جمله محکوم بحکم تو و در تصرف تو
میشه پس چگونه میرسد آنها را که از اراده و مشیت تو تخلف نمایند
چنانکه در حدیث قدسی ولد شده است خداوند با حضرت
موسی باد داده فرموده تو چیزی را میخواهی و من چیز دیگر میخواهم پس اگر
تسلیم کنی تو مرا در آنچه میخواهم من هم ترا تسلیم میکنم در آنچه میخواهی
با همین معنی که آنچه میخواهی بطرز از برای تو میسر میسازم و اگر تسلیم نکنی

فراموشی را آنچه میخواهیم و مشتاقیم با آنچه میخواهی بشود من نور الفلق و شفقت
میاندازم در راه آنچه میخواهی تا خوب رحمتهایت را بکشی و رحمهایت را
به پیشی آخر نخواهد رسید مگر آنکه آنچه من میخواهم و در حدیث قدسی دیگر
از برای اظهار دیگری را هیچ قدرت و توانائی بر کار نیست فرموده
هر که راضی نشود و قضا یعنی قرار داده من نشود و بر بلاها و گرفتار
یهای من صبر نکند و شکر نعمتهای من نمیکند از پس از زیر زمین و آسمان
من بیرون رود و کسی را بطلبد که خدای دیگر او را بنماید و این جور حق با
نسبت به پیغمبر حق باب قرآن در زبان عرب از قبیل لاک اعنی و اسمعی
یا جاره مشهور است چنانچه در حدیث وارد شده است و زبان ما ها از
قبیل کلام مشهور است که به در میزنند دیوار بلرزد که بهمین میزنند
یعنی که روی سخن را خداوند با پیغمبر خود میفرماید تا امتان ملتفت بشوند که
وشده که وجه در آنچه عهد در نیامده با و او تفصیل آنست با آنچه
قسم باو واقع شده است تا کید با آنچه اکه عهد دست شریف با آنکه
هر روز

هر یکی از آن در مقابل هر یکی از فقرات عشر کانه دعای آینده است
تا هر یک از آنها معنای بخصوص داشته باشد و این یکی خاطر است
من شر الدنیا و الآخرة یعنی که پناه من تو شده او ند و قسم دلفهم با آنچه
گذشت از بد بیهای دنیا و بد بیهای آخرت چه باشد باین معنی که تو مرا توفیق
دهی تا هرگز کاری نکنم که سبب وبال و بدی از برای من گردد در دنیا
یا در آخرت بلکه همیشه کاری کنم که باعث خیر من باشد هم در دنیا و هم
در آخرت پس مراد آنست که قسمی شود که طاعت بکنم و معصیت نکنم
و میتواند مراد این باشد که همیشه فضل تو خداوند شامل احوال من گردد
تا هیچ آسیبی در دنیا و آخرت بجهت عملهای ناشایسته من بمن نرسد
و هرگز بعدل خود با من رفتار نفرما که بجزای بد گرفتار شوم چنانکه
این مضمون بعین ترجمه دعای قنوت است که میگویند الهی عاملنا
بفضلک و لا تعاملنا بعدلک چنانکه گذشت و این معنی هر چند بحسب
ظاهر مناسب نماید لکن معنی اول مناسب تر و دقت دار و مرهم شد

چراکه شر آخرت از شر دنیا جدا اند لهذا باین معنی که او با آنکه سبب شر آخرت است خدا
ظالم نیست چنانکه در ترجمه دعای ماه رجب بیانش بالکلام سبق یافت
که در این فقره تکرار لفظ شر نشده و عطف آخرت بر دنیا شده است
دلالت دارد بر آنکه مراد شر دنیا است که باعث شر آخرت میگردد بلکه
میتوان گفت مراد همان مجرد معصیت گناه است که موجب استحقاق شر
دنیا و آخرت هر دو میشود و بنابراین مضاف در این عبارت تقدیر میگردد
که همان لفظ موجب مثلا باشد **و شر الاوجاع کلها** یعنیکه پناه دیگر میبرم
بتو خداوندا بقسم دادنم بآنچه گذشت از بدی و اذیت دردها شده
بکلی اینکه چه از آنها و چه پیش و چه حاصل از آنها و چه آینده و دوا
شوند و چه ظاهر از آنها که بر خلق میشود و چه باطن بر خلق مخفی
گذشت که مانند بخل و حسد و بغض و کبر و غیره و امثال اینها جملگی درد
میشوند و لهذا علمای رضوان الله علیهم اجمعین آنها امراض باطنیه مینامند
بلکه خوش گفته بعضی از ایشان که مرض اینها را نجاسات گردانیده و ا

منقسم بدو قسم گفته است ما در اثنای فرزندان یعنیکه اصولی و فروعی
و دیگر را به پنج و شش قسم قسمت نموده که تفصیلش در محلش مذکور است پس غرض
آنستکه پناه میاورده بخداوند خود از شر این صفتها که باعث خرابی
دارم در دین یا دنیا را او نکردند چنانکه پناه میاورد باو از شر دردها
نیز تا اذیت باو نرسد و اینمعنی منافاتی ندارد با آنچه در حدیث
وارد شده است که بلاها و دردها باعث بخشش گناهان از آدمی میشود یعنیکه
خداوند گناهان او را بالحقیقت میبخشد بسبب آن چنانکه متعارف شده
با آنکه بلاها و دردها میشوند کفاره گناهان باشد و در حدیث دیگر وارد
شده است که هر گاه اراده میکرد در عالم میرسید خود را از معاصی و فواحش
باز نمیداشت و فروتنی از برای خدا نمیکرد و مجهولها مردم نمیبود
چنانکه مشهور و محسوس است چنین را معنی ملالها و دردها میرسید بفکر خدا
میافکند و تصدق بر فقرا میکند و خوار و فروتنی خود را میداند از چرا
که مراد از این فقره دعا آنستکه مرا روزی بفرما معصیت نکنم

مستحق عذاب گردم و طالب تحقیقیت آن گردم از رسیدن بلاها بخیر آن
و همچنین روزی بقدر تا صفات حسنه را داشته باشم و کارهای
نیک را بجا آورم بلکه باعث ترک این درد باشد بلکه از جانب حق
و باعث بشارت باشد که از جهت ناچاری و دفع بلا نعمت آید زیرا که منفعت
کارهای نیک در این مقام است چنانکه شواهد آن بسیار است و این جا
مقام ذکرش نیست ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها یعنی که و تنها
دیگر آوردن من بتو خداوندا پناه میبرم بالحق دلهم با آنچه گذشت از بدیهای جا
نوری وجب نداری آنکه گیرنده هستی تو پیشانی او را بمعنی اختیار
او با تو است و او را دخل و تصرف در هیچ رخ نیست بالکلیه اختیار
همه او با تو است بمعنی که بهر قسم از لعه تو باشد دل او را میگردانی چنانکه
معنی مقلب القلوب از جمله صفات خاصه خداوند است همین
میباشد از آنکه خداوند برگرداننده و برگرداننده دلها است
از خیالاتی که دلها و تجربه رسیده است مگر اینکه آدمی خیال خیر را منظم

تا بعضی دیگر فرضی بهر برای او منحرف میشود و قسم دیگر میکنند و این نخواهد بود
مگر از جانب خداوند عالمیان و لهذا اولیا گفته اند عرفت الله بفسخ
العزائم یعنی که یکی از راههای خداشناسی را چنان یافته ام
بسیار میشود آنچه را عزم و جزم کرده ام بکنم قصدم میگردد از آن
و نمیکنم و این امر را الهامش میگویند بلکه وحیش نیز میخوانند و او را
معتبر میدانند چنانکه در حدیث وارد شده است که پیامبرانه و در
اعتبار برای موجود در آخر زمان بعضی از پاره و بعضی از پارهها
پیغمبر است و از جمله طرق استخاره و اقسامش یکی از آنها شمرده اند که
آدمی در پس اذان و اقامه پیش از شروع در نماز زیرا که
استخاره از برای آن باید بنظر افکند هرچه در دل او بگذرد جلوه
از فعل یا ترک آن را از جانب خداوند بداند زیرا که او وحی است الغرض
مقصود از این فقره آنکه پناه میآورم و دهنده بخداوند از آزار
هرجانداری و جنبنده که بر روی زمین هست چه آدم زاد باشد

وچون غیر از وجه خود باشد وجه دیگری نیز زیرا که اختیار جمیع در تصرف او
میشدها و بجز او چیزها نمیتوان خواهد پس این صیغه که جمله اسمیه است در
حقیقت بمنزله علت از برای این مدعا است و پناه بخدا باید برد از شر
آنها و معنی چنان میشود که من پناه بتو آمده ام از آنها بجهة آنکه اختیار
جمله با تو است زیرا که خود در قرآن مجید خبر با آن داده و بدانکه
لفظ دابه را از برای خود و دیگران بجهت آن نیاورده که داخل شود در آن شرور
نفسیه خود انسان زیرا که او بسیار است چنانکه نقل است اثر رنت آن باشد
و در حرز و بعضی از دعوات بلکه و لله از بعض روایات چنان رسیده که
بودن از شر نفس خود لازم است بلکه بعضی از آنها موجب و باعث عذاب
صاحبش میگردد چنانکه در حدیث وارد شده که خداوند نفس طایفه از ایشانها
بندگان خود را معذب میگرداند و عفو نمیفرماید بجهة نفس صفت در آنها
مشایخ عربان که بجهة عصبیت و حمایت بناحق که داشته اند معذب
میگردند دلالان و ملایان که بجهت جسارت و رشک بری بر یکدیگر

از آنها در امور دنیویه از دیگری معذب میشوند فرمان دهان
و بزرگواران که بجهة جور و ستم که لازم کار ایشان است در حق رعایا
معذب میگردند تاجران و بازاریان که بجهة خیانت کردن و دروغ و نو
بکم دادن معذب میشوند کدخدایان و ریش سفیدان دهات که بجهة
کبر و منیت خود از آنکه بسیار از اهل ده نظر نمیاورند معذب میگردند
اهل کوهستانها و کوره دهها که بجهة جهالت و نامعرفتی از احکام
دین معذب میگردند و نیز بدانکه این عبارت اخذ بناصیه در میان
عرب کنایه است از آنچه گفته شد که اختیار و مسلط بودن تا جائیکه
ضرب المثل شده است از آن چنانکه بعضی از علما تصریح با آن نموده است
و خداوند هم در قرآن ذکر او را فرموده لنسفعا بالناصیة ناصیة
کاذبة زیرا که ترجمه این چنین میشود که خداوند در قیامت تسلط بهم
میرسانیم بر آنکس که تکذیب پیغمبر ما را نموده است و با آیات قرآن ما ایمان
نیاورده است و اصل در این بعد است که متعارف عربان چنان

بحدیکه موی پیش روی سر خود را قدری بالا میگذاردند و منتشر شد
مانند کاکل و زلف عجلان پس هرگاه آن موها در چنگ کسی میافتاد
صاحبش در کبر آن بود و او مسلط بر وی میشد مانند زلف عجلان
و رئیس مردان اِنَّ رَبِّی عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ یعنی که بدرستیکه پروردگار
من بر سر راه راست است باین معنی که بهیچ وجه خلاف متعارف
و اعوجاجی در کارهای او نیست چرا که بقدر ذره راضی نمیشود بستم
بندگانش و ستم نیز نمیپسندد آن را ولیکن آنها خود ستم میکنند خود را
چنانکه در قرآن مجید اخبار بآن فرموده است و بیانش پیش از این شد
که اگر ستم بخود باشد فیها و اگر بدیگری باشد راجع بخود میگردد و از این
بابست که گفته است هرچه کنی بخود کنی و معلوم است که آنچه از
عدالت بیرون است ظلم است و معنی لغوی او وضع چیزی در غیر موضع
خود است پس خداوند که ظلم نمیکند بر عدل است و بهمان معنی راه
راست است چه در دنیا و چه در آخرت و اگر چیزی علاوه شود او فضل است
ابا

و آنچه بنظر ما چنان آید که از عدالت بیرون است از جمله خیالات
باطله خودمان است چنانکه گفته است که در زمان حضرت موسی
رعایا بآنحضرت عرض نمودند که خدا را بفرما که از زراعت ما بلیه
بارانهای بیوقت میفرستد و آنوقت که ضرورت است نمیدهد از او
خواهش نما که امسال اختیار را بما گذارد و بخواهش آنحضرت این خواهش را
از خداوند نمود باجابت رسید خبر بقوم خود داد در این سال
هرچه خواسته باشند و هر وقت که خواستند بعمل آمد باران هم
اصلا باران نطلبیدند و باران نیامد که شدید تا حاصل بلند گردید پس
سوار در میان او پیدا نبود تا آنکه زمان چیدن شد هر خوشه را
که خالی نمودند دانه مغز او نبود است چون این مطلب را بآنحضرت شکوه نمودند
و او بعرض خداوند رسانید جواب آمد که بجهة آنستکه باران از من
نطلبیدند و او حصه را نمیخواهد شیره را از ریشه بخوشه میرساند
و اگر راست باشد آن شیره بخوشه نمیرسد تا دانه او مغز نگیرد ولا حول

[illegible]

ولا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست گردش و گریز از هیچ بدی
و نه قدرت و توانائی بر هیچ خوبی مگر بخداوندی که این صفت ولله بلند مرتبه
است همه مخلوقاتش و بزرگوار است از همه آنها پس ما دام که بر حضرت
از او نباشد از هیچ آفریده اذیتی بدیگری نخواهد رسید و تا مشیت او نیز
قرار نگیرد از هیچ مخلوقی نفعی بدیگری نخواهد رسید و از این سبب است که هر خوب
از دیگری بآدمی رسد یا هر بدی که دفعش از او نماید او لا حمد خداوند را
بر آن باید نمود چرا که بمشیت و اراده او شده است من بعد حمد آن شخص
واسطه را باید نمود چون واسطه نعمت ظاهری میسر بوده است و بنا بر این چون آدمی
از ضرر ابرسد بهیچ قسم نترسد از دیگران بدل چنانکه در صحبت ولله آن
از ضرر انترسد و از دیگران نترسد و این صفت که ما داریم از دیگران
نترسیم بجهة ضعف و سستی اعتقاد و عدم کمال ایمان با ما میرسد
چنانکه خداوند در قرآن مجید میفرماید انما ذلکم الشیطان یخوف
اولیائه فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین یعنی که اینست
شیطان

شیطان دشمن شما است که شما را مخوف میگرداند و ترسنده میگرداند از دوستان
خود را تا شما ها از آنها بترسید پس اگر شما ها ایمان میدارید از ایشان
مترسید و از من بترسید پس حاصل آنکه این چند را که از این فرمایش شنیدیم
بجهة دل بستن باید بنا و قوت ایمان ما میشد و الا ما که اصلا با کمال ایمان نداشته
باشیم توکلت علی الحی الذی لا یموت یعنی که سپردیم و واگذار کردیم امور خود را
بآن خداوندی که زنده است و هرگز مردن ندارد چرا که با وجود این چنین
موجودی که پادار باقی است نشاید و همیشه بر سر ایشان میباشد
کار را بدیگری واگذاردن و توقع اصلاح و انجام آن را از او داشتن
هر چند که خود باشد عین حماقت و کم عقلی است و لهذا در صحبت ولله
شد اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه یعنی که اول
مراتب دانائی شناختن خداوند است و آخر مراتبش واگذاردن کار
با و چرا که چون خداوند را خوب شناخت میداند که خود هیچ است و همه
کار با او است پس بر می آید که با توکل را از نور ایمان یعنی که هیچ کار را

چه جز او چه کار چنین بنده هست که صورت می‌بندد دیگر با توکل بر خداوند
که او تو را با دیگران اسباب انجام او ساز دهد چنانکه در حدیث هم این مضمون
نیز وارد شده است و این رنجها که با ما میرسد بیشتر از جهت اول
ضعف توکل و سستی اعتقاد ما است چنانکه خداوند در قرآن خبر داده
کریمه و خلق الانسان ضعیفا یعنی که آفریده شده است آدمی در حالتیکه
کم دل و بی توکل میباشد و بعضی مخلوقات خداوند از حیوانات را جمع
نموده اند در شصت هزار جور که پنجاه و نه هزار و نهصد و نود و نه جور از آنها
صفت توکل دارند و تقلائی نکنند و جمع روزی خود و تنها یک جور از آن که
این صفت را ندارند و همیشه تلاش و تقلا میکنند در جمع روزی خود و آن
سه آدمیان و موشان و مورچه‌ها اند لهذا در حدیث وارد شده که تمام
فرموده‌اند الناس کلهم فی الفقر فی خوف الفقر یعنی که مردمان همگی در بدترین حالت
میباشند از ترس اینکه مبادا به تنگی بگذرانند و نقل است که شخصی در شب میرفت
شبی راه را گم کرد از دور چراغی دید و رفت پیش آن چراغ درویشی را
دید

دید که او نشسته از او پرسش راه نمود چنین جواب شنید فهمید که خود از آن آگاهی
با آن مشغول نیست و شب در آنجا نزد آن درویش فرود آمد همان که خوراک شب
خود را خواست آن درویش را خوش باشی زد چون درویش فهمید غذای
پلو مرغ نیست گفت خوراک من پلو مرغ است و بغیر از آن نمیخورم آن مرد
تعجب نمود و گفت در این صحرا با این بی بضاعتی تو چگونه این غذا میسر
میشود آن درویش گفت خاطر جمعی من بخدا است شبها و او میرساند اگر
خواهی تو هم مهمان باش امشب پلو مرغ آن مرد از بابت استهزا قبول
نمود چون قدری گذشت مردی که بقریه میرفت در آن صحرا رسیده بالا را
نیز گم کرد چنین نمود آن درویش رسید و احوال راه را پرسید و با آنها نشسته
آن شخص فهمید که آن شب راه را گم کرده و بمقصود خود نرسید نزد آن درویش
فرود آمد و خواست اسباب توشه خود را گشوده غذا خورده چون … از
چه مهمان غذائیش را آن شخص نظر کرد دید چنین او را گرفته تا نهار ول گفته
پلو مرغ صحیح او را با قند دیدند همان که آن مرد … و شد … درویش گفت

که چند سال است منزل خود را اینجا مهیا ساخته‌ام و هر شب بلوغ میوه رسیده
خلعه‌ام و اصلاً خبری نداشته‌ام چون بیم آنکه گرفتار ما هم مسلمان و غفلت
از خداوند تمنا کرده‌ام چنانچه لقد است که مریم در حضرت عیسی در زمانیکه
آنحضرت را زائیده بود سر چه خرما میخواست نبود در درخت خرما
میآید شاخ آن درخت سر اشیب میشد تا خرما بدامان او رسید و او تناول
نماید و هم آنحضرت منقول که جناب مریم بجا دست نقد تا آن خرما
خواهش نمود درخت که شاخ آن پایین بیاید بدرگاه خداوند عرض حاجت
نمود خطاب رسید همچو که در قرآن مجید بیانش شده از که نخست آن در
تا برای خرما از برای تو شکوه نمود چه آن زمان شاخ پایین میآید حکومت
حال نمیآید جواب رسید که آنهنگام محبت تو خالص مشغوله از برای
ما و حال چون نیم گشته نیمی با تو … و نیمی بجانب عیسی رفته از ما در
عوض حصه خود خرما را از درخت بزمین میریزیم و بود در عوض حصه
عیسی خود درخت خرما را بجنبانا تو میوه آن آزاد آیتی والحمد لله الذی [illegible]

ولدا

ولدا این که و هر خوبا که اعظم منتصر است در حق خداوند که فرا گرفته است
و میگیرد از برای خود فرزندی را و این صفت نباید صفات کنه شده
و آینده توضیح است چرا که خداوند متصف همه اینها است و نیکه
اظهار تعریف ذکرش میشود و خاصیت ذکر این صفت درین مقام
اظهار است که خداوند را فرزندی نباشد همه کارها بدست حق
او است و هر خوبا که آدمی میپسندد نیازش را از برای او تمام
پس آنکه نمیشد بزرگان دنیا نمیشد که دیگری بتوان حرف
او بکند یا جهة تحصیل خاطر دیگری و جانب داری آن شخص هم بر
رسد با خود با آن نباید بلکه پادشاه صاحب دنیا هم او است نیز
فرزندی قبول نمیکند باین معنی که نمیشد فرزند با کسی رفتار میکند
چنانکه از قدیم مشهور است تا در شاه … خود را کور که باو چه ایکه
فرزندش میبود و همچنین عمر پسر خود را حد زد با آنکه و از این
سبب است چه در ولد شده با کلام متلقی بقبول گشته الملک عقیم

یعنی که اینها همه نپسندیده است و فرزندی نپسندید لله ولم یکن له شریک
فی الملک یعنی که وصف دیگر خداوند آنست که نسبت نشده از برای او
شریکی و همکاری در پادشاهی زیرا که اگر میبود نظمی و قراری در این امور
او نبود چنانکه سابقا ذکرش شد و در قرآن مجید اشارت بلکه تصریح
نیز شده است بلکه پادشاهان دنیا نیز بر این منوال هستند
که شریک در کار خود قبول نمینمایند چنانکه مشهور است که دو پادشاه
در یک اقلیم نگنجند ده درویش در یک گلیم بخسبند بلکه هیچ احدی
راضی بشریک نمیشود در کاری که بتواند از عهده آن خود بر آید و لهذا
مشهور است که ماما چه تا که میشود بچه چوله میشود و دیگ شراکت
هرگز بجوش نمیآید و بعضی از مردمان گفته‌اند که اگر شریک خوب میبود خدا هم
شریک قبول مینمود ولم یکن له ولی من الذل یعنی که صفت دیگر خداوند
آنست که نیست از برای او صاحب اختیاری و دوستی که بتواند او را کمکی
دهد از خواری تا مفهمی که او همیشه عزیز است و هرگز خوار نمیشود

خوار

خواهد که او را از آن خواری نجاتش دهد و در آن ورطه که افتاده است
کمک نماید تا او را خلاصی دهد و همیشه قادر و توانا است و هرگز ذلیل
و عاجز نمیگردد تا محتاج بمددکار شود تا کفایت امورش را کند جار و
مجرور که من الذل باشد متعلق است بهمین صفت مشبهه و اما
و این قیدها از برای توضیح است زیرا که هر ولی البته بجهة ذل مولی
علیه و عجز او است با عرف با شریک چرا که اگر عاجز نباشد و محتاج او نمیشود
و فایده آوردنش اینست که فهم اشاره باشد بآن که ما بندگان محتاج کسی
و عاجزیم در کارهای خود که بر وفق صلاح دنیا و آخرت خود کار آوریم
و لهذا محتاج بولی هستیم چنانکه خداوند در آیه خاتم النبیین از قرآن
مجید میفرماید که و اولیای شما آن خدا میباشد و پیغمبرش و جناب امیر مؤمنان
که انگشتر نه هزار تومانی خود را در حال رکوع بفقیر داده روز بیست و چهارم
یا بیست و پنجم ماه ذی الحجه بنابر تفصیلی که در مباهله از کتاب مدینة الاعمار
ذکرش نموده‌ام و با از برای تخصیص است یا این معنی خداوند او است

بسیار عیب باشد لکن از جهت مذلت و عجز هیچ و اما ملک چرا که او قادر
و عزیز است بلکه از جهت لزوم دلالت اطاعت او باید تا خود صرف در و
چنانکه در قرآن مجید فرموده است او لیاء الله را هیچ خوفی نیست و بیمی
من الذل و کبره تکبیرا یعنی که بزرگ بشمارید هر یک از شما بندگان
خداوند خود را بزرگ شمرد یا بزرگ بدانید او را بزرگ دانستنی
که هیچ مخلوق را مانند او در بزرگواری نیست اراده و مقبول نه که مراد این
از این فقره آن باشد که الله اکبر بگوید هر یک از شما بندگان چرا که
کلام بند بسیاری از کلمات سابقه و لاحقه اقتباس است از آیات
قرآن یعنی برداشته از او شده است و عین عبارت او نمیباشد و این
از جمله محسنات است چنانکه گذشت و در عقب این آیه در قرآن مجید ثبت هم نیز
نشده است که بگویید الله اکبر چنانکه در معنی بیانش شده است و لکن
تغییر ظاهری شده و مراد حقیقی همانست که اولا ذکرش شد هم در انتهام
در قرآن و استحباب الله اکبر گفتن هم از جهت اظهار اطاعت و امتثال باید

و اخبار

خفات و در قرآن چند جا بصفات لکن در اینجا بهتر است که خطابش با خ
دعا خوان باشد با همین معنی که خود را متذکر میسازد در بزرگی با چنین کاری
کنند من بعد بکار میاورد بر بزرگیه ایمعنی که از برای الله اکبر منتهی اول
بزرگ مینماید یا بزرگتر از هر چیزی نماید یا از بزرگیه بصفت او بر جلال بسیار عقول
ناقصه و افهام ظاهره دلالت خداوند است که یکی از مخلوقاتش
ننمایند و این صفت با صفات دیگر از صفات حسنی را برایش ذکر
میکنند و لابد حقیقت چون خداوند را با خلقش هیچ شباهتی نباشد بلکه چنانکه
خود در سوره اخلاص و بسیار از قرآن میفرماید پس مراد از جمله این
صفات لازمه آنها میباشد چنانکه مضمون کلام مشهور خذ الغایات
و اترک المبادی همین است زیرا که ترجمه اش چنان میشود که در او
خداوندی فاتح و مقصود از آنها را بگیر و مقدمات و ما یحتاج
الیه آنها را ترک کن چرا که خدا را حاجت بهیچ چیزی نیست پس در این
صفت اگر مراد معنی ظاهری باشد جسم بودن از برای خداوندی لازم

ن نسبتی با خدا

نباشند چه اجتماع نقیضان لازم میآید و این معنی محال است چنانکه بیان کردیم
از صفات سلبیه بیان. لهذا لازم او بمرتبه که هیچ او چیزی
و شبیهی باشد چرا که هرچه بزرگتر از دیگری است مشابهت با او دارد
والا مانند او بود نه بزرگتر و همین معنی واضح است پس معنی الله اکبر
چنانکه خداوند بزرگتر است از همه چیز و بالاتر است از آنکه وصف او را
بهیچ قسم بتوان کرد چرا که مناسبت و مشابهت با هیچ یک از
مخلوقات خود ندارد و اینکه متعارف است که در مقام تعجب میگویند الله اکبر
تا آنکه اظهار کنند بزرگی آن چیزی که تعجب از او دارند از دین خود چنانچه
خداوند بزرگتر از آنست که بتوان او را فهمید لا اله الا الله یعنی که
نیست خدائی بجز همان خدائی که بیان کردیم صفات او را و مدبر است از برای مخلوقات
نیست بجز او چنانکه بکرّات و مرّات مشخص شد و شبهه که ذکرش در
این مقام بجهت آنست که اظهار توحید شده باشد زیرا که جهت کلام طول
کشیده و این معنی گفته شده و ذکرش مناسب نبود إن الله

وملائکته

وملائکته یصلّون علی النبی یعنی که حق پیغمبر ما مقرب درگاه خداوند
میشد و از این سبب او را خاتم الانبیا فرموده یعنی که بعد از پیغمبر ما
و بکرامت یعنی که اجر رسالت ایشان قرارش داده بالاتر از او
دیگر پیغمبری نیامد پس لیاقت این امر را دارد که خداوند به زبان فرشتگان
جمله از برای او صلوات فرستند بهمان معنی که گذشت از الله اکبر برای او
خداوند رحمت بفرستد و ملائکه طلب مغفرت نموده و فرشتگان طلب و خواهش
میکنند یعنی که درخواست او را از خدای خود مینمایند تا باعث
و باعث زیادتی درجه و بلندی مرتبه آن حضرت گردد و چون فعل تا معلوم
بصیغه مضارع ادا شده است و معنی خواهش آن حال یا
یا استقبال باشد این جا مناسب نبود که استمرار مراد بوده
باشد پس معنی چنان میگردد که این عمل را خداوند با فرشتگان
همیشه بجا میآورند یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما یعنی
ای آنچنان کسانی که ایمان دارید و گرویده اید بخداوند

پیغمبر را هم صلوات بفرستند از برای آنحضرت و طلب رحم نمایند کسی باشد
بخشش کند از شما یا تضاعف فرد نیکیهای شما باشد بلکه باعث خیر و
برکت شما نیز گردد زیرا که تجربه بسیار شده است و مشهور است در هر کار صعبی اهل آنکه
صلوات بفرستند آسان میگردد و در حدیث وارد شده است که آواز
از آدمی رسد الله و تا هر جا که صدای او میرود شیطان فرار میکند
و ثواب هر چیزی اندازه و حصری دارد ملائکه موکل آنرا می ضبط
آن را می نویسند مگر ثواب این صلوات و ثواب جماعت که زیاده از عدد
مومنین بوده باشد چرا که بجهت زیادتی ثواب از حصر و ضبط بیرون میشود
و سابقا ذکر این مطلب شد که در میان حضرات علما خلاف است در
خصوص آنکه آیا صلوات فرستادن از برای آنحضرت واجب است
یا سنت و آیا اختصاص بتشهد نماز دارد یا نه و آیا هرگاه اسم آن
حضرت را بشنود واجب است یا نه و همچنین خلاف است که آیا سلام
هم واجب است مانند صلوات یا نه بلکه واجب همان صلوات میباشد

وظاهر

وظاهر از این آیه شریفه وجوب هر دو است چرا که امر دال بر وجوب است و اورا
از برای وجوب میدانند هرچند که از برای استحباب نیز استعمال کرده است
پس اگر اختصاص بصلوات و سلام تشهد داشته باشد جای حرف
دارد چرا که آنها هر دو سنت اند بنا بر آنچه ذکرش شد که سلام اول از آخر
سلام نماز را ترک نباید نمود والا نماز باطل شده ولی تکلیف نیز باشند
سابر تکلیف بر آید و آن نیز باین قسم میشود هرگاه نام پیغمبر را بشنود
چه در یکجلس و چه در زیاده بر آن صلوات بفرستند و در صلوات البته
خود سلام را نیز همراه ببرند بلکه آل را نیز علاوه نمایند پس بگویند صلی الله
علیه واله وسلم یا اللهم صل علی محمد وال محمد علیه واله الصلوة
والسلام زیرا که حضرت چنین کرده و متعارف عوام و خواص است بلکه
گفته اند که عمل بر قرار گرده است و اگر همه روزه بکثرت این صلوات را
بفرستند بهتر خواهد بود چرا که بعضی دیگر نیز بر فرق شده است و بر
دانسته که از جمله مستجاب میگردد در آن نماز ختم بتعقیب بکنند و سجده شکر است

کرا او را غم غمناکیش در اجابت نباشد و این جهت آنکه باعث بهشتی از جانب ک
مالیدن و افسرده شدن شیطان میشود چرا که چنین بنده او را اکار او رد
خداوند با ملائکه در مقام مباهات بر میآید و شرف او را روز افزون مینماید
که این بنده چنان مطیع من میباشد که تکلیف خود را بکار آورده و پس تعقیبش را
خوانده حالا شکر مرا میگزارد برآنکه من این نعمت را با و عطا کرده ام
و ظاهر است که این معنی باعث تألم و حزن شیطان که دشمن بزرگ
آدمی است میگردد پس گویا که بینی او از این سبب بخاک میرسد یعنی
ذلیل و خوار میشود و طریقه اش آن است که چون از تعقیبات فارغ شود
و خواهد که از جایش برخیزد بنهد سجده را از سر بر زمین گذارد بلکه در اینجا
دو چیز علاوه میشد که هر دو مستحب است یکی آنکه پیشانی خود را از جانب [illegible]
کذلک بر مهر و امثالش در سجده نماز برآنها صحیح میشد و دیگر آنکه
بر زمین افتد که گویا سینه خود را بر زمین بچسباند و شکم و دو ذراع
بهن زمین کند این و یکبار نوبت الحمد لله شکرا بگوید در دو همی از این

للمنعم

للمنعم با للجهت علاوه است زده و لیکن از این قسم است که مقصود [illegible] از
شکرا بگوید و از این لیکن آن است که سه نوبت شکرا بخواند پس بعضی از دعاها
که در محلش مذکور است بخواند آن هنگام سر بردارد و شقیقه راست
خود را بر زمین گذارد پس از آن شقیقه چپ را بر زمین بنهد پس ختم ما
سجده دیگر کند و بدستور سطور عمل نماید خاتمه در بیان بعضی از
احکام سهو و شک نماز است بدانکه سهو لفظ عربی میباشد و معنی اول
بفارسی فراموش شدن است و معنی دوم حیرت داشتن و مردد
بودن است چرا که آدمی در هر چه تصور شود خارج از پنج قسم نخواهد
بود زیرا که یا او را هیچ شک نباشد و احتمال خلاف آن را
نمیدهد یا میدهد و احتمال عکسش را نیز میدهد لکن کمتر از خودش میدهد
و احتمال خلاف نیز میدهد اما بیشتر از خودش یا در خود و خلافش
هر دو حیرت دارد قسم اول را عرب جهل خوانند و قسم دوم را علم
گویند و قسم سیم را ظن نامند و قسم چهارم و هم دانند و قسم پنجم را

شک متمیز نزد و تا سهو پس آن فراموشی و از نظر محو شدن آن
دانسته است و فرق در میان او و نسیان کرده اند بآنکه پس از آنکه
از قوه ذاکره اگر در قوه حافظه باقی مانده او را سهو گویند و اگر
باقی نمانده و از او هم بیرون شده او را نسیان خوانند لکن این
فرق در اینجا معتبر نیست بلکه همان نبودن در قوه ذاکره یعنی نبودن پیش
است چنانکه از کلام آینده در باب لزوم تروی معلوم میشود
پس مادام که بیاد آدمی چیزی باشد او را ساهی یعنی سهو دارنده
نخوانند و همچنین مادام که یکی از دو طرف در نظر آدمی ترجیح بر
دیگری داشته باشد او را شاک یعنی شک کننده ننامند و از این سبب است
که علما رضوان الله علیهم اجمعین در صورت شک تروی یعنی فکر
واجب دانسته اند که آن را لازم داشته اند تا حقیقت معنی شک بعمل آید
زیرا که اگر بسبب تروی یکی از دو طرف بنظرش ترجیح بر دیگری
یابد این شخص شک ندارد و حکم را بر آن بنا گذارد و تعلق بشک ندارد بلکه

بروفق آنچه مظنونش گشته باید رفتار نماید زیرا که ظن در مثل
این مقامات نزد علما معتبر میباشد و همچنین در سهو تروی معتبر است
چرا که اگر بتجربه آن چیز بیادش میآید همان را اعتبار دارد و دیگر
سهوی ندارد و اندازه و مقدار تروی را در کلام کسی ندیده ام
و باید که رجوع بعرف در نماز شود بآنمعنی که این قدر مشغول تروی
و فکر نشود که او را از کدارش نگویند و هر یک از این سهو و شک
در چندین صورت میباشد که اعتباری ندارند بآنمعنی که تعلق
بهر چه گیرند او را شده باید فرض نمود و نمیکند او مجزی و کافی خواهد
بود اول کثرت و بسیاری آنست یعنی هرگاه آدمی کثیر السهو یا کثیر
الشک شد که او را در عرف پر سهو یا پر شک گویند دیگر سهو و شک
او را اعتبار است و بعضی از علما تحدید و اندازه نموده او را به
سه مرتبه کرده اند و بعضی دیگر به سه شک در سه نماز پی در پی نموده اند
و ظاهر آنست که او تشخیص عرف باید نمود لکن بحسب شرع این اندازه قرار

نرسیده باشد دویم الفصل فصل است یعنی که شخص جار آن فعل پس اگر
آدمی شک کند در خواندن حمد و سوره پس از آنکه بجز رکوع رسیده است
رسیده است یا شک کند در کردن رکوع پس از آنکه بجز بسجود رسیده
خواه در این صورت ذکر رکوع و سجود را خوانده باشد و خواه
نخوانده باشد شک او اعتبار ندارد و هر یک از این دو فعل مشکوک را ترک
بجا آورده میانگارد و لا سهو پس اگر تعلق باول گرفته باشد که رکن نیست
همین حکم را دارد یعنی که اگر بخاطرش بیاید که قرائت نکرده داخل
رکوع شده است اعتنا نکند و اگر تعلق بدوم گرفته باشد که رکن میباشد
نمازش باطل است و باید از سر بگیرد چرا که معنی رکن آن است که چه عمدا
ترک شود و چه سهوا نماز باطل میشود سیم موجب بودن است باین معنی
که هرگاه آدمی شک کند در بجا آوردن سجده یا رکعتی که رکن لازم شده
بوده بجهت سهوی که در نماز از برای او رخ نموده بود یا نه که در آن
که بوده یا قطع کند یا نه این سجده یا رکعت را بجا نیاورده است و فراموش
کرده

که احتیاط بان نماید و اورا بجا نماید بجا آورد و حق میانگار
و لا سهو و شک هر یک از امام و ماموم که اعتبار ندارد باین
معنی که هرگاه یکی از پیش نماز یا پس نماز شک کند در کاری از کارهای
نماز یا رکعتی از رکعات لکن دیگری آن را میداند که کدام یک لکن یا نکرده
یا از این دو بعضی از افعال یا رکعات را فراموش سازد و دیگری آن را
یاد دارد هیچ یک از سهو و شک لکن یک اعتبار ندارد و باید بنای عمل خود را
بر دانسته و یاد داشته دیگری گذارد پس فی الحقیقه این قسم از آن بحث خارج است
چرا که کلام در شک و سهو یکبار نبوده و چنین نماز امام و ماموم یک میباشد
شده لکن ماموم ترک قرائت داشته باشد در گرفتن نماز پس در اینصورت
که یک از این شکها یا سهوی ندارد که در نماز هیچ شک و سهوی رو نداده
است و لا شک و سهوی دو هم نیست و شهودش از روی مینماید که اعتبار
ندارد ولا جاییکه هر یک از سهو و شک اعتبار ندارد پس اول از آن
حال بیرون نیست چرا که یا تعلق برکعت گرفته است یا نه و چنین تعلق بر رکعت

مگر قبل ازانکه سبب قضا پیدا شده باشد و بهر یک ازاین دو یا بجهت سهو
بجا آورده باشد پس جواب تمام صحیح است الف لکنه تعلق برکعت ندارد و هیچ یک
از قضا و سجده سهو را ندارد بلکه هر آن که بجا آورده و ملحق و آن شک
یا سهویست که تعلق بچیزی دیگر دارد که محل آن باقی باشد زیرا که حکمش آنست که هر چیز
مشکوک فیه یا سهو را بجا آورد و دیگر حکمی لازم نیست خواه متعلق آن
سهو و شک رکن باشد یا نه و مراد برکن آن چیزهائیست که بمحض ترک آن نماز
نماز باطل میشود خواه عمدا باشد و خواه سهوا و آن چهار است تکبیرة الاحرام
حرام و قیام یعنی ایستادن که پس از او برکوع میرود و رکوع و سجود و لا
نیت پس ظاهر آنست که او شرط نماز باشد یعنی واجب غیر رکنی خارج از نماز
نه داخل آن تا از اجزای آن محسوب شود و اگر ترکش موجب بطلان
میگردد چه عمدا و چه سهوا نه از جهت رکنی بودن آنست بلکه از جهة
آنستکه هیچ چیزی بی نیت بعمل نمیآید چنانکه خداوند در قرآن مجید خبر
داده قل کل یعمل علی شاکلته یعنی بگو هر کسی عمل را میکند مگر بر وفق آنچه
بخیالش
را

خیالش را که پس لهذا عمل با نیت که است و الحقیقه عمل نتیجه اوست یعنی
با شعور از او صادر شده است و مراد از واجب غیر رکن آن کاریست
که ترکش سبب بطلان نماز نمیشود مگر آنکه عمدا باشد و آن قرائت و تشهد
و سلام الخاص هر آن چه یکی از این واجبات بشک شود یا آنکه را فراموش
نماید یا شک کند و محل آن باقی است باید که او را بجا آورده باشد لکن اگر آنکه
کو اول نماز را باشد رفته تا آنکه خواهد شروع بقرائت کند یا شک در قرائت کند
شک در قرائت کند و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد یا آنکه ذکر رکوع
فراموش سازد و هنوز خوب سر بر نداشته است از آن و امثال اینها
یا هرگاه پس از بجا آوردن سهو پیش آید که این کار را بجا آورد نوعی که
باطل است لکن کار را از ارکان نبوده است مانند آنکه شک میکند در رکوع
مادامیکه هنوز بحد سجود نرسیده است و چون رکوع را بجا آورد باید آنکه
در رکوع کند بوده و لا اگر آن فعل رکن بوده است نماز باطل است باید آنکه
آنکه خیالش چنان رسید که قرائت را نخوانده میخواهد بر رکوع رفته قرائت

بی آنکه مومن لیز بیماریش باشد که قرائت را خوانده باشد این نمازش صحیح است

دویم آنکه تعلق برکعت ندارد و هیچ یک از قضا و سجده سهو هم نمی‌طلبد

و بجا آوردن نیز ندارد بلکه نماز بهمان قسم صحیح است و او را در هفده

چیز ذکر نموده‌اند اول تمام قرائت دویم حمد سیم قرائت سوره چهارم

جهر با نهار هر جا که واجب باشد پنجم اخفات هر جا که واجب باشد ششم نیز

بشرطیکه هر یک از این پنج پس از آنکه برکوع رسیدن یاد آید اگر نه باشد

ششم ذکر رکوع هفتم طمانینه و درنگ کردن در آن بقدر واجب

بشرطیکه هر یک از این دو بعد از خوب سر بر داشتن از آن باشد

هشتم سر بر داشتن از رکوع نهم درنگ کردن در آن بقدر مسمی دهم

سجده کردن بر هفت موضع که عبارت میباشد از پیشانی و دو کف

و دو زانو و دو انگشت مهین دو پا یازدهم ذکر سجده دوازدهم طمانینه در آن

بقدر ذکر واجب بشرطیکه هر یک از این سه پس از سر بر داشتن

از آن باشد سیزدهم سر بر داشتن از سجده اول چهاردهم طمانینه در آن

بقدر

بقدر مسمی بشرطیکه هر یک از این دو پس از رفتن بسجده دویم باشد پانزدهم

تمام اعضای هفتگانه را در سجده دویم بزمین رسانیدن شانزدهم ذکر

در سجود دویم کردن هفدهم طمانینه در آن بشرطیکه هر یک از این سه

پس از سر بر داشتن از سجده دویم باشد سیم آنکه تعلق برکعت ندارد

ندارد و سجده ندارد لاکن قضا دارد و او را در پنج چیز ذکر نموده‌اند

اول حمد خواندن تا آنکه برکوع رسیده باشد دویم رکوع کردن

تا آنکه بسجده رسیده باشد است سیم هر دو سجده را کردن

تا آنکه برکوع رکعت بعد رسیده است چهارم یک سجده کردن اگر

باین قسم باشد پنجم صلوات تشهد را خواندن تا آنکه سلام داده باشد زیرا

که در هر یک از این پنج صورت بر میگردد و لکن فوت مشکوک فیه را

با منتهی خود را بجا میآورد و دیگر چیزی براو لازم نیست چهارم آنکه تعلق

برکعت ندارد و قضا و سجده هر دو را دارد و او را در دو جا ذکر

نموده‌اند یک سجده را کردن دویم تشهد را خواندن بشرطیکه آنها

فراموش شده باشد بجا آوردنش نماید تا آنکه به رکوع رکعت بعد رسد یا از او
گذشته باشد و بعضی مجتهدین صورت اخیره از هیچ گذشته را مانند آن
میدانند و احتیاط در آن است پس در هر یک از این صورت چون
آن فعل متروک را پس از نماز بجا آورد سجده سهو نیز بعمل آورد و صورت آن
چنانست که چون با طهارت نیت خود را بکند سر و باقی اعضای هفتگانه خود را
بر زمین گذارد مانند سجده نماز و بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد
پس از آن سر بردارد و دیگر باره سر بر زمین گذارد مانند اول مرتبه و همان
ذکر را بخواند یا آنکه در مرتبه دوم بگوید بعد از بسم الله و بالله السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته پس از آن تشهد و سلام دهد و ظاهر است که ذکر در اینها
واجب نباشد پس از آن تشهد همان سجده کردن کفایت میکند چنانچه
در بعضی از احادیث وارد شده است و بعضی از مجتهدین نیز فتوی داده‌اند
و شهید بر این مدعی میکرد دلیل که صورت ذکر آنها در احادیث مختلف وارد
شده است چه در بعضی بقسم اول رسیده است و در بعضی دیگر بقسم دوم و در
بعضی

بعضی دیگر در هر دو سجده صورت ذکر اول رسیده و در بعضی
دیگر بسم الله و بالله صلی الله علی محمد و آل محمد در عوض اللهم صل علی محمد و آل محمد آمده
و در بعضی دیگر و علی آل محمد در این عبارت رسیده و در بعضی دیگر
و السلام علیک در عوض السلام وارد شده است و این اختلاف بر
دلالت بر آن میکند که خصوص ذکری واجب نیست بلکه هر ذکری باشد مجزی
است و این معنی با وجوب منافات کلی دارد بلکه باستحباب میزند
چنانکه بعضی از مجتهدین بتصریح باین معنی نموده‌اند لیکن احتیاط در آنست که ترک
ذکر را نکند بلکه مشهور را از آن قسم مذکور را بخواند و اولی آنست که در هر
سجده و صلی الله علی محمد و آل محمد بگوید چنانکه بعضی از مجتهدین گفته‌اند
پنجم آنکه تعلق برکعت دارد و حکم آن نسبت بسهو است که پس از نماز
رکعت منسیه را بجا آورد ما دام که پشت بقبله نکرده باشد هر چند که حرف
زده باشد لیکن هر گاه منافی دیگر از منافیات نماز را بجا آورده باشد
و اما نسبت بشک پس خالی از چند صورت نیست زیرا که آن رکعت

یا در نماز چهار رکعتی است یا ثانیه و ثنایه اول یا دو رکعت اخیر است یا در
و ثنایه سیم یا یکی از آن دو رکعت در کار نیست یا نه یا بر این معنی که
متعلق شک چنین یا هر چه چیز باشد پس یکی از آن هر چیز یا یکی از این هر رکعت
یا نه و ثنایه اول یا آخر یک رکعت او را است یا رکعت ثانیه و ثنایه سیم
یا بعد از اکمال سجدتین است یعنی بعد از سر برداشتن از رکعت سیم است
یا قبل از آن پس جمله اقسام این مقام پنج است و یکدیگر میان فرق بعد از آنکه
نداند چند رکعت نماز کرده یا میگذارد و در پنج صورت از این شش صور
نماز باطل است یا بد او را اعاده نمود و آنها عبارت است از آنکه بعد
چند رکعت نماز که میکند و آنکه شک کند تعلق بدو رکعت اول از نماز
چهار رکعتی گیرد و آنکه یکی از این هر دو در کار باشد و اول است و آنکه در نماز شک کنند
و سجدتین تمام نکرده باشد و آنکه شک تعلق بغیر نماز چهار رکعتی گیرد مانند
صبح که دو رکعتی است یا شام که سه رکعتی است و لیکن بعضی از قدما
مجتهدین را مذهب چنان است که شک در نماز شام هرگاه پس از کمال

لکن بین

سجدتین باشد و در میان دو و سه باشد معتبر است مانند نماز چهار رکعتی
و این قول اگرچه شهرت بلکه اجماع متاخرین بر خلاف است نبود خالی
از قوت نیست زیرا که اصل نماز یعنی قرار داد خداوندی با جناب
پیغمبر صلعم در شب معراج دو رکعتی است چنانکه شهر را این معنی مقرر
آنکه در نماز چهار رکعتی هم با این حد سالم نباشد شک اعتبار ندارد
و باعث بطلان میگردد چنانکه گفته شده و آنکه تقصیر یعنی نشستن که ان
در آن لزوم ندارد چنانکه بیانش در محل خود شده است با تعلیل قول
مشهور را با این قسم قوت داده که از برای مسافر قصر نماز شام هم جایز
نیست مانند صبح پس باید که شک آن هم سبب بطلان شود مانند آن
و جوابش آنست که امورات شرعیه قیاس ندارد هر چه در هر جا گفته اند
با قید کند و مانند شش را قیاس بر آن نمود و الا آن یک صورت از نماز
باطل نمیشود و شک را اعتبار داده مطابق مضمون الفقیه بحال کیلا یعید
الصلوة یعنی شخص شریعت دان تدبیر در نماز خود کند که رخنه پیدا نشود و مالکه نماز

صحیح نباید و او را اعاده کند پس اگر شک تعلق گیرد در رکعت دوم و ما
بعد از آن پس از کمال سجدتین باشد باین معنی که گذشته از آنکه سر از سجده دوم
دوم برداشته باشد و بعضی از مجتهدین اکتفا بگذاردن سر در سجده دوم
در نهج شرع منعه اند خواه ذکر بخوانند و خواه نخوانند و بعضی دیگر گفته اند که مثبت
ذکر را معتبر داشته اند و ظاهر قول اقوی است چرا که مفهوم عرفی این
است بلکه احتیاط نیز در آنست زیرا که معتبر بودن نماز و فاسد نبودن
بسبب شک بعد از کمال سجدتین رسیده پس لازم که قطع را این معنی باید اول
خاطر جمعی بصحت نماز بهم نمیرسد و ظاهر است که خاطر جمعی بقول اول
حاصل میشود زیرا که مخالف ندارند بر خلاف قول دیگر الغرض چون
شک در چنین هنگام حاصل گردد پس از برای او صورتهای متعدده
بنظر میاید و لهذا مجتهدین را در تعداد آنها خلاف شدید شده است
زیرا که بعضی چهار شمرده اند و بعضی پنج و بعضی دیگر شش اند و بعضی
دیگر تا پنجاه و شش رسانیده اند و معلوم است که انحصار باین عدد نیست اصلا
که در

که در تصحیح و رفع غلط نماز آنها میشود چنانکه بعد از این مشخص میگردد و این رساله
مختصر گنجایش ذکر همه را ندارد لاجرم بر افراد و عام البلوی آنها اکتفا میشود
و آن هفت قسم است هرچند که بعضی پنج آنرا عام البلوی داشته اند و بعضی
دیگر آنرا مشهور شمرده اند و این هفت صورت خالی از تثنیه
نیست چرا که طرف قلیل آن یا دو است یا سه یا چهار اما آنها که طرف
قلیلش دو است پس سه صورت دارد اول آنکه شک کند در میان دو و سه
با هم یعنی چنین ندانند که این رکعتی را که میخوانند بکار آورده یا مشغول بکار اول
آن نیست رکعت سیم است پس چه با تمام رسیده است یا رکعت چهارم
پس سه بعد است آن نیم تمام شده زیرا که اگر چنین نباشد شکش میان
دو و سه پیش از کمال سجدتین خواهد بود و معلوم شد که او سبب بطلان
میباشد الی حاصل چنین شک کند حکمش آنست که بنای خود را بر سه نهند
یعنی چنان داند که این یک رکعت مشکوک سیم است و آنچه باقی
مانده است از آن بجا آورد یا یک رکعت دیگر و تشهد و سلام و بعد از نماز

فارغ شود یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای یک رکعت ایستاده
محسوب است بقصد احتیاط بجا آورد باین معنی که اگر این نماز تمام بوده این
رکعت بعد نافله باشد و ثواب از خداوند مستحق گردد و اگر تمام
نبوده این رکعت متمم آن باشد دویم آنکه شک کند میان دو و سه و چهار
باین معنی که نداند آنچه از رکعت با تمام رسیده دو بوده است پس آنچه بعمل
می آورد سه خواهد بود یا آنکه سه بوده است پس او چهار میشود یا چهار پس او
پنج میگردد و حکم این صورت آنست که بنای خود را بر چهار گذارد یعنی گمان کند
خود چنین پندارد که این رکعت چهارم است و تشهد و سلام گوید
پس از آن دو رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد بقصد احتیاط و اگر
خواهد در عوض دو رکعت نشسته نیز یک رکعت ایستاده بجا آورد و در تقدیم
هر یک از این دو نماز را بر دیگری مخیر است الا تقدیم دو رکعت ایستاده
بهتر است تا ترتیب بعمل آید باین معنی که اگر اصل نماز دو بوده است آن
رکعت با او ضم شود چهار رکعت بعمل آمده است و اگر سه بوده است آن

۱۱

۲۰.

یک رکعت باطل و ضایع نشود چهار میگردد و الا اگر چهار بوده است این دو نماز نافله
میشد یا خداوند مزد میدهد بجهة آنها سیم آنکه شک کند میان دو و چهار
بهمان معنی که ذکر شد از آنکه نداند آن رکعت را که تمام کرده است دوم بوده
پس دو رکعت دیگر باید بجا آورد یا چهار بوده است پس هیچ رکعت دیگر
نباید بکنند و حکم این صورت آنست که بنای خود را بر چهار نیز گذارند
صورت سابقه بهمان معنی که ذکرش شد و نماز را تمام کند چنین
از نماز فارغ گردد دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد بقصد احتیاط تا آنکه
اگر اصل نماز دو رکعت بوده است این دو رکعت با او ضم شود و چهار رکعت
حاصل آید و اگر چهار بوده است این نماز نافله است و بعضی از فقها رضوان
الله علیهم اجمعین نماز را در این صورت شک باطل میدانند پس اگر
بعد از قصد احتیاط نماز را اعاده نماید ظاهرا احتیاط اینست و الا آنچه گفتیم تنها
که طرف قلیلش شده است پس آنها نیز شده اند اول آنکه شک کند در میان
سه و چهار باین معنی که نداند این رکعت که در آن است آیا رکعت سیم

پس یک رکعت دیگر بجای آورد یا چهارم است پس دیگر بجای رکعتی که آورده
و حکم این صورت چنان است که در صورت اول گفته شد از آنکه
بنای خود را بر بیشتر گذارد یعنی که با خود چنان پندارد که این رکعت
چهارم است و چون نماز را تمام کند یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا
آورد بقصد احتیاط تا اگر اصل نمازش اگر چهار رکعت بوده است این رکعت نافله
باشد و اگر سه بوده است این رکعت متمم و مکمل آن باشد تا چهار تمام گردد
اگر شک کند میانه سه و چهار و پنج یعنی که نداند که آن رکعت که مشغول
بآن است رکعت سیم است پس یک رکعت دیگر بجا آورد یا چهارم است پس
همان را به اتمام رساند و دیگر بجای آورد کاری نکند یا پنجم است پس
این رکعت را منهدم سازد تا نمازش بر چهار رکعت قرار گیرد و حکمش
آنکه اگر پیش از رکوع باشد این رکعت را منهدم سازد یعنی که بنشیند و نماز را
تشهد و سلام تمام کند آنچنانکه منهدم سازد صورت دوم یک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته بقصد احتیاط بجا آورد زیرا که چون رکعت را منهدم ساخت
را

شک او راجع بدو و سه و چهار میگردد و آن صورت سیم بود چنانکه
گذشت و اگر پس از رکوع و پیش از سجده باشد پس نماز را از سر گیرد و اعاده
او نماید چرا که امرش مردد است در میان صحت و بطلان از آنکه شاید
یا چهار بوده و نمازش صحیح است یا پنج بوده و نمازش باطل گشته است و در
اینمقام حکم باعاده نماز مینمود زیرا که اشتغال یقینی برائت یقینیه می طلبد
و معلوم است که او با چنین نماز حاصل نمیگردد و مشهور در میان
فقها چنانکه بعضی از ایشان گفته اند آنست که بنا را بر سه بگذارد و یک رکعت
دیگر را بجا آورد و چون نماز را باین قسم تمام نمود کاری دیگر نکند یعنی نماز
احتیاطی بجا نکند و نه سجده سهوی و بعضی از ایشان گفته اند که بنا را بر چهار
بنهند و نماز را بهمین قسم تمام میکنند پس از آن یک رکعت ایستاده یا دو رکعت
یا دو سجده سهو که اگر اصل نماز چهار بوده است این نماز و سجده نافله
میباشد و اگر پنج بوده است این یک رکعت متمم آن میگردد و چهار میشود و سجده
میشود و اگر پنج بوده است این دو سجده در عوض آن یک رکعت زیاده شده

پس اگر جمع در میان این قول و قول ابن بابویه شود باینکه نماز را بنا بر
رکعت مشکوک فیها تمام کند پس از آن یک رکعت را با دو سجده سهو بگذارد
آورد و نماز را اعاده نماید بحال احتیاط خواهد بود زیرا که قول دوم
بسیار دور است از نقل و عقل چرا که در حدیث وارد شده است
هر وقت که آدمی شک کند باید بنا بر جزو اکثر گذارد چنانکه در باقی
صور این چنین مشهور است و قرار این قول بر بنا بر اقل است و همچنین در این
قول مراعات هیچ یک از سه رکعت بودن و چهار رکعت بودن نشده زیرا
که اقل سبب یک رکعت نماز و دوم سبب سجده سهو میگردد چنانکه معلوم
شد سیم آنکه شک کند در میان سه و پنج بامعنی که نداند این رکعتی که
مشغول باو هست سیم است یا پنجم است پس یک رکعت دیگر بجا آورد با بدل باید اتمام
پس یک رکعت زیاده داند و حکمش آنست که اگر پیش از رکوع باشد رکعت را
بر هم زند یعنی که بنشیند تا شک او راجع بمیان دو و چهار گردد بر صور
سیم بود و نماز را اتمام کند پس از آن دو رکعت احتیاط بجا آورد چنانکه
بیان شد نیز

پنجم شش نماز او را در این صورت بر او لازم است که دو سجده سهو نیز بکند
چرا که احتمال پنج را نیز میدهد پس اگر در اثنا واقع چنین شود بعد از قیام پیش از
رکعت زیاد شده است و این دو سجده بتلافی آن باشد چنانکه اگر بعد
آن دو رکعت متمم آن گفته و نماز چهار رکعت درست آید و اگر چهار بعد است
این دو رکعت و دو سجده نافله میشود و اگر بعد از رکوع باشد خواه پیش از
سجده باشد یا پس از آن نماز را بر هم زند و او را اعاده کند چرا که احتمال
رکعت زیاد میدهد و اگر چنین باشد نماز باطل است و بعضی گفته اند که بنا را
بر سه گذارند با خود چنین بینگارد که این رکعت سیم است و یک رکعت
دیگر را و میفزاید و نماز را اتمام کند و دیگر کاری نکند و ظاهر است که این
قول مخالف با احتیاط باشد زیرا که با وجود احتمال پنج چگونه میتوان آن رکعت دیگر را
علاوه نمود و احتمال نقصان از چهار معارض است با احتمال زیاد را
پس هر دو را از درجه اعتبار ساقط اند و حرمت ابطال نماز چون ملاحظه
نمود اتمام آن را بهمین قسم معین نمایند و پس از آن بتجدید تلافی آن دو احتمال کند.

یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجده سهو نیز بجا آورد و بالجمله
دوباره گذاردن نماز را در چنین صورت ترک نباید کرد چرا که موافق
احتیاط می باشد و اما آن صورت که طرف قلیلش چهار است پس مثل آن است
و آن چنان است که شک کند میانه چهار و پنج یعنی نداند که این رکعت
که بجا می آورد آیا چهارم است یا پنجم پس نماز را تمام کند یا پنجم است پس
اگر رکعت پنجم است و حکمش آن است که اگر پیش از رکوع باشد مانند صورت بقیه
آنکه رکعت را بسر آید یعنی بنشیند یا شکش در میان سه و چهار بود
که صورت چهارم بود پس نماز را بهمان حالت تمام کند یعنی بعد یک رکعت
ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد مانند آن صورت لیکن در این مقام
دو سجده سهو نیز بکند بجهت تلافی قیام این رکعت که او را بهم زده
و اگر پس از رکوع و پیش از سجود باشد مجتهدین را در حکم آن خلاف
شده است بعضی گفته اند که نماز باطل است مانند صورت سابقه پس او را
اعاده نماید و بعضی دیگر گفته اند که نمازش صحیح است و باید نماز را با تمام
الخ

سهو پس از آن دو رکعت سجده سهو بعمل آورد مانند صورت ثانیه و آنچه
در ما سبق گفته شد از حرمت قطع نماز در اینجا نیز می‌آید پس قول ثانی
بهتر می‌نماید و اما احتیاط در آن است که نمازش را با تمام رساند و دو سجده
سهو بعمل آورد بجهت تلافی احتمال زیادتی رکعت تا آن شبهه و اصل نماز را
نیز اعاده نماید تا بهر دو قول عمل کرده باشد و اگر بعد از اکمال سجده ثانی
تشهد و سلام را بگوید تا نمازش تمام گردد و پس از آن دو سجده سهو بجا
آورد تا تلافی احتمال یک رکعت زیاده شود و باید دانست که نماز احتیاط هر گاه
در حکم تتمه نماز باشند نماز اصلی را وجوب دارد پس محتمل است خیال نمود که چون
موصوف باحتیاط می‌شود رکنش جایز می‌شد بلکه اگر از وقت خود
منفصل نماز اصلی شد بگزارد قضایش لازم است هر چند که بعضی از
مجتهدین این امر را منکر شده اند و خیر حق در شده منت است که بجز
قصد قربت چیزی دیگر نمی‌خواهد پس این قول خطا از قوت نیت و بالجمله
هر چه در نماز اصلی لازم می‌شد در این نماز نیز لازم است مانند طهارت

از حدث و خبث و ستر عورت و استقبال قبله و نیت کردن و تکبیر
الاحرام گفتن و قرائت خواندن و رکوع و سجود کردن و تشهد و سلام
دادن با او در بعضی چیزها مخالفت دارد و دلیل مانند لکنه با فرادی او
و از اصل منافات از منافیات نماز بعمل نیاید مثل محدث گشتن یا رو از قبله
گردانیدن یا حرف زدن هرچند که بعضی از فقها این معنی را مضر
نداشته‌اند الا احتیاط در ترک است و نیز باید که در نیت قصر بکند
ایستاده یا دو رکعت نشسته را بکند هر جا که مخیر در میان این دو باشد
که تعیین فریضه آن میشود و الا هر جا که معین باشد که کدام یک را باید کرد
یا کدام یک را مقدم و دیگری را مؤخر پس لزومی ندارد و دیگر قصد نکند
نیز بعضی دلیل چرا که خود حاصل است و تحصیل حاصل محال است چنانچه
تعیین لکن این احتیاط بجهت چه نماز است ضرور نیست هرچند بعضی از فقها
لازم دانسته‌اند و نیز باید که در این نماز سوره نخوانند بلکه بهمان حمد تنها
اکتفا نماید چرا که این نماز بهر تقدیر باید عوض از دو رکعت آخر شده باشد

آنها که سوره نیست الا که خلاف است در خصوص که آیا معین است حمد
خواندن یا مخیر است باین معنی که اگر در عوض حمد تسبیحات اربع یعنی
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه یا یک مرتبه بنا
بر خلافی که هست بخوانند کفایت میکند یا نه بلکه ناچار باید حمد خوانده
شود مشهور میان مجتهدین رضوان الله علیهم قول اخیر است و بعضی قائل
باول شده‌اند نظر بمقتضی بدلیت از دو رکعت آخر زیرا که در آنها
حمد معین نیست پس باید که در این نماز هم معین نباشد و لاکن حق قول
مشهور است چرا که این حکم در عوض حقیقی است و این نماز چنین نیست
بلکه مانند او است و لهذا نیت جداگانه و تکبیرة الاحرام جداگانه
میخواهد پس خود نماز است و هر نمازی حمد میخواهد چنانچه در حدیث وارد است
و نیز باید که قرائت در این نماز آهسته باشد همچو که در دو رکعت آخر است
چنین است الا بعضی از مجتهدین در این حکم مخالفت کرده‌اند و بلند خواندن را
نیز جایز دانسته‌اند و مقتضای آنچه گفته شد که این نماز جداگانه است حقیقت

این قسمت ظاهر میشود چرا که بجز نماز ظهر و عصر هیچ نمازی آن گنجایش در آن لازم
نیست و هرگاه پس از آن نماز اصل معلوم شد که واقع مخالف بعضی است
با آنچه قرار خود را بر او داده است باین معنی که در شک بین سه و چهار
مثلا که قرار خود را بر چهار گذاشته است بخاطرش آید که سه بوده است باین معنی
که اگر پیش از نماز احتیاط است و هنوز منافی بجا نیاورده است آن کم
بوده را بعمل آورده و دو سجده سهو نیز بکند و نماز احتیاط دیگر نکند و اگر منافی
بجا آورده است باید آن نماز را اعاده کند و نمیداند آنکه اگر در آن نماز خلل
کشیده باشد و اگر پس از نماز احتیاط این امر بخاطرش آید هیچ اعتنا نکند
چرا که تکلیف خود را بجا آورده و گذشته و اگر در میان نماز احتیاط بخاطرش رسد
و معلومش شود همین معنی که واقع مخالف با قرارش میشد التفات نیز نمایند.
زیرا که حکم قسم دویم را دارد از آنکه تکلیف خود را مشغول بجا آوردن او
میشد و هرگاه پس از نماز اصل معلومش گردد آنکه واقع مطابق با قرارش
بوده باین معنی که در شک مذکور مثلا بخاطرش آید که نماز همان چهار رکعت
بوده.

بعد است پس از این سه قسم بر خارج است و ظاهر است که در قسم اول آنها
از آنکه پیش از نماز احتیاط این معنی بخاطرش آید دیگر نماز بر او نیست چرا
که او تکلیف خود را ادا نموده و حال که واقع است و در قسم آخر که بعد از نماز احتیاط
این امر را فهمید تکلیفی مذکور بسبب آن نماز که کرده است چرا که او با نافله گذشته
است و در قسم اوسط که در میان نماز این معنی را دانسته مخیر است در میانه
آنکه آن نماز را بهم زند چرا که حاجت باو نیست یا آنکه او را تمام کند زیرا
که نافله بوده است و ابطال عمل خوش نیست پس او را باین قصد نافله تمام
بهتر است و هرگاه کسیکه نماز احتیاط بر او لازم شده است ترک او را نماید
نماز اصلش باطل نمیشود بلکه این نماز هم نیست سایر نمازها بر ذمه او ثابت است بلکه
بجا آورده لابنا بر قول لابد که فعل منافی را در میان نماز اصل و نماز احتیاط
مبطل میدانند در صورتیکه ترک بطول عرفی انجامد اعاده آن نماز اصل لازم
میشود پس مناسب با احتیاط در دین همین میکند و اگر چنین کس در صورت
عدم فصل عرفی و عدم فعل منافی نماز را اعاده نماید صحیح نخواهد بود بلکه

نقد الآن که عندهم فهرست منازل معتبر موجود نیست اگر کسی ... احتیاط را

بجا آورد ... و در هر صورت نماز ... اعاده ... صحیح

زیرا که الوقت مأمور بها ... والکمال ...

مقتضی اجرا ... این بود آنچه میخواستم در این رساله ... احکام

و ... والحمد لله علی البدایة والنهایة وله الشکر فی ...

... وکان ذلک فی اواخر شهر الله الاکبر صفر المظفر ...

... وسبعین بعد الالف ومائتین من الهجرة علی هاجرها آلاف الف تحیة ...

وعلی آله واصحابه الاخیار المصطفین.

یقول المفتقر الی فضل ربه الوهاب العبد المؤلف لذلک الکتاب ولم یصف ...

... الصحیفة ... من التثبت والتقریر ...

بکثیر وانما جاءت کذلک لما امرنی بعض الفضلاء الاصحاب والفضلاء الطلاب واغراء ...

حاجة ... الاطناب ... [illegible]

... [illegible] ...

مجلس ... الفقه ... الاخوان

... بلدة ... باصفهان ... جمیع منازل الاشیاع من ... والبلدان ...

... وکان ... فی اواخر ...

... اصلح الله ...

من تحریر ... فی یوم الجمعة

شهر رمضان من شهور ۱۲۸۵